پیامبر رحمت

پیامبر رحمت صلی الله علیه وآله تاریخ مختصر صدر اسلام

مشخصات کتاب

سرشناسه : منصوری آرانی سعید 1342 - عنوان و نام پدیدآور : پیامبر رحمت صلی الله علیه و اله: تاریخ مختصر صدر اسلام/ سعید منصوری.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران 1387.

مشخصات ظاهری : 191ص.

شابک : 20000 ریال 978-964-973-146-9 :

وضعیت فهرست نویسی : برون سپاری

یادداشت : عنوان روی جلد: پیامبر رحمت، تاریخ مختصر صدر اسلام.

یادداشت : عنوان دیگر: پیامبر رحمت.

یادداشت : کتابنامه: ص. 189 - 191؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان روی جلد : پیامبر رحمت، تاریخ مختصر صدر اسلام.

عنوان دیگر : پیامبر رحمت.

موضوع : محمد (ص)، پیامبر اسلام، 53 قبل از هجرت - 11ق -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره : BP22/9/م7364پ9 1387

رده بندی دیویی : 297/93

شماره کتابشناسی ملی : 1303038

ص:1

اشاره

بارالها، بر محمّد و آل محمّدصلی الله علیه وآله درودهای پاک و رسایت را بفرست و همه مردان و زنان با ایمان و نیکوکار را به برکت نام و یاد محمّد و آل محمّد، نیکبخت و سعادتمند گردان و لحظه به لحظه بر نورانیت وجودشان بیفزا.

اکنون در این سال(1) پرخیر و برکت که با نام عزیزترین گوهر هستی و کامل ترین سر سلسله انسانیت، همراه است، دل های ما را در پرتو انوار آسمانی او، درخشان ساز و به درکِ رحمت، لطف و مهربانی مفتخر نما و دستان برخاسته به سویت و جان های نیازمند به بخشایش و رحمتت را یاری فرما.

1- 1. سال 1385 هجری شمسی که بنا به فرمایش مقام معظم رهبری «سال پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله» نامگذاری شد.

مقدمه مؤلف

به جهت بزرگداشت سال پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله(1) ضرورت اقتضا نمود که در خصوص آن پیامبر عظیم الشأن مطالبی تحریر و به زیور طبع آراسته گردد. از این رو بر آن شدیم که به جهت کثرت منابع و مآخذ موجود، تلخیصی از اثر ارزشمند دانشمند گرامی مرحوم دکتر محمّد ابراهیم آیتی با تجدید نظر و اضافات آقای دکتر ابوالقاسم گرجی مد نظر قرار گیرد تا عمده مطالب را به غیر از حوادث سال دهم هجرت از آن اقتباس نماییم. در مورد حوادث سال دهم هجرت نیز کتاب «فروغ ابدیت» مؤلف و الامقام حضرت آیت اللّٰه سبحانی«دامت برکاته» مورد مراجعه قرار گرفت؛ هرچند که در مواضعی از کتاب های دیگر نیز استفاده شده که در فهرست منابع به آن اشاره شده است. به هرحال آنچه فراهم آمده است بضاعت مُزجاتی است که در حدّ توان ما بوده است. امید که این قلیل مورد قبول افتد و از برکات آن در سال پیامبر اعظم صلی الله علیه وآله همگان بهره مند شویم.

1- 2. سال 1385 هجری شمسی.

دکتر سعید منصوری

:m

الف - بیشتر جزیره العرب صحراها و درّه هاست،(1) در ناحیه غربی، زمین مرتفع است و هرچه به جانب مشرق پیش رود جز در ناحیه عمان از ارتفاع آن کاسته می شود.

جزیره العرب در منطقه حاره واقع است، از این رو آب و هوایش جز در نواحی مرتفع، گرم و ناخوش است. گاه گاهی پاره ابری در آسمان صافش پدیدار می گردد و باران های موسمی آن هم بیشتر در ناحیه یمن فرو می بارد؛ ولی بیشتر مناطق آن خشک وبی آب و گیاه است. در تمام جزیره العرب حتی یک رودخانه که در تمام سال جاری باشد وجود ندارد ولی خشک رودهایی هست که به هنگام جمع شدن آب باران، سیلابی در آنها به راه می افتد. مردم گاه بر این خشک رودها سدهایی می بندند و آب باران را برای رفع نیازهای خود تا چندی ذخیره می نمایند. بادهای شرقی غالباً در ناحیه شمالی جزیره لطیف و خنک است. اعراب این بادها را صبا می گویند. بادهای غربی، ابرهای باران زا را از دریای مدیترانه حمل می کنند و بادهای جنوبی در زمستان، باران زا و در تابستان سوزانند.

از جمله بادهای جنوبی، باد سموم است که در وقت معینی از سال می وزد و ناخوش ترین بادهای این سرزمین است. اعراب باد سموم را از

ص:12

1- 3. درّه سرزمین پهناوری است، محاط در میان کوه ها یا تپه ها.

بوی گوگردی اش می شناسند. این باد از وسط صحرا می وزد رطوبت هوا را می گیرد و بر هرچه می گذرد آن را تلف می کند.

سرزمین جزیره العرب به چند ناحیه تقسیم می شود: ناحیه یمن که مهد تمدن قدیم عرب بوده و از آن جمله است: حضر موت، سرزمین بازرگانان و عمان، دیار دریانوردان و از مشهورترین شهرهای یمن، نجران است و نیز صنعا شهر پارچه های زرکش وبُرد و شمشیر، و ظفار، شهر عطر و بخور و مآرب که به سدش شهرت دارد.

حجاز در شمال یمن، در ناحیه غربی جزیره واقع است. از شهرهای حجاز یکی مکّه یا ام القری است. چاه زمزم و حجرالاسود در آنجاست و از اماکن معروف آن صفا و مروه و کوه ابوقبیس و وادی منی و کوه عرفه است و از شهرهای دیگر آن یثرب (مدینه) است. تهامه در شمال یمن و جنوب حجاز بر ساحل دریای احمر واقع است. اما نجد از شمال به شام و ازمشرق به عراق و از مغرب به حجاز محدود است. نجد به اسبان رهوار و هوای خوشش شهرت دارد. یمامه در جنوب نجد است و در جنوب شرقی آن بحرین، سرزمین خرما و صیدگاه های مروارید قرار دارد. بزرگ ترین ناحیه جزیره العرب صحرایی است در وسط آن شامل نفود، دهناء و ربع الخالی. سراسر این صحرا را ریگ های سفید یا سیاه پوشانیده است و چون باد برآنها می وزد، تپه های ریگ پدید می آورد. گاه گاهی آسمان احسان می کند و بارانی (غیث) می بارد و بدویان با مواشی خود به طلب آب باران می روند و چون آب بخشکد و چراگاه ها و واحه ها از میان بروند، به جای دیگر کوچ می کنند.

بدوی و شتر و نخل و صحرا، هنرپیشگان نمایشنامه زندگی در بادیه هستند. اما شتر، سفینه صحرا است وموهبت خداوند. از اقسام شتر، بمیر است که بار می کشد و ذلول یا هجان که ویژه سواری است. شتر یار بدوی

است و بی او در صحرا زیستن نتواند. از گوشت و شیرش تغذیه می کند و با او به جایی می رود و از کرکش پارچه ای فراهم می کند تا خیمه خود را به پا کند. اما نخل ثمره اش دلپسندترین ثمره در بادیه است. خرما و شیر غذای اصلی بدوی است.

ب - اعراب از ملل سامی هستند که بیشتر تاریخ قدیمی شان از میان رفته است آنچه در دسترس ماست، نقوشی است که اخیراً در بلاد یمن کشف شده است و قدیمی ترین آن به قرن نهم یا هشتم پیش از میلاد می رسد از این مقدار اندک اطلاعی از زندگی صاحبان آن یعنی معینی ها، سبئی ها و حمیری ها بدست آمده است.

اعراب به دو دسته بزرگ بائده و باقیه تقسیم می شوند. اعراب بائده آنهایی هستند که آثارشان از بین رفته است، چون عاد و ثمود و طسم و جدیس و اعراب باقیه به دو دسته بزرگ تقسیم می شوند: قحطانیان و عدنانیان. قحطانیان را اعراب عاربه گویند؛ زیرا اعراب اصیل آنها هستند و نسب آنان به یعرب بن قحطان می رسد. قحطانیان مردم یمن باشند که معروف به اعراب جنوبی هستند. امّا عدنانیان را اعراب مستعربه خوانند؛ آنها از بلاد مجاور جزیره العرب به آن سرزمین کوچ کرده اند و با مردم آنجا در آمیخته اند و عرب شده اند اینان نزاریان یا معدیان هستند که در بین، حجازیان یانجدیان ونبطی ها و مردم تدمر نیز می باشند.(1)

ص:14

1- 4. تاریخ ادبیات زبان عربی حناالفاخوری ترجمه عبدالمحمد آیتی ص 17 - 18 - 19.

1 - اجداد رسول خداصلی الله علیه وآله

حضرت رسول صلی الله علیه وآله از اولاد اسماعیل ذبیح اللَّه است و در واقع فرزند ابراهیم خلیل علیه السلام است از آن حضرت روایت شده است که فرمود: «اذا بلغ نسبی الی عدنان فامسکوا»؛ (1) یعنی هرگاه نسب من به عدنان رسید، از ذکر اجداد جلوتر خودداری کنید و همچنین فرموده است: «کذب النسابون قال اللَّه تعالی و قرونا بین ذلک کثیراً»؛ (2) یعنی نسب شناسان نادرست گفته اند، خداوند متعال فرموده است؛ جماعت های بسیاری را هلاک کرده ایم (3) به همین جهت در بیان اجداد رسول خداصلی الله علیه وآله از جدّ بیستم وی یعنی عدنان شروع می کنیم.

عدنان پدر عرب عدنانی است که در تَهامه، نَجد، و حجاز تا شارف الشَام و عراق مسکن داشته اند و آنان را عرب معدّی، عربِ نزاری، عرب مضری، عرب اسماعیل، اسماعیلیان، عرب شمالی، عرب متعرّبه، عرب مستعر به، بنی اسماعیل، بنی مشرق، بنی قیدار و قیدار نیز می گویند، که نسب آنها به حضرت اسماعیل ذبیح می رسد. مادر فرزندان اسماعیل، رعله

1- 5. بحارالانوار، ج 15 ص 105.
2- 6. بحارالانوار ج 15 ص 105، التنبیه والاشراف ص 195 الجامع الصغیر، ج 2 ص 90.
3- 7. سوره فرقان، آیه 38.

دختر یکی از جرهمیان به نام مضاض بن عمرو جرهمی بود. قبیله جرهم از اعقاب جرهم بن قحطان بوده و از جنوب به شمال عربستان آمده بودند. عرب قحطانی را عرب عاربه و عرب جنوبی نیز می گویند و نسبشان به یعرب بن قحطان می رسد. پیش از عرب قحطانی، عرب بائده در عربستان سکونت داشته اند و قوم جنوبی عاد، قوم شمالی ثمود، اقوام طسم، جدیس و عمالقه از این دسته اند. پیامبران عاد و ثمود، هود و صالح اند که در قرآن مجید ذکر ایشان شده است. عدنان دو پسر داشت یکی معد و دیگری عکّ، که بنی غافق از عکّ پدید آمده اند. معد بن عدنان چهار پسر به نام های نزار، قضاعه، قنص و ایاد داشت. نزار بن معد سرور و بزرگ فرزندان پدرش بود و در مکّه سکنی داشت و او چهار پسر به نام های مضر، ربیعه، انمار و ایاد داشت و دو قبیله خشعم و بجیله از انمار به وجود آمده اند. مضربن نزار دو پسر به نام های الیاس و عیلان داشت، مادرشان زنی از قبیله جرهم بود، مضر سرور فرزندان پدرش و مردی دانا و بخشنده بود و قبایل بنی ذبیان، بنی هلال و بنی ثقیف از مضر بن نزار منشعب شده اند. نابغه ذبیانی شاعر معروف عرب از قبیله بنی ذبیان و از قبیله بنی هلال است و سلیم بن قیس هلالی از اصحاب امیرالمؤمنین و حسنین و سجاد و باقرعلیهم السلام. پس از مضر بن نزار و الیاس فرزند مضر در میان قبایل، وسعت بزرگی یافت و او را سید العشیره، لقب دادند. وی سه پسر به نام های مدرکه، طابخه و قمعه (عامر، عمرو، عمیر) داشت. قبایلی را که نسبشان به الیاس می رسد، بنی خندف گویند. قبیله های بنی تمیم، مزینه، رباب، خزاعه و اسلم از الیاس بن مضر منفصل شده اند. مدرکه بن الیاس نامش عامر و کنیه اش ابوالهذیل و ابو خزیمه بود. مدرکه چهار فرزند به نام های خزیمه، هذیل، حارثه و غالب داشت نسب قبیله هذیل و عبداللّه بن مسعود، صحابی معروف به

مدرکه بن الیاس می رسد. پس از مدرکه فرزند وی خزیمه بن مدرکه بر عرب حکومت یافت و او چهار پسر به نام های کنانه، اسد، اسده، وهون داشت نسبت قبیله بنی اسد و قاره؛ یعنی بنی هون بن خزیمه و زینب، دختر جحش بن رئاب و برادرانش عبداللّه و عبیداللّه فرزندان امیمه دختر عبدالمطلب به خزیمه بن مدرکه می رسد پس از خزیمه فرزند وی کنانه بن خزیمه برتری یافت. قبایل بنی لیث و بنی عامر از کنانه بن خزیمه ریشه گرفتند. فرزندان کنانه عبارتند از: نضر و مالک و عبد مناه. پس از کنانه، نضر بن کنانه فرزند وی بود که برتری یافت و فرزندانش مالک و یخْلُد و صلت و کنیه اش ابوالصّلت بوده است یعقوبی می گوید: نضر بن کنانه اوّل کسی است که قریش نامیده شد و وجه تسمیه آن را چنین گفته اند که او را به خاطر پاکدامنی (تقرّش) و بلند همتی که داشت قریش گفته اند و به قولی چون دارا بود و به قولی دیگر مادرش او را قریش نامید که اسم مصغر قرش است که جانوری دریایی است پس کسی که از فرزندان نضر بن کنانه نباشد قریشی نیست و به قولی دیگر قریش را برای آن قریش گفته اند که پس از پراکندگی، فراهم شده اند و تقرش هم به معنی تجمع آمده است(1) پس از نضر فرزندش مالک است که پسر مالک، فهر می باشد و فرزندان فهر بن مالک عبارتند: از غالب، محارب، حارث، اسد و دختری به نام جَنْدَلَه. پس از فهر، غالب، پسر وی برتری یافت و فرزندان وی عبارتند از: لُؤَی و تَیم الادرم و فرزندان تیم بن غالب به بنوادرم بن غالب معروف شده اند پس از غالب، فرزند وی لوی برتری یافت و فرزندان وی کعب، عامر، سامه، عوف و خزیمه می باشند که نسب قبیله بنی عامر بن لوی به عامر می رسد؛ پس از لوی نوبت کعب است که از همه فرزندان پدرش بزرگوارتر

1- 8. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 296.

و ارجمندتر بود وی اوّلین کسی است که در خطبه اش «امّا بعد» گفت و روز جمعه را که پیش از آن عرب آن را عروبه می نامید، جمعه نامید. او مردم را در روز جمعه جمع کرد و برای آنان سخنرانی نمود. با وفات کعب، قریش روز مرگ او را مبدأ تاریخ خود قرار داد که تا عام الفیل باقی بود. پس از کعب نوبت مرّه بن کعب است و فرزندان وی عبارتند از: کلاب، تیم و یقظه است. نسب طایفه بنی مخزوم به یقظه و نسب طایفه بنی تیم به تیم بن مره می رسد پس از مره پسرش کلاب برتری یافت که پدر یک دختر و دو پسر به نام های قصی و زهره است. نسب بنی زهره از جمله آمنه مادر بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه وآله به زهره بن کلاب می رسد، پس از کلاب فرزند وی قصّی بن کلاب امور کعبه و مکّه را به دست گرفت و دست خزاعه را کوتاه کرد و قوم خود را در مکّه فراهم آورد قریش او را مجمّع نامند، چرا که حجابت (کلیدداری خانه خدا) و رفادت (پذیرایی از حاجیان) و سقایت (آب دادن به حاجیان) و ندوه (اجتماع برای مشورت) و لواء (بستن لواء برای سپاهی که به خارج مکّه می رفت) را به دست آورد. شاعر عرب حذافه بن نصر درباره وی گوید: «ابوکم قصی کان یدعی مجمّعاً به جمّع اللّه القبایل من فهر». پدر شما قصی است که مجمع خوانده می شد خداوند به وسیله او همه قبایل فهر را فراهم ساخت کار قصی به جایی رسید که قریش در زمان حیات و پس از مرگ وی کارهای او را چون حکم دینی واجب الاطاعه می دانستند قصی نخستین کسی است که قریش را به عزت و سربلندی رساند و آنها را ازجاهای پراکنده در وادی مکّه جمع نمود و نزدیک کعبه جای داد. قصی، مناصب را در میان فرزندان خویش تقسیم کرد: آب دادن را به عبد عناف، دارالندوه را به عبدالدار و پذیرایی ازحاجیان را به

عبد العزی و دو کنار وادی را به عبد قصّی واگذاشت.(1) قریش به جهت بزرگواری قصی، مرگ وی را مبدأ تاریخ قرار دادند و چون عام الفیل پیش آمد و سال مشهوری بود آن را مبدأ تاریخ دانستند و در نهایت سال میلاد رسول خداصلی الله علیه وآله آغاز تاریخ آنها گردید. شهرستانی می نویسد که قصی از پرستش جز خدا که بت ها باشند، نهی می کرد.(2) پس از قصی فرزند او عبد مناف برتری یافت و فرزندانش عبارتند از: هاشم، عبد شمس، مطّلب، نوفل، ابوعمرو و شش دختر، کنیه عبد مناف ابو عبد شمس و نامش مغیره است و او را قمر البطحاء می گفتند: چنانکه عبداللَّه بن عبدالمطلب را قمر حرم و عباس بن علی را قمر بنی هاشم گفته اند. نسب بنی عبد شمس از جمله بنی امیه و بنی مطّلب و بنی نوفل به عبد مناف می رسد. پس از عبد مناف هاشم پسر وی سروری یافت. مادرش عاتکه دختر مره بن هلال بن فالج است و فرزندان وی عبدالمطلب، اسد، ابوصیفی، نضله، و پنج دختر است.

کنیه اش ابونضله و نامش عمرو و معروف به عمروالعلی است و القاب وی هاشم و قمرو زاد الرّاکب بود(3) هاشم نخستین کسی بود که دو سفر تجاری یکی در زمستان و دیگری در تابستان یعنی دو رحله شتاء و صیف را برای قریش برقرار کرد، سفر تابستانی به حبشه و سفر زمستانی به شام یا سفری در زمستان به یمن و عراق و در تابستان به شام و فلسطین(4) نسب بنی هاشم عموماً به هاشم بن عبد مناف می رسد و مادر امیرالمؤمنین علیه السلام فاطمه دختر اسد بن هاشم است. هاشم در یکی از سفرهای شام در غزّه وفات کرد پس از هاشم، عبدالمطلب بن هاشم سروری یافت فرزندان وی

1- 9. تاریخ یعقوبی ج 1 ص 241، چاپ بیروت 1379 ه.ق.
2- 10. الملل والنحل، ج 2، ص 332 و 333.
3- 11. عمده الطالب ص 25.
4- 12. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 15، ص 202 و 210، چاپ عیسی البابی 1962 و بحارالانوار، ج 15، ص 123 چاپ علوی و آخوندی.

عباس، حمزه، عبداللَّه، ابوطالب، زبیر، حارث، حَجْل، مقدّم، ضرار، ابولهب، قُشم و شش دختر می باشند. کنیه عبدالمطلب ابوالحارث و نامش شیبه الحمد و نام اوّلش عامر بوده است. نسب ائمه معصومین علیهم السلام و همه طالبیان یعنی بنی علی و بنی جعفر و بنی عقیل که انسابشان در کتاب عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب تألیف جمال الدین احمد بن علی حسینی معروف به ابن عذبه و شرح فداکاری آنان که در کتاب مقاتل الطالبین تالیف ابوالفرج علی بن حسین اصفهانی آمده است، به ابوطالب بن عبدالمطلب و نسب بنی العباس شامل 37 نفر از خلفای عباسی عراق (132 - 656 هجری) به عباس بن عبدالمطلب و نسب 17 نفر از خلفای فاطمی مصر (659 - 923 ه.ق) به سی و پنجمین خلیفه عباسی عراق یعنی الظاهر باللّه (623 - 622 ه.) می رسد لازم به ذکر است که هاشم در یکی از سفرهای خود به مدینه با سلمی دختر عمرو خزرجی ازدواج کرد و عبدالمطلب از وی تولد یافت حین فوت هاشم، عبدالمطلب نزد مادرش در مدینه ماند و هنوز پسری نابالغ بود. مطلب بن عبد مناف بعد از برادرش هاشم امر مکّه را به دست گرفت و او را با خود به مکّه آورد و چون او را در ردیف خویش سوار کرده بود مردم بی خبر از حقیقت امر گفتند مطّلب بنده ای خریده است اما مطّلب می گفت وای بر شما این پسر برادرم هاشم است از آن روز برای او نام عبدالمطّلب معروف گشت و نام اصلی وی که شیبه یا شیبه الحمد بود از یاد رفت. پس از فوت مطّلب در رَدمان یمن، عبد المطّلب در مکّه به سروری رسید و قریش هم سروری وی را پذیرفتند حمله ابرهه و جنگجویان حبشی از یمن به مکّه در دوره عبدالمطّلب اتفاق افتاد آنان می خواستند حجاز را مانند یمن به دست آورند و کیش مسیحی را در آن رواج دهند عبدالمطّلب به مردم گفت مکّه را وانهند و به کوه ها روند و خود

عبدالمطّلب در مکّه ماند و نزد کعبه دعا می کرد تا خداوند چنانچه در قرآن مجید (سوره فیل) آمده است اصحاب فیل را با مرغانی که آنان را باگل سفت می زدند درهم کوبید. گویند وقتی از ابرهه شتران خود را که غارت شده بود طلب کرد ابرهه گفت: گمان کردم آمده ای درباره مکّه و این خانه (کعبه) با من صحبت کنی عبدالمطّلب گفت: من راجع به مال خود با تو سخن می گویم،خانه را هم صاحبی است که اگر بخواهد آن را حمایت خواهد کرد. ابن اثیر می نویسد: عبدالمطّلب نخستین کسی بود که در کوه حرا به اعتکاف پرداخت و چون ماه رمضان می رسید به کوه حرا می رفت و درتمام ماه بینوایان را اطعام می کرد و درصد و بیست سالگی وفات یافت.(1)

2 - پدر رسول خداصلی الله علیه وآله

پدر بزرگوار آن حضرت عبداللَّه بن عبدالمطلب است که مادرش فاطمه دختر عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم است که یکی از پنج فاطمه ای است که در نسب رسول خداصلی الله علیه وآله می باشند. ابوطالب و زبیر بن عبدالمطّلب و پنج نفر از دختران عبدالمطّلب به جز صفیه مادر زبیر از همین بانو تولد یافته اند. کنیه عبداللَّه را ابوقُثَم و ابو محمّد و ابو احمد و لقبش را ذبیح نوشته اند پدر رسول خداصلی الله علیه وآله در سن بیست و پنج سالگی در مدینه نزد دایی های پدرش بین طایفه بنی النجار در خانه ای معروف به دارالنابغه وفات کرد و در همان خانه نیز دفن شد.(2) به قول مشهور وفات وی پیش از میلاد رسول خداصلی الله علیه وآله روی داد اما یعقوبی همین قول مشهور را خلاف اجماع دانسته و به موجب روایتی از جعفر بن محمّدعلیهم السلام وفات او را دو ماه پس از ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله دانسته است صاحب اصول کافی نیز همین قول را اختیار کرده است(3) یعقوبی قول

1- 13. الکامل، ج 2 ص 9.
2- 14. الکامل ابن اثیر، ج 2 ص 23.
3- 15. اصول کافی، ج 1 ص 439.

یک سال پس از میلاد را هم از کسانی نقل کرده است و قول 28 ماه پس از میلاد و یا هفت ماه پس از میلاد هم نقل شده است(1) به علاوه مسعودی قول یک ماه پس از میلاد و سال دوم میلاد را نیز نقل کرده است(2) به قول واقدی از عبداللَّه کنیزی به نام ام ایمن و پنج شتر و یک گله گوسفند و به قول ابن اثیر شمشیری کهن و پولی نیز به جای ماند که رسول خداصلی الله علیه وآله آنها را به ارث برد.(3) بنابر آنچه در اجداد رسول گرامی اسلام ذکر شد می توان اجداد وی را تا عدنان چنین ذکر کرد: محمّد بن عبداللَّه بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرّه بن کعب بن لؤی بن غالب بن فهربن مالک بن نضر بن کنانه بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن نزار بن معد بن عدنان علیهما السلام.

3 - مادر حضرت رسول صلی الله علیه وآله

آمنه دختر وهب بن عبد مناف بن زهره بن کلاب است که ده سال و به قولی ده سال و اندی پس از واقعه حفر زمزم و یک سال پس از آنکه عبدالمطلب برای آزادی عبداللَّه از کشته شدن صد شتر فدیه داد به ازدواج عبداللَّه درآمد و شش سال و سه ماه پس از ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله و به قول محدث کلینی(4) چهارسال در سفری که فرزندخویش را به مدینه برده بود تا خویشان مادری وی یعنی بنی عدی بن النّجار او را ببینند، هنگام بازگشتن به مکّه در سی سالگی در ابواء وفات کرد و همانجا دفن شد علامه مجلسی می گوید: شیعه امامیه بر ایمان ابوطالب و آمنه دختر وهب و عبداللَّه بن عبدالمطّلب و اجداد رسول خداصلی الله علیه وآله تا آدم علیه السلام اجماع دارند.(5)

1- 16. اسدالغابه، ج 1 ص 12 وبحار ج، 125، 15.
2- 17. التنبیه و الاشراف ص 196.
3- 18. بحار، ج 15 ص 125، ج اسدالغابه، ج 1 ص 14.
4- 19. کافی، ج 1 ص 439.
5- 20. مرآت العقول، ج 1 جزء3 ص 364 سال 1321.

4 - میلاد رسول خداصلی الله علیه وآله

در تاریخ ولادت رسول خداصلی الله علیه وآله اختلاف است. مشهور شیعه هفدهم و مشهور اهل سنت دوازدهم ربیع الاول را روز ولادت آن حضرت می دانند. ابن اسحاق روایت می کند که آمنه دختر وهب مادر رسول خداصلی الله علیه وآله می گفت که چون به رسول خداصلی الله علیه وآله باردار شدم به من گفته شد: همانا توبه سرور این امّت باردار شده ای پس هرگاه تولد یافت بگو اعیذه بالواحد من شرکل حاسد یعنی او را از شر هر حسد برنده ای به خدای یکتا پناه می دهم. پس او را محمّد به نام. چون رسول خداصلی الله علیه وآله تولد یافت آمنه نزد جدّش عبدالمطلب پیام فرستاد که برای تو پسری تولد یافته است بیا و او را ببین، عبدالمطّلب آمد و فرزند خویش را دید و آمنه آنچه را در زمان بارداری درباره نامگذاری وی دیده و شنیده بود به عبدالمطّلب بازگفت، عبدالمطّلب او را برگرفت و به درون کعبه برد و برای وی به دعا دست برداشت و خداوند را بر موهبتی که او را ارزانی داشته سپاس گفت. آنگاه او را نزد مادرش باز آورد و به وی سپرد و برای رسول خداصلی الله علیه وآله در جستجوی دایه بر آمد.(1) در هنگام ولادت حضرت رسول حوادثی هم به هم رسید، از جمله ایوان کسری لرزید و سیزده یاچهارده کنگره آن فرو ریخت(2) دریاچه ساوه فرو نشست، آتشکده های فارس خاموش شد و بت ها همگی به رو در افتاد(3) کلینی از امام صادق علیه السلام روایت کرده که فاطمه دختر اسد برای مژده میلاد پیامبرصلی الله علیه وآله نزد شوهرش ابوطالب آمد، پس ابوطالب گفت: سی سال دیگر صبر کن که تو را به فرزندی مانند وی جز در پیامبری مژده می دهم.(4)

1- 21. سیره النبی ج 1 ص 172.
2- 22. تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 8، چاپ بیروت 1379 هجری قمری.
3- 23. بحار، ج 15، ص 257، 262 و 266؛ امالی صدوق، ص 171 و 172؛ اکمال الدین، ص 112، ج 113 و ترجمه تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 359.
4- 24. اصول کافی، ج 1، ص 452؛ بحارالانوار، ج 15، ص 263؛ معانی الاخبار، ص 114.

5 - دوران شیرخوارگی و کودکی پیامبرصلی الله علیه وآله

رسول خداصلی الله علیه وآله هفت روز از مادر خود آمنه شیر خورد(1) و روز هفتم ولادت، عبدالمطلب قوچی برای وی عقیقه کرد و او را محمّد نامید تا در آسمان و زمین ستوده باشد سپس کنیز ابولهب که ثویبه نام داشت و پیش از این حمزه بن عبدالمطلب را شیر داده بود با شیری که به پسرش مسروح می داد چند روزی رسول خدا را شیر داد وی پس از رسول خداصلی الله علیه وآله نیز ابوسلمه بن عبدالاسد مخزومی شوهر ام سلمه و پسر عموی رسول خدا را شیر داد.(2) به گفته یعقوبی ثویبه جعفر بن ابی طالب را نیز شیر داده است(3) در اسلام ثویبه اختلاف است و جز ابن منده کسی به اسلام او تصریح نکرده است.(4) پس از وی سعادت شیردادن به رسول خداصلی الله علیه وآله نصیب زنی از قبیله بنی سعد بن بکر بن هوازن به نام حلیمه دختر ابوذؤیب عبداللّه بن حارث و همسر حارث بن عبدالعزی بن رفاعه سعدی گردید حلیمه عموزاده پیامبر ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب را نیز با شیری که به پسرش عبداللّه می داد شیر داد لذا عبداللّه برادر رضاعی و دو خواهرش انیسه و شیما (خذامه) خواهران رضاعی رسول خدا بودند.(5) حلیمه دو سال تمام رسول خداصلی الله علیه وآله را شیر داد و درد و سالگی او را از شیر باز گرفت. مقریزی می نویسد که مادر رضاعی حمزه بن عبدالمطلب نیز به رسول خدا شیر داده لذا حمزه از دو جهت برادر رضاعی رسول خدا است یکی از جهت ثویبه و دیگری از جهت زن شیرده سعدیه(6) به قول بعضی رسول خداصلی الله علیه وآله از

1- 25. امتاع الاسماع، ص 5.
2- 26. اسدالغابه، ج 1، ص 15؛ چاپ افست اسماعیلیان.
3- 27. ترجمه تاریخ یعقوبی، ص 362.
4- 28. اسدالغابه، ج 5، ص 414.
5- 29. سیره ابن هشام، ج 1، ص 170؛ چاپ مصطفی الحلبی سال 1355 هجری.
6- 30. امتاع الاسماع، ص 6.

هشت زن و به قولی دیگر از ده زن شیرخورده است(1) و بنابر قولی عثمان بن مظعون هم برادر رضاعی رسول خداصلی الله علیه وآله بوده است.(2)

رسول خداصلی الله علیه وآله حدود چهار سال نزد حلیمه در میان قبیله بنی سعد اقامت داشت و در سال پنجم ولادت آن حضرت، حلیمه او را به مادرش بازگرداند(3) قبیله بنی سعد از برکت رسول خداصلی الله علیه وآله در وسعت و نعمت شدند و کرامت ها مشاهده کردند که در کتب حدیث و تاریخ ثبت شده است ابن اسحاق روایت می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله می گفت:

«انا اعربکم، انا قرشی و استرضعت فی بنی سعدبن بکر»، من از همه شما فصیح ترم چه که هم قرشی ام و هم در قبیله بنی سعد بن بکر شیر خورده ام(4) در سال هفتم ولادت که رسول خداصلی الله علیه وآله شش ساله بود مادرش آمنه وی را برای دیدن دایی هایش به مدینه برد و هنگام بازگشت به مکّه در ابواء درگذشت وهمانجا به خاک سپرده شد و آنگاه امّ ایمن رسول خدا را با خود به مکّه آورد که کیفیت این سفر در طبقات ابن سعد آمده است.(5) سپس عبدالمطلب رسول خداصلی الله علیه وآله را سرپرستی می کرد و آن قدر رسول خدا در نزد وی عزیز بود که گاه بر مسند عبدالمطلب می نشست و چون عموهای او می خواستند او را بردارند عبدالمطلب می گفت: «دعوا ابنی فواللّٰه انّ له شأناً»(6) پسرم را رها کنید به خدا قسم که او را مقامی است ارجمند. رسول خداصلی الله علیه وآله هشت ساله بود که عبدالمطلب وفات یافت و در حجون

1- 31. انسان العیون، ج 1، ص 100 - 108.
2- 32. منتخب التواریخ، ص 4؛ به نقل از ناسخ التواریخ.
3- 33. مروج الذهب، ج 2، ص 275 و 285؛ چاپ بیروت 1385 هجری.
4- 34. سیره ابن هشام، ج 1، ص 176؛ چاپ مصطفی الحلبی 1355 هجری.
5- 35. ج 1 ص 116 چاپ بیروت 1380 هجری.
6- 36. ترجمه تاریخ یعقوبی، ص 368؛ بحارالانوار، ج 15، ص 152.

مکّه به خاک سپرده شد. عبدالمطلب سرپرستی رسول خدا را به فرزند خویش ابوطالب که با عبداللّه پدر رسول خداصلی الله علیه وآله از یک مادر بودند واگذاشت ابوطالب در عین ناداری برای رسول خدا بهترین سرپرست بود علی بن طالب می گوید: ابی ساد فقیراً و ماساد فقیر قبله، پدرم در عین ناداری سروری کرد و پیش از او هیچ فقیری سروری نیافت.

فاطمه دختر اسد بن هاشم و همسر ابوطالب و مادر همه فرزندانش، رسول خدا را پرورش داد. رسول خداصلی الله علیه وآله در روز وفات فاطمه گفت: «الیوم ماتت امّی»، امروز مادرم وفات کرد آنگاه او را در پیراهن خویش کفن کرد و در قبرش فرود آمد و در لحد او خوابید و چون به او گفته شد ای رسول خداصلی الله علیه وآله برای فاطمه سخت بی تاب گشته ای؟ گفت: «انها کانت امّی اذکانت لتجیع صبیانها و تشبعنی و تشعشّهم و تدهننی و کانت امی»، او به راستی مادرم بود چه کودکان خود را گرسنه می داشت و مرا سیر می کرد و آنان را گردآلود می گذاشت و مرا شسته و آراسته می داشت راستی که مادرم بود.(1)

6 - سفرهای پیامبرصلی الله علیه وآله تا قبل از ازدواج آن حضرت

رسول خداصلی الله علیه وآله دوازده ساله و به قول مقریزی دوازده سال و دو ماه و ده روز(2) یا نه ساله(3) و به قول مسعودی سیزده ساله(4) بود که همراه عموی خود ابوطالب که با کاروان قریش برای تجارت به شام می رفت، رهسپار شام شد. این سفر در دهم ربیع الاول سال سیزدهم واقعه فیل، اتفاق افتاد(5) و چون کاروان به بصری رسید راهبی به نام بحیری از قبیله عبدالقیس و از دانایان کیش

1- 37. مروج الذهب، ج 2، ص 275؛ چاپ بیروت 1385 هجری.
2- 38. امتاع الاسماع، ص 8.
3- 39. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 369.
4- 40. مروج الذهب، ج 2 ص 275؛ چاپ بیروت 1385.
5- 41. امتاع الاسماع، ص 8.

مسیحی از روی آثار و علائم، رسول خدا را شناخت و از نبوت آینده وی خبر داد و ابوطالب را به مراقبت و نگهداری اوسفارش کرد.(1) سفر دوم رسول خداصلی الله علیه وآله زمانی بود که خدیجه دختر خویلد بن اسد بن عبدالعزی بن قصی که زنی تجارت پیشه بود و از راستگویی و امانت و مکارم اخلاق رسول خداصلی الله علیه وآله خبر یافت، به آن حضرت پیشنهاد کرد که با سرمایه وی و همراه غلام وی میسره برای تجارت رهسپار شام شود رسول خداصلی الله علیه وآله پذیرفت. این سفر چهار سال و نه ماه و شش روز پس از فجار چهارم روی داد(2) و رسول خداصلی الله علیه وآله در شانزدهم ذی الحجه سال بیست و پنجم واقعه فیل در بیست و پنج سالگی از مکّه بیرون رفت و چون به بصری رسید نسطور راهب وی را دید و میسره را به پیامبری او مژده داد و میسره نیز از آن حضرت کراماتی دید که حین بازگشت به مکّه برای خدیجه نقل کرد.

7 - حوادث مهم دوران جوانی رسول خداصلی الله علیه وآله تا بعثت

در ترتیب وقوع این حوادث کم و بیش اختلاف است و مسعودی ترتیب و فاصله تاریخی آنها را چنین گفته است: میان میلاد رسول خداصلی الله علیه وآله که در عام الفیل بوده است و عام الفجار بیست سال فاصله شد، پیمان حلف الفضول پس از بازگشت قریش از فجار بسته شد، چهار سال و سه ماه و شش روز بعد از فجار چهارم رسول خدابرای خدیجه رهسپار سفر بازرگانی شام شد. دو ماه و بیست و چهار روز بعد با خدیجه ازدواج کرد، ده سال بعد یعنی پانزده سال بعد از فجار چهارم در تجدید بنای کعبه حجرالاسود را به جای خویش نهاد، از بنای کعبه تا بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله پنج سال فاصله شد.(3) اما حادثه فجار، چنان بود که در جوانی رسول خداصلی الله علیه وآله جنگ فجار میان قریش

1- 42. سیره ابن هشام، ج 1 ص 191 ومعارف ابن قتیبه ص 58 ومروج الذهب ج 1ص 89.
2- 43. مروج الذهب ج 2ص 278.
3- 44. مروج الذهب ج 3ص 274-280.

و بنی کنانه و بنی اسد بن خزیمه از طرفی و بنی قیس بن عیلان از طرف دیگر روی داد از آن جهت که نعمان بن منذر پادشاه حیره کاروانی را با بار پارچه و مشک به بازار عکاظ فرستاد و عروه رحّال از بنی هوازن حفاظت آن را به عهده گرفت و همراه کاروان رهسپار شد برّاض بن قیس از بنی کنانه نیز به منظور کشتن وی رهسپار گردید و در زمان مناسب بر او تاخت و او را کشت و به خیبر گریخت و پنهان شد و چون این قتل در ماه حرام بود فجار نامیده شد. ایام فجار که همه در میان قریش و همراهانشان از بنی کنانه و قیس عیلان روی داده چهار فجار است:

1 - فجارالرجل یا فجار بدر بن معشر غفاری.

2- فجار قرد.

3- فجار مرأه.

4 - فجاربرّاض (جایی است نزدیک مکّه).(1)

روزهای فجار چهارم که جنگ هایی در آن روی داد عبارت است ازیوم نخله، یوم شمطه، یوم عبلاء، یوم عکاظ، یوم الحریره(2) باری پس از مخفی شدن براض بن قیس، قریش که در بازار عکاظ فراهم شده بودند با رسیدن این خبر پیش از آنکه بنی قیس از این پیشامد با خبر شوند بی درنگ راه مکّه را در پیش گرفتند، امّا چون قبیله هوازن خبر یافتند، در پی قریش شتافتند و پیش از آنکه وارد حرم شوند بر آنان تاخته و جنگ سختی میان ایشان در گرفت تا شب رسید و قریش وارد حرم شدند و هوازن دست از جنگ کشیدند سپس چند دفعه بی آنکه همه زیر فرمان یک رئیس باشند میان آنان نبرد روی داد و هر قبیله ای از قریش و کنانه رئیسی از خودشان و نیز هر

1- 45. مروج الذهب ج 2ص 277 -278والتنبیه والاشراف ص 179.
2- 46. ایام العرب فی الجاهلیه ص 322-341.

قبیله ای از قیس رئیسی از خودشان داشتند. یعقوبی می گوید در ماه رجب که نزد آنان حرام بود و در آن خونریزی نمی کردند جنگیدند و بدین جهت فجار نامیده شد چه در ماه حرام فجوری (گناهی بزرگ) مرتکب شدند(1) از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت شده است که درباره فجار گفت: «قد حضرته مع عمومتی و رمیت فیه باسهم و ما احب انی لم اکن فعلت» یعنی همراه عموهای خویش در آن حاضر شدم و چند تیر هم انداختم و دوست هم ندارم که نکرده باشم. رسول خداصلی الله علیه وآله بیست ساله بود که در فجار شرکت کرد(2) و جز یوم نخله در باقی روزها حاضر بود(3) امّا ابن اثیر می گوید همراه عموهای خویش در حرب الفجار در یوم نخله که از بزرگ ترین جنگ های فجار بود حضور یافت و به آنها تیر می داد و اثاثشان را نگه می داشت و به قولی در یوم شمطه نیز حاضر شد(4) و جنگ فجار در ماه شوال به پایان رسید(5) حادثه شایان توجه دیگر حلف الفضول است که پس از بازگشت قریش از جنگ فجار که در ماه شوال به اتمام رسید در ماه ذی القعده همان سال پیمانی به نام حلف الفضول که آن را بهترین پیمان قریش دانسته اند، به این شرح در میان چند طایفه از قریش بسته شد که مردی از بنی زبید کالایی به عاص بن وائل سهمی فروخت عاص کالا را تحویل گرفته بود و بهای آن را نمی داد. مرد زبیدی ناچار بالای کوه ابوقبیس رفت و فریاد برآورد که ای مردان قریش به داد ستمدیده ای دور از طایفه و کسان خویش برسید که در داخل شهر مکّه کالای او را به ستم می برند همانا احترام کسی را سزا است که خود در بزرگواری تمام باشد و دو جامه فریبکار را احترامی نیست (یا للرجال

1- 47. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 1ص 370.
2- 48. الطبقات الکبری ج 1ص 128،التنبیه والاشراف ص 178.
3- 49. امتاع الاسماع ص 9.
4- 50. اسدالغابه ج 1 ص 16.
5- 51. مروج الذهب ج 2 ص 276.

لمظلوم بضاعته - ببطن مکّه نائی الحی و النّفر - انّ الحرام لمن تمّت حرامته - و لاحرام لثوبی لابس الغدر) پس بنی هاشم و بنی مطلب بن عبدمناف و بنی زهره بن کلاب و بنی تمیم بن مره و بنی حارث بن فهر در خانه عبداللّٰه بن جدعان تیمی جمع شدند و پیمان بستند که برای یاری هر ستمدیده و گرفتن حق وی همداستان باشند و اجازه ندهند که در مکّه بر احدی ستم شود در نتیجه حق زبیدی را از عاص بن وائل گرفتند و نیز دختری را که نُبیه بن حجاج از مرد خثعمی بازور گرفته بود از وی پس گرفتند(1) رسول خداصلی الله علیه وآله بیست ساله(2) و به قول یعقوبی از بیست سال گذشته بود(3) که در حلف الفضول شرکت کرد. از رسول خداصلی الله علیه وآله روایت شده است که پس از بعثت و هجرت به مدینه گفت: لقد شهدت حلفا فی دار عبداللّٰه بن جدعان لودعیت الی مثله لأجبت و مازاده الاسلام تشدیداً یعنی در سرای عبداللّٰه بن جدعان در پیمانی حضور یافتم که اگر در اسلام هم به مانند آن دعوت می شدم اجابت می کردم و اسلام جز استحکام، چیزی بر آن نیفزوده است.(4)

8 - ازدواج پیامبرصلی الله علیه وآله

پس از آنکه میسره غلام خدیجه بعد از سفر شام فضایل پیامبرصلی الله علیه وآله رابرای خدیجه بیان کرد آن بانوی بزرگوار در پی رسول خدا فرستاد و علاقمندی خویش را برای ازدواج با وی اظهار نمود. رسول خداصلی الله علیه وآله هم با عموهای خویش مشورت کرد و با عموی خود حمزه بن عبدالمطلب نزد خویلد بن اسد بن عبد العزی رفت و خدیجه را خواستگاری کرد(5) برخی گفته اند که خویلد پیش از فجار مرده بود(6)

1- 52. انسان العیون ج 1 ص 157.
2- 53. الطبقات الکبری، ج 1 ص 128 و129.
3- 54. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج 1ص 371-373.
4- 55. التنبیه والاشراف ص 179 و180 والطبقات الکبری ج 1 ص 129وترجمه تاریخ یعقوبی، ج 1 ص 373.
5- 56. سیره النبی ج 1ص 205.
6- 57. تاریخ یعقوبی ص 376.

و عموی خدیجه عمرو بن اسد وی را به رسول خداصلی الله علیه وآله تزویج کرد. واقدی این قول را صحیح دانسته است(1) مختار یعقوبی نیز همین قول است.(2) تاریخ ازدواج دو ماه و بیست و پنج روز پس از بازگشت رسول خدااز سفر شام بود(3) و رسول خداصلی الله علیه وآله بیست شتر جوان مهر داد(4) و خطبه عقد را ابوطالب ایراد کرد(5) و دیگر عموهای رسول خداصلی الله علیه وآله نیز حاضر بودند پس چون خطبه ابوطالب به انجام رسید به روایتی ورقه بن نوفل بن اسد عموزاده خدیجه نیز خطبه ای ایراد کرد و خدیجه را به چهارصد دینار به عقد رسول خداصلی الله علیه وآله درآورد و قریش را بر آن شاهد گرفت و آنگاه که خطبه وی به پایان رسید ابوطالب گفت میل دارم عموی خدیجه هم در این امر با تو شرکت نماید پس عمرو بن اسد نیز گفتار ورقه را تکرار کرد و گروه قریش را بر آن گواه گرفت(6) لازم به ذکر است که خدیجه پانزده سال پیش از واقعه فیل تولد یافت(7) مادرش فاطمه دختر زائده بن اصم از بنی معیص ابن عامربن لوی بود وی نخست به ازدواج ابو هاله تمیمی از بنی اسید بن عمرو بن تمیم حلیف بنی عبدالدار درآمد و از وی هند بن ابی هاله ربیب رسول خدا را آورد که برای امام حسن علیه السلام شمایل رسول خدا را توصیف کرد(8) هند در جنگ بدر و به قولی در جنگ احد حضور داشت و در روز جمل همراه علی بود و به شهادت رسید خدیجه بعد از ابی هاله به ازدواج عتیق بن عائذ که در اسد الغابه به نام عمر بن عبداللّه بن عمر بن مخزوم

1- 58. الکامل ج 1 ص 25.

2- 59. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 1ص 375.

3- 60. امتاع الاسماع ص 9.

4- 61. سیره النبی ج 1ص 206.

5- 62. بحارج 16 ص 5 و 16.

6- 63. بحار، ج 16 ص 3، ج 81.

7- 64. الطبقات الکبری، ج 1 ص 132.

8- 65. بحار ج 6ص 133 ومکارم الاخلاق ص 6 - 7 و معانی الاخبار صدوق ص 79.

خوانده شده درآمد و از وی دختری به نام هند آورد.(1) ام المؤمنین خدیجه در چهل سالگی به ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و همه فرزندان رسول خداصلی الله علیه وآله جز ابراهیم از وی تولد یافتند. خدیجه را در جاهلیت طاهره می گفتند و او اوّلین زنی است که به نکاح رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و به اجماع مسلمین نخستین کسی است از زنان که به رسول خداصلی الله علیه وآله ایمان آورد و احدی از مسلمین بروی تقدم نیافت آن بانوی گرامی حدود بیست و پنج سال با رسول خداصلی الله علیه وآله زندگی کرد و در سال دهم بعثت در شصت و پنج سالگی به فاصله یک سال و شش ماه پس از بیرون آمدن بنی هاشم از شعب ابی طالب و ابطال صحیفه قریش وفات کرد.(2) پس از خدیجه، پیامبر با سوده دختر زمعه بن قیس که شوهرش سکران بن عمرو پیش از هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله در مکّه وفات یافت، ازدواج نمود. سوده در سال آخر خلافت عمر و یا در سال 54 وفات کرد.(3) دیگر همسر رسول خداصلی الله علیه وآله عایشه دختر ابوبکر (عبداللَّه) بن ابی قحافه (عثمان) است که در مکّه و در هفت سالگی به عقد رسول خدا در آمد و در سال 57 یا 58 هجری وفات کرد.(4) دیگر همسر آن حضرت صلی الله علیه وآله حفصه دختر عمر بن خطاب است که قبلاً زن خنیس بن حذافه سهمی بود که در اثر زخمی که در احد در رکاب پیامبرصلی الله علیه وآله بر وی وارد شد وفات کرد و حفصه پس از عایشه، در سال سوم هجرت به ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و در سال 41 یا 45 و به قولی سال 27 هجرت وفات یافت.(5) دیگر همسر رسول خداصلی الله علیه وآله زینب دختر خزیمه بن حارث بود که او را ام المساکین می گفتند که با شهادت شوهرش (عبداللَّه بن جحش اسدی)

1- 66. اسدالغابه ج 5ص 71، 434.
2- 67. التنبیه والاشراف ص 200.
3- 68. اصابه، ج 4ص 339 شماره 606.
4- 69. اسدالغابه ج 5 ص 504.
5- 70. اسدالغابه ج 5ص 426.

در جنگ احد بعد از حفصه به ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و پس از دو یا سه ماه، در حیات رسول خداصلی الله علیه وآله وفات یافت امّ حبیبه رمله دختر ابوسفیان دیگر همسر رسول خدا است که با عبیداللّه بن جحش مسلمان شد و به حبشه هجرت کرد و عبیداللّه در حبشه نصرانی شد و وفات نمود.

امّ حبیبه توسط نجاشی پادشاه حبشه در همانجا به عقد رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و آنگاه به مدینه فرستاده شد. ام سلمه هند دختر ابو امیه مخزومی دیگر همسر رسول خدا است که پس از آنکه شوهرش عبداللّه بن عبدالاسد مخزومی بر اثر زخمی که در جنگ احد برداشته بود به شهادت رسید، به ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و در یکی از سال های 59، 60، 61 یا 62 بعد از همه زنان رسول خداصلی الله علیه وآله وفات کرد. زینب دختر جحش دختر عم پیامبر دیگر همسر رسول خداصلی الله علیه وآله است که به دستور رسول خداصلی الله علیه وآله ابتدا به عقد زید بن حارثه درآمد و آنگاه که زید او را طلاق داد پس از ام سلمه به همسری رسول خداصلی الله علیه وآله سرافراز گردید. داستان زینب و زید در قرآن مجید در سوره احزاب به تفصیل آمده است. وفات زینب را در سال بیستم هجری نوشته اند(1) جویریه دختر حارث بن ابی ضرار در غزوه بنی المصطلق اسیر گردید و در سهم غنیمت ثابت بن قیس بن شماس افتاد رسول خداصلی الله علیه وآله قیمت او را داد و او را آزاد کرد و جویریه به اختیار خود به ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد و با این ازدواج بیش از صد خانواده اسیران بنی المصطلق آزاد شدند. جویریه در سال 50 یا56 هجری از دنیا رفت. صفیه دختر حیی بن اخطب از یهودیان بنی النضیر بود که اوّل همسر سلام بن مشکم و سپس کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق بود. بعد از کشته شدن کنانه در جنگ خیبر و اسیر شدن خودش، رسول خداصلی الله علیه وآله او را آزاد کرد و به زنی

1- 71. اسدالغابه ج 5 ص 465.

گرفت. صفیه در سال پنجاهم هجرت در زمان خلافت معاویه وفات یافت. دیگر همسر رسول خداصلی الله علیه وآله میمونه دختر حارث بن حزن و خاله عبداللّه بن عباس و خالدبن ولید از بنی هلال بود که ابتدا به ازدواج ابورُهم بن عبدالعزی درآمد سپس در ذی العقده سال هفتم هجری در سفر عمره القضاء به وسیله عباس بن عبدالمطلب عقد و عروسی وی با رسول خداصلی الله علیه وآله در سَرِف به انجام رسید. میمونه در سال 51 یا 63 یا 66 هجری در همان سرف وفات یافت(1) از این یازده زن دو نفر (خدیجه و زینب دختر خزیمه) در زمان حیات رسول خداصلی الله علیه وآله و نه نفر دیگر پس از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله وفات یافتند شش نفر از ایشان (خدیجه، سوده، عایشه، حفصه، ام حبیبه، ام سلمه) از قریش بودند و پنج نفر دیگراز غیر قریش (زینب دختر جحش، جویریه، زینب دختر خزیمه، صفیه، و میمونه).

9 - فرزندان رسول خداصلی الله علیه وآله

رسول خداصلی الله علیه وآله سه پسر و چهار دختر داشت:

الف - اوّلین فرزند آن حضرت قاسم است و رسول خدابه نام وی ابوالقاسم کنیه گرفت و قاسم نخستین فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله است که در مکّه در سن دو سالگی وفات یافت.

ب - زینب دختر بزرگ رسول خداصلی الله علیه وآله است که بعد از قاسم متولد شد و پیش از اسلام به ازدواج پسرخاله خود ابوالعاص بن ربیع درآمد و پس از جنگ بدر به مدینه هجرت کرد و در سال ششم هجرت در مدینه وفات یافت.

ج - رقیه پیش از اسلام و بعد از زینب در مکّه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد عتبه بن ابی لهب درآمد و پس از نزول سوره «تبت یدا

1- 72. التنبیه والاشراف ص 228 و229.

ابی لهب» و پیش از عروسی به دستور ابولهب و همسرش ام جمیل از وی جدا گشت و بعد به عقد عثمان بن عفان درآمد. رقیه در سال دوم هجرت سه روز بعد از بدر همان روزی که مژده فتح بدر به مدینه رسید وفات یافت.

د - ام کلثوم در مکّه تولد یافت و پیش از اسلام به عقد عتیبه بن ابی لهب درآمد و مانند خواهرش پیش از عروسی از عتیبه جدا شد و در سال سوم هجرت به ازدواج عثمان بن عفان درآمد و در سال نهم هجرت وفات کرد.

ه. - فاطمه علیها السلام که به نقلی پنج سال پس از بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله و به نقلی دیگر پنج سال پیش از بعثت رسول خدا، در مکّه تولد یافت، به همین جهت در سن وفات آن حضرت اختلاف است. محمّد بن اسحاق صاحب سیره گفته است که فاطمه بیست و هشت ساله و به قولی بیست و هفت ساله وفات کرد و بیشتر بیست و نه ساله و یا سی ساله گفته اند(1) یعقوبی گفته است که سن آن حضرت حین وفات بیست و سه سال بود. بنابر این که ولادت او در سال بعثت رسول خدا بوده باشد(2) این قول مطابق فرموده شیخ طوسی است که سن آن حضرت را در موقع ازدواج با امیرالمؤمنین (پنج ماه بعد از هجرت) سیزده سال می داند(3) آن بانوی گرامی در مدینه به ازدواج امیرالمؤمنین علی علیه السلام درآمد و پس از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله به فاصله ای در حدود چهل روز تا هشت ماه وفات یافت و نسل رسول خداصلی الله علیه وآله تنها از وی باقی ماند و یازده امام معصوم از دامن مطهّر وی پدید آمدند. فاطمه از امیرالمؤمنین سه پسر آورد: حسن و حسین و محسن و دو دختر به نام های زینب و امّ کلثوم(4) و عبداللّه که پس از بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله

1- 73. مسعودی، التنبیه و الاشراف ص 250.
2- 74. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 1 ص 512.
3- 75. مصباح المتهجد ص 561.
4- 76. معارف ابن قتیبه ص 62، 92.

در مکّه متولد شد و طیب و طاهر لقب یافت[(1)] امّا به قول ابن اسحاق و ابن هشام و محدث کلینی رسول خدا سه پسر از خدیجه داشت: قاسم پیش از بعثت و طیب و طاهر بعد از بعثت[(2)] برخی هم گفته اند قاسم و طاهر پیش ازاسلام و عبداللّه که طیب لقب یافت پس از بعثت متولد شده اند.[(3)] عبداللّه در همان مکّه وفات یافت و پس از وفات او عاص بن وائل سهمی رسول خداصلی الله علیه وآله را ابتر خواند و سوره کوثر در پاسخ وی نازل گردید.

و - ابراهیم که از ماریه قبطیه در سال هشتم هجرت در مدینه تولد یافت و در سال دهم در 16 یا 18 یا 22 ماهگی سه ماه پیش از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله یا در هجدهم رجب[(4)] در مدینه وفات کرد.

10 - عقاید عرب در دوران قبل از بعثت پیامبرصلی الله علیه وآله

ابن هشام گوید: عمرو بن لحی از مکّه به شام رفت و در مآب از سرزمین بلقاء بت پرستان عمالقه را دید و از آنان بتی خواست، پس هبل را به وی دادند و آن را با خویش به مکّه آورد ابن اسحاق گوید آغاز بت پرستی در میان بنی اسماعیل به گمان بعضی چنان بود که هر وقت کسی می خواست از مکّه بیرون رود سنگی از سنگ های حرم را به منظور تعظیم حرم با خویش بر می داشت و چون در منزلی فرود می آمد همان سنگ را می نهاد و گرد آن طواف می کرد و این کار مقدمه ای شد تا هر سنگ زیبایی را پرستش کنند و اخلاف از کیش خداپرستی اسلاف انحراف پیدا نمودند و به جای دین ابراهیم و اسماعیل به گمراهی و بت پرستی افتادند. صاحب کتاب الاصنام می گوید عرب برای سنگ های خود اسامی ویژه داشت: انصاب بر

1- 77. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 1ص 375.
2- 78. اصول کافی، ج 1 ص 439 و سیره النبی ج 1 ص 206.
3- 79. اسدالغابه ج 1 ص 16.
4- 80. مصباح المتهجد ص 566.

سنگ های مورد پرستش و اصنام بربت های شکلدار ساخته شده از چوب و زر و سیم و اوثان بربت های تراشیده از سنگ اطلاق می شود.(1) این اسحاق آورده است که قوم نوح را بت هایی بود که خدای متعال قصه آن را برای پیغمبر خویش در قرآن آورده و گفته است «وَقالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعاً وَلَا يغُوثَ وَيعُوقَ وَنَسْراً»(2) (یعنی و گفتند رها نکنید خدایان خویش را و رها نکنید ود را و نه سواع را و نه یغوث و یعوق و نسر را) آنگاه فرزندان اسماعیل بت های خویش را به همان نام ها نامیدند. هذیل بن مدرکه بن الیاس بن مضر، سواع را بت خویش گرفتند و جایش در رهاط بود و کلب بن وبره از بنی قضاعه ود را وود در دومه الجندل جای داشت. طایفه انعم از قبیله طی و اهل جُرَش از قبیله مَذحِج یغوث را و یغوث در جرش بود طایفه خیوان از قبیله همدان یعوق را و یعوق در هَمدان بود. طایفه ذوالکلاع از قبیله حمیر نسر را که در حمیر صنعاء بود و خولان را در سرزمین خولان بتی بود به نام عمیانس و قبیله دوس بتی داشت به نام ذوالشری و قبیله قریش چند بت داشت هبل در میان کعبه و اساف بر رکن کعبه و مبدأ طواف بود؛ نائله بر رکنی دیگر که طواف بدان ختم می شد و مجاور الریح بر کوه صفا و مطعم الطیر بر کوه مروه جای داشتند. قریش و بنی کنانه را بتی بود به نام عزی که خادمان آن بت، طایفه بنی شیبان از قبیله سلیم و از هم پیمانان بنی هاشم بودند. قبیله ثقیف را در شهر طائف بتی بود به نام لات و دو قبیله اوس و خزرج و دیگر مردم بت پرست یثرب در ساحل دریا در ناحیه مشلّل و سرزمین قدید بتی به منات داشتند نام این سه بت هم در قرآن مجید آمده است.(3) اعراب این دوره

1- 81. الاصنام ص 53 هشام بن محمّد بن سائب کلبی.
2- 82. نوح آیه 23.
3- 83. سوره نجم آیه 20 و 19.

در عین بت پرستی آداب و رسومی از قبیل تعظیم کعبه، طواف، حج و عمره و وقوف عرفات و وقوف مزدلفه و قربانی شتران و تلبیه حج و عمره را که از زمان حضرت ابراهیم در میان ایشان باقی مانده بود، داشتند و در همین آداب هم حق و باطل را به هم آمیخته بودند. عرب نوعاً به حشر و نشر و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ اعتقادی نداشتند و بت ها را به منظور شفاعت در حوایج دنیوی پرستش می کردند.(1) پیش از ظهور دین مبین اسلام دو کیش موسوی و عیسوی در عربستان پیروانی داشت یهودیان در شمال عربستان در یثرب، وادی القری، تیماء، خیبر و فدک مقیم بوده و بیشتر به کار کشاورزی سرگرم بودند سه طایفه یهودی مذهب بنی قریظه و بنی نضیر و بنی قینقاع در مدینه و اطراف آن سکونت داشتند. دین عیسوی بیشتر در نجران و نواحی شمال غربی در میان غسانیان و تغلب وقضاعه و نیز در شمال شرقی عربستان در میان اهل حیره کم و بیش رواج داشت. دولت حبشه و دولت روم شرقی نیز پشتیبان عیسویان بودند لازم به ذکر است که مردمی از عرب در اثر مجاورت با امپراطوری ایران و نفوذ ایرانیان در حکومت یمن با عقاید دینی ایرانیان هم آشنایی پیدا کرده بودند. علاوه بر کیش غالب عرب که بت پرستی بود و وجود اقلیت های مذهبی که به آنها اشاره رفت حنفایی بوده اند که به خدای یگانه معتقد و از بت پرستی به دور بودند؛ از جمله ایشان ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی بن قصی از قریش و عموزاده امّ المؤمنین خدیجه کبری است و دیگری عبیداللّه بن جحش پسر عمه و برادر زن رسول اکرم که پیوسته در حیرت و طلب حق بود و بت پرستی را رها کرد و همچنین عثمان بن حویرث بن اسد بن عبدالعزی بن قصی و نابغه جعدی قیس بن

1- 84. سوره زمرآیه 3 سوره یونس آیه 18.

عبداللَّه از شعرای مخضرم است که از می گساری و بت پرستی دوری گزید وی در یکی از قصاید جاهلی می گوید: «الحمدللّٰه لا شریک له. من لم یقلها فنفسه ظلما»؛ یعنی ستایش مخصوص خداوند است. خداوند شریک ندارد هرکس چنین نگوید به خود ستم کرده است(1) و دیگری امیه بن ابی الصلت ثقفی است که یکی از بزرگ ترین شعرای دوره جاهلی عرب می باشد و به کتاب های آسمانی آشنایی داشت و می گساری را تحریم کرد و درباره بت ها اظهار شک و تردید کرد و خود در پیامبری طمع ورزید و با مبعوث شدن رسول اکرم صلی الله علیه وآله به وی حسد برد و گفت امیدوار بودم که پیامبر شوم. امیه در سال دوم یا نهم هجرت در یکی از قصرهای طائف درگذشت خواهرش که مسلمان بود این قصیده وی را برای پیامبرصلی الله علیه وآله خواند که: لک الحمد والنعماء والفضل ربنا - ولا شیی اعلی منک جدا وامجدا یعنی پروردگار ما ستایش و بخشش و احسان به تو اختصاص دارد چیزی در عظمت و عزت از تو بالاتر نیست(2) پیامبر با شنیدن آن فرمود: آمن شعره و کفر قلبه یعنی شعرش ایمان داشت امّا دلش کافر بود. امیه نخستین کسی بود که بسمک اللّهّم نوشت و تا آمدن اسلام معمول بود.(3) دیگر از حنفاء، قسس بن ساعده ایادی خطیب و سخنران عرب است که کلماتی مشتمل بر اعتراف به توحید و ایمان به معاد از وی نقل شده است و همچنین ابوقیس صرمه بن ابی انس است که در جاهلیت دست از بت پرستی کشید و رهبانیت پیشه کرد. وی پس از هجرت رسول اکرم به مدینه اسلام آورد و اشعاری نیکو در حق پیامبرصلی الله علیه وآله سرود از این گروه است خالد بن سنان و ثبان اسعد و زهیربن ابی سلمی شاعر معروف عرب که قصید میمیه وی

1- 85. مروج الذهب ج 1 ص 71
2- 86. سفینه البحار ج 1 ص 45 .
3- 87. مروج الذهب، ج 1 ص 73.

از معلقات سبع است زهیر دو پسر داشت به نام بجیر وکعب که هر دو از صحابه و شعرای رسول اکرم به شمار آمده اند. معلقات سبع پیش از ظهور اسلام و نزول قرآن به جهت فصاحت و بلاغت در خوری که داشت در خانه کعبه آویخته شده بود اسامی گویندگان این هفت قصیده عبارت است از:

الف - امرؤالقیس بن حجر کندی متوفی 540 میلادی صاحب قصیده لامیه که حضرت علی علیه السلام او را اشعر شعراء دانسته است.(1)

ب - طرفه بن عبد بکری صاحب قصیده دالیه متوفی 569 میلادی.

ج - زهیر بن ابی سلمی مزنی صاحب قصیده میمیه متوفی به سال 627 میلادی.

د - لبیدبن ربیعه عامری صحابی و صاحب قصیده الفیه متوفی به سال 627 میلادی.

ه. - عمرو بن کلثوم صاحب قصیده نونیه متوفی در حدود سال 584 میلادی.

و - عنتره بن شداد عبسی صاحب قصیده میمیه متوفی در حدود سال 615 میلادی.

ز - حارث بن حلزه یشکُری صاحب قصیده همزیه متوفی در حدود سال 570 میلادی. برخی تعداد ایشان را به ده رسانده و عبید بن ابرص اسدی صاحب قصیده بائیه متوفی 554 میلادی و اعشی قیس صاحب قصیده لامیه متوفی به سال 7 هجری و نابغه ذبیانی صاحب قصیده دالیه متوفی به سال 604 میلادی را به این هفت نفر افزوده اند. لازم به ذکر است که ابوعامر راهب پدر حنظله غسیل الملائکه از شهدای احد و بحیری

1- 88. سفینه البحار، ج 1 ص 703 نقل از ابن ابی الحدید.

راهب که با داشتن کیش مسیحی به نبوت رسول خداصلی الله علیه وآله ایمان داشت و عدّاس غلام عقبه بن ربیعه که به نبوت رسول اکرم مژده می داد(1) نیز از جمله حنفاء و موحدان می باشند.

11 - موقعیت و جایگاه پیامبرصلی الله علیه وآله در نزد قریش قبل از بعثت

ده سال بعد از ازدواج با خدیجه و پانزده سال بعد از فجار چهارم که رسول خداصلی الله علیه وآله سی و پنج ساله بود، قریش برای تجدید بنای کعبه فراهم گشتند؛ چه بنایی که وجود داشت جز چهار دیوار سنگی بی ملاط که حدود بیش از یک قامت ارتفاع داشت، نبود و به قولی سیلی در مکّه آمد و کعبه را ویران ساخت و به قولی دیگر زنی از قریش کعبه را بخور می داد و شراره ای از آتش پرید و در کعبه را سوزاند و نهایت آنکه عدّه ای معتقدند کسانی اندوخته کعبه را که در چاهی در میان کعبه قرار داشت دزدیده بودند لذا می خواستند دیوارها را بلندتر کنند و روی آن هم سقفی بزنند(2) طوایف قریش کار ساختمان را میان خود قسمت کردند تا آنکه نوبت به نصب حجرالاسود رسید در این مورد نزاعی بین طوایف قریش در گرفت و هر طائفه ای می خواست افتخار نصب آن را نصیب خود کند، چهار یا پنج روز طوایف آماده جنگ به سر بردند تا آنکه ابوامیه حذیفه بن مغیری مخزومی پدر ام سلمه و عبداللَّه که در آن روز از همه رجال قریش پیرتر بود، پیشنهاد کرد تا قریش هرکه را نخست از در مسجد در آید میان خود حکم قرار دهند و هرچه را فرمود بپذیرند. این پیشنهاد به اتفاق پذیرفته شد و نخستین کسی که از در درآمد، رسول خداصلی الله علیه وآله بود و چون او را دیدند با کمال خرسندی گفتند: «هذاالامین رضینا، هذا محمدٌ» این امین است به حکم وی تن می دهیم این محمّد است چون رسول خدا را در جریان امر

1- 89. مروج الذهب ج 1 ص 74 و 75.
2- 90. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 1 ص 373.

گذاشتند آن حضرت فرمود: جامه ای نزد من آورید. آنگاه سنگ را گرفت و در میان جامه نهاد و سپس گفت: هر طایفه ای یک گوشه جامه را بگیرد سپس همه، آن را بلند کردند و به پای کار رسانیدند آنگاه رسول خداصلی الله علیه وآله آن را با دست خویش برگرفت و در جای خودش نهاد و کاری چنان مشکل را به آسانی به انجام رسانید.(1) و به روایت مسعودی و ابن سعد به چهار نفر از بزرگان قریش شامل عقبه بن ربیعه بن عبد شمس بن عبد مناف، ابوزمعه اسود بن مطلب بن اسد بن عبدالعزی بن قصی، ابو امیه حذیفه بن مغیره بن عبداللَّه بن عمربن مخزوم و قیس بن عدی سهمی فرمود تا چهارگوشه آن جامه را گرفته بلند کنند.(2)

12 - علی علیه السلام در مکتب پیامبرصلی الله علیه وآله

ابن اسحاق و طبری و ابن اثیر و امین الاسلام طبرسی روایت می کنند که یکی از نعمت های خداوند بر علی بن ابی طالب آن بود که نزد رسول خدا پرورش یافت و سبب آن بود که قریش گرفتار قحطی و خشکسالی شد و ابوطالب هم مردی عیال وار بود. پس رسول خداصلی الله علیه وآله به عموی خویش عباس که از ثروتمندان بنی هاشم بود، گفت: ای عباس برادرت ابوطالب عیال وار است و مردم به این قحطی که می بینی گرفتارند بیا تا نزد وی رویم و از باب کمک به وی یکی از فرزندان او را من کفالت نمایم و توهم یکی دیگر را، عباس پذیرفت. هر دو نفر نزد ابوطالب رفتند و گفتند ما آمده ایم تا بعضی از فرزندان تو را تا موقعی که مردم از این قحطی در آیند کفالت نماییم. ابوطالب گفت: عقیل را برای من بگذارید و دیگر اختیار با شماست رسول خداصلی الله علیه وآله علی را برگرفت و همراه برد و عباس جعفر را؛ لذا علی علیه السلام پیوسته با رسول خداصلی الله علیه وآله بود تا

1- 91. سیره النبی، ج 1، ص 209-214.
2- 92. مروج الذهب، ج 2، ص 279، الطبقات الکبری، ج 1، ص 146.

خدایش ایشان را به نبوت برانگیخت در این هنگام او را پیروی کرد و به وی ایمان آورد. جعفر همچنان با عباس ماند تا اسلام آورد و از او بی نیاز گشت.(1) بنابر روایت ابوالفرج اصفهانی، عباس، طالب را گرفت و حمزه، جعفر را و رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را، ابوالفرج می افزاید علی علیه السلام از شش سالگی در کنار رسول خداصلی الله علیه وآله بود و آنچه رسول خداصلی الله علیه وآله درباره وی نیکی و مهربانی می کرد در حقیقت پاداش نیکی های ابوطالب بود(2) شیخ مفید از انس بن مالک روایت می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: فرشتگان بر من و علی هفت سال درود فرستادند؛ زیرا شهادت بر وحدانیت خدا و رسالت محمّد جز از من و علی به آسمان برده نشد.(3)

13 - کوه حراء و بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله

رسول خداصلی الله علیه وآله هر سال مدّتی را در کوه حراء به عزلت و تنهایی می گذراند و پیش از رسیدن وحی خواب های صادق می دید و خلوت و تنهایی را بیش از هر چیز دوست می داشت و در دره های مکّه بر هر سنگ و درختی که گذر می کرد درود و السلام علیک می شنید و چون به راست و چپ و پشت سر می نگریست، چیزی جز درخت و سنگ نمی دید. علی علیه السلام می گوید: «ولقد کان یجاور فی کل سنه بحراء فاراه ولایراه غیری»؛(4) یعنی پیامبر هر سال در کوه حراء اقامت می گزید من او را می دیدم و جز من کسی او را نمی دید. آن حضرت سالی یک ماه که بر حسب بعضی روایات ماه رمضان بود، در کوه حراء اعتکاف می کرد و پس از پایان اعتکاف به مکّه باز می گشت و پیش از رفتن به خانه

1- 93. سیره النبی ج 1 ص 264، الکامل، ج 2 ص 37، تاریخ الامم والملوک، ج 2ص 57 و 58، اعلام الوری ص 49، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 3 ص 251.
2- 94. مقاتل الطالبین ص 26.
3- 95. ارشادمفید ص 16.
4- 96. نهج البلاغه خطبه 190 وشرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 3 ص 250.

هفت بار گرد کعبه طواف می کرد و آنگاه به خانه اش می رفت(1) پیامبرصلی الله علیه وآله در همین کوه حراء در دل غاری که در آنجا به عبادت می پرداخت، به رسالت مبعوث گردید. در تاریخ بعثت آن حضرت اختلاف است. قول مشهور شیعه امامیه بیست و هفتم ماه رجب و قول مشهور فِرَق دیگر مسلمین ماه رمضان است. یعقوبی می نویسد: هنگامی رسول خداصلی الله علیه وآله مبعوث شد که چهل سال تمام از عمر وی سپری گشت و بعثت وی در ماه ربیع الاول و به قولی در رمضان بود(2) مسعودی مبعث آن حضرت را در روز دوشنبه دهم ماه ربیع الاول در سن چهل سالگی می داند و می گوید بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله در سال بیستم پادشاهی خسرو پرویز بوده است.(3) ابن اسحاق روز بعثت را هفدهم ماه رمضان یعنی روز بدر دانسته است.(4) علّامه مجلسی می گوید: عامه در تاریخ بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله بر پنج قول اختلاف دارند: 17 رمضان، 18 رمضان، 24 رمضان، 12 ربیع الاول و 27 رجب و امامیه بر قول اخیر اتفاق کرده اند.(5)

پیامبر که به عادت خود در کوه حراء بود، جبرئیل به فرمان خدای متعال نزد وی آمد. رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: جبرئیل با نوشته ای از دیبا نزد من آمد و گفت: بخوان. گفتم: نمی توانم. پس مرا چنان فشرد که پنداشتم حال مرگ است سپس مرا رها کرد و گفت: بخوان، گفتم: نمی توانم. باز مرا چنان فشرد که پنداشتم حال مرگ است سپس مرا رها ساخت و گفت: بخوان. گفتم: چه بخوانم؟ گفت: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّکَ الَّذِی خَلَقَ * خَلَقَ الْإِنسانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَرَبُّکَ الْأَکْرَمُ * الَّذِی عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنسانَ ما لَمْ یَعْلَمْ»؛(6) پس آن را

1- 97. سیره النبی، ج 1 ص 252-254.
2- 98. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 2 ص 276.
3- 99. مروج الذهب ج 2 ص 282.
4- 100. سیره النبی ج 1 ص 258 و 259.
5- 101. بحار، ج 18 ص 189 و 190.
6- 102. سوره علق، آیه 1 - 5.

خواندم و چون بیرون آمدم و به میان کوه رسیدم آوازی از آسمان شنیدم که می گفت ای محمّد! تو پیامبر خدایی و من جبرئیل هستم پس از آنکه نزد خدیجه آمدم ماجرا را برای وی تعریف نمودم. خدیجه گفت: ای پسر عمو شادمان و ثابت قدم باش سوگند به کسی که جان خدیجه به دست او است امیدوارم پیامبر این امت تو باشی.(1) در اینکه نخستین قسمتی که از قرآن مجید نازل شده کدام قسمت است، اختلاف است. بیشتر پنج آیه اوّل سوره علق را گفته اند. برخی هم سوره مدثر را نخستین نازل شده دانسته و کسانی هم سوره فاتحه الکتاب را نخستین سوره می دانند و به روایاتی استدلال می کنند که با نزول چند آیه از سوره اقرأ و سوره مدثر پیش از آن سازگار است.(2) ظاهر گفتار ابن اسحاق این است که سوره والضحی پس از انقطاع وحی نخستین بار نازل شده است چه می گوید: سپس وحی از رسول خداصلی الله علیه وآله منقطع شد و سخت بروی گران آمد و غمگین شد (مدّت فترت وی را سه روز یا پانزده روز یا چهل روز یا حدود دو سال یا دوسال و نیم مختلف نوشته اند.(3) تا اینکه پس از این فترت جبرئیل بر وی فرود آمد و سوره ضحی را آورد و پروردگارش سوگند یاد کرد که او را وانگذاشته است.(4) یعقوبی تصریح دارد که سوره مدثر بعد از آیات سوره اقراء در روز دوم بعثت نازل شده و بنابر این انقطاع وحی پس از نزول این سوره خواهد بود.(5)

14 - آغاز دعوت

دعوت رسول خداصلی الله علیه وآله و انذاری که در آغاز سوره مدثر به آن مأمور گشت از محیط خانه و زندگی خودِ وی شروع شد و نخست همسرش خدیجه دختر خُوَیلِد ایمان آورد و رسالت وی را

1- 103. سیره النبی، ج 1 ص 254، ج 256 والطبقات الکبری ج 1 ص 194 ج 195.
2- 104. الاتقان فی علوم القرآن سیوطی ج 1ص 24 و 25.
3- 105. امتاع الاسماع ص 14.
4- 106. سیره النبی، ج 1 ص 260.
5- 107. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 1 ص 390.

تصدیق کرد و پیوسته رسول خداصلی الله علیه وآله را در ثبات و استقامت یاری می داد در همین محیط خانوادگی بود که علی بن ابیطالب علیه السلام پیش از همه مردان به رسول خداصلی الله علیه وآله ایمان آورد و با وی نمازگزارد و در آنچه از جانب خدا می آورد، تصدیقش می کرد و سپس زیدبن حارثه بود که پس از علی علیه السلام اسلام آورد و نماز خواند(1) زید ابتدا غلام حکیم بن حزام بن خویلد برادر زاده خدیجه بود که او را از سفر شام با خود آورده بود و سپس وی را پیشکش عمه خود خدیجه نمود که در آن هنگام همسر رسول خداصلی الله علیه وآله بود و خدیجه هم زید را به رسول خداصلی الله علیه وآله بخشید و رسول خداصلی الله علیه وآله هم آزادش نمود و پسرخوانده خویش ساخت.(2) حارثه پدر زید در جستجوی فرزندش او را در خانه رسول خداصلی الله علیه وآله در مکّه یافت. پیامبرصلی الله علیه وآله زید را مخیر نمود بر ماندن با رسول خداصلی الله علیه وآله یا رفتن با پدر امّا زید ماندن نزد پیامبرصلی الله علیه وآله را ترجیح داد و پدرش خوشدل بازگشت. بنابه قولی پیامبرصلی الله علیه وآله، اسلام را بر حارثه عرضه نمود و او هم اسلام آورد و شهادتین بر زبان راند.(3) مقریزی پس از نام بردن از هشت نفر که پیش از همه اسلام آورده اند می گوید: امّا علی بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم قرشی هاشمی، پس هرگز او به خدا شرک نیاورده بود.(4) مسعودی نیز می گوید: بسیاری از مردم را عقیده بر آن است که علی علیه السلام هرگز به خدا شرک نیاورد تا از نو اسلام آورد؛ بلکه در همه کار پیرو رسول خدا بود و به وی اقتدا می کرد و بر همین حال بالغ شد و خدا او را عصمت داد و مستقیم داشت و برای پیروی پیامبر خود توفیق داد(5) اما در مورد نمازگزاردن رسول خداصلی الله علیه وآله برخی گفته اند که جبرئیل

1- 108. سیره النبی ج 1 ص 262-265.
2- 109. سیره النبی ج 1 ص 266.
3- 110. اسدالغابه ج 1 ص 365.
4- 111. امتاع الاسماع ص 16، ج 17.
5- 112. مروج الذهب ج 2 ص 283.

در روز دوم بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله، برای تعلیم نماز و وضو نازل شد.(1) و یعقوبی نخستین نماز واجب را نماز ظهر می داند(2) وبه روایت بعضی دیگر نخستین نمازی که رسول خداصلی الله علیه وآله خواند «صلوات وسطی» یعنی همان نماز ظهر بود.(3) ابن اسحاق می نویسد نماز در ابتدا دو رکعتی بر رسول خداصلی الله علیه وآله واجب شد و سپس خدای متعال آن را در حَضَر چهار رکعت تمام قرارداد و در سفر بر همان صورتی که اوّل واجب شده بود باقی گذاشت.(4) روایات زیادی منقول است که همراه پیامبرصلی الله علیه وآله، خدیجه و علی علیه السلام نیز نماز می گزاردند.(5) ابن اسحاق پس از اسلام خدیجه و علی و زیدبن حارثه از اسلام ابوبکر و عثمان و زبیر بن عوام و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مالک بن اهیب و طلحه بن عبداللّٰه نام برده است(6) و یعقوبی می گوید بعد از اسلام خدیجه و علی و زید بن حارثه و ابوذر و ابوبکر به ترتیب عمرو بن عبسه سلمی و خالدبن سعید بن عاص و سعد بن ابی وقاص و عقبه بن غزوان و خباب بن ارت و مصعب بن عمیر پیش از دیگران اسلام آوردند(7) ابن حزم، اسلام بلال و سپس عمرو بن عبسه سلمی و خالد بن سعید بن عاص را بر اسلام عثمان و زبیر و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و مالک بن اهیب مقدم می داند.(8) ظاهراً جهت آن که در روایات مربوط به سابقین به اسلام نامی از دختران رسول خداصلی الله علیه وآله نیست آن است که در اوّل بعثت تا حدود سه سال دعوت رسول خداصلی الله علیه وآله محرمانه بود و زینب دختر بزرگ رسول خداصلی الله علیه وآله در خانه شوهر و پسر

1- 113. امتاع الاسماع ص 15.
2- 114. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 1 ص 378.
3- 115. سیره النبی ج 1 ص 263-264.
4- 116. سیره النبی ج 1 ص 263.
5- 117. اسدالغابه ج 3 ص 414 وتاریخ الامم والملوک، ج 2 ص 56.
6- 118. سیره ابن هشام ج 1 ص 266-269.
7- 119. ترجمه تاریخ یعقوبی، ج 1 ص 379.
8- 120. جوامع السیره ص 45 و 46.

خاله اش ابوالعاص بن ربیع بود و رقیه و امّ کلثوم هم به پسران ابولهب، عتبه و عتیبه تزویج شده بودند و فاطمه علیها السلام یا هنوز تولد نیافته بود یا هم اگر متولد شده بود، پنج سال بیشتر نداشت. اما حلبی برگفته ابن اثیر که به اجماع مسلمین از همه خلق خدا پیشتر خدیجه اسلام آورد و مرد یا زنی بروی پیشی نگرفت، اشکال می کند که چهار دختر رسول خداصلی الله علیه وآله در این تاریخ بوده اند و بعید است دیرتر از مادر خود اسلام آورده باشند مگر آنکه گفته شود آنها سابقه شرک نداشته اند.(1) ابن اثیر می گوید: که ابوطالب، رسول خداصلی الله علیه وآله و علی علیه السلام را دید که نماز می خوانند و علی سمت راست رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاده است پس به جعفر گفت تو هم بال دیگر پسر عمویت باش و در سمت چپ وی نمازگزار.(2) پس جعفر بن ابی طالب در طرف دیگر رسول خداصلی الله علیه وآله به نماز ایستاد(3) و اسلام جعفر پیش از آن بود که رسول خداصلی الله علیه وآله به خانه ارقم درآید و در آنجا به دعوت مشغول شود(4) امّا داستان اسلام آوردن حمزه بن عبدالمطلب را ابن اسحاق به تفصیل آورده ولی تاریخ آن را تعیین نکرده است(5) اما دیگران تصریح کرده اند که حمزه در سال دوم بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله به دین اسلام درآمد.(6) برخی دیگر اسلام حمزه را در سال ششم بعثت و بعد از رفتن رسول خداصلی الله علیه وآله به خانه ارقم می نویسند.(7) ابوطالب از اسلام حمزه قرین مسرت گشت و در تشویق و دعوت او به پایداری اشعاری سرود.(8)

1- 121. انسان العیون، ج 1ص 303.
2- 122. اسدالغابه ج 1 ص 287.
3- 123. بحارالانوار ج 18 ص 184.
4- 124. اسدالغابه ج 1 ص 286 والطبقات الکبری ج 1ص 121.
5- 125. سیرهالنبی ج 1 ص 312.
6- 126. اسدالغابه ج 2 ص 46 والاصابه ج 1ص 353.
7- 127. استیعاب ج 1 ص 271 ذیل اصابه.
8- 128. اعلام الوری ص 58.

15 - خانه ارقم

رسول خداصلی الله علیه وآله و یارانش تا زمانی که دعوت آشکار نشده بود برای نماز به درّه های مکّه می رفتند و نماز خود را از قریش پنهان می داشتند. روزی سعد بن ابی وقاص با چند نفر از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله در یکی از دره های مکّه نماز می گزاردند که چند نفر از مشرکین رسیدند و با نمازگزاران به ستیزه برخاستند در این معرکه، سعد بن ابی وقاص مردی از مشرکان را با استخوان فک شتری، زخمی کرد و این نخستین خونی بود که در اسلام ریخته شد،(1) پس از این واقعه بود که رسول خداصلی الله علیه وآله و یارانش در خانه ارقم پنهان شدند و در همانجا نمازگزارده و خدا را عبادت می کردند تا خدای متعال رسول خود را فرمود که دعوت خویش را آشکار سازد. عمار بن یاسر و صهیب بن سنان و جمعی دیگر در خانه ارقم اسلام آوردند. سه سال از بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله گذشته بود که برای علنی شدن دعوت، دو دستور آسمانی رسید هر چند ظاهر عبارت ابن اسحاق که طبری هم نقل کرده(2) آن است که این دو دستور با هم یا نزدیک به هم رسیده است امّا با توجه به ترتیب نزول سوره های قرآن مجید یقین است که مدّتی میان این دو دستور فاصله بوده و به ترتیب نازل و اجرا شده است. لازم بذکر است که سوره شعراء که آیات انذار عشیره در آن است بعد از سوره طه نازل شده است و سپس به ترتیب سوره های نحل، قصص، بنی اسرائیل، یونس، هود و یوسف نازل شده است و آنگاه در سوره حجر که دستور علنی کردن دعوت و مقاومت و بی اعتنایی به مخالفت مشرکین در آن واقع است نازل گشته است.(3)

1- 129. سیرهالنبی ج 1 ص 275 تاریخ الامم والملوک ج 2 ص 62 و 61.
2- 130. سیرهالنبی ج 1 ص 274 وتاریخ الامم والملوک ج 2 ص 61.
3- 131. مجمع البیان ج 2 ص 467 ترجمه تاریخ یعقوبی ج 2 ص 390- الاتقان ج 1 ص 26.

16 - انذار عشیره و اقربین (خویشاوندان) و اعلان دعوت و آزار و شکنجه مسلمانان توسط قریش

ظاهر تواریخ و کتب تفسیر و حدیث آن است که انذار خویشاوندان در چند نوبت و به چند صورت انجام گرفته است. رسول اکرم صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام را فرمود تایک صاع طعام تهیه کند و یک پای گوسفند هم برآن نهد و ظرفی هم از شیر آماده کند، آنگاه فرزندان عبدالمطلب را فراهم سازد تا با آنان سخن بگوید. علی علیه السلام غذا را آماده ساخت و بنی عبدالمطلب را که چهل مرد یکی بیش یا کم می شدند، فراهم ساخت. همگی از آن طعام خوردند و نوشیدند و سیر شدند و خوراکی ها همچنان بر جای ماند امّا پیش از آنکه رسول خداصلی الله علیه وآله سخن بگوید ابولهب او را نسبت ساحری داد و جمعیت متفرق شدند.(1) به روایت یعقوبی سپس آنان را چنان که خدا به وی امر فرموده بود بیم داد و به آنان اعلام کرد که خدا آنان را برتری داده، برگزیده و پیامبر خود را در میانشان مبعوث کرده و او را فرموده است که بیمشان دهد. روز دیگر رسول خداصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمودند: این مرد با سخنانی که گفت و جمعیت را متفرق ساخت و نشد که با آنان سخن گویم، بار دیگر همان مقدار خوراکی تهیه کن و آنان را نزد من فراهم ساز. علی علیه السلام می گوید: خوراکی را تهیه کردم و آنان را فراهم ساختم و رسول خداصلی الله علیه وآله مثل روز گذشته پاره گوشت برگرفت و پاره پاره ساخت و دراطراف سفره ریخت و گفت بخورید به نام خدا پس همگی خوردند و سیر شدند و سپس رسول خداصلی الله علیه وآله آغاز به سخن نمود که خدا مرا فرموده است که شما را به جانب او دعوت کنم. ای بنی عبدالمطلب خدا مرا بر همه مردم و بر شما مبعوث کرده و گفته است «وانذر عشیرتک الاقربین»(2) و من شما را به دو

1- 132. تاریخ الامم والملوک ج 2 ص 63 و 62.
2- 133. شعراء آیه 214.

کلمه ای که بر زبان سبک و در میزان سنگین است دعوت می کنم به وسیله این دو کلمه عرب و عجم رامالک می شوید و امّت ها رام شما می شوند و با این دو کلمه وارد بهشت می شوید و با همین دو کلمه از دوزخ نجات می یابید و آن کلمه، گفتن لااله الااللّه و گواهی بر پیامبری من است. (1) پس کدامیک از شما مرا در این راه کمک می دهد تا برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما باشد تا برادر من و وصی من و وزیر من و وارث من و خلیفه من پس از من باشد(2) احدی از آنان وی را پاسخ نداد امّا من که از همه خردسال تر و کم جثه تر و کودک تر بودم گفتم یا رسول اللّه من تو را در این کار یاری می دهم رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود بنشین و سپس گفتار خویش را تکرار کرد مانند بار اوّل من اعلام یاری کردم باز فرمود بنشین و گفتار خویش را برای بار سوم تکرار کرد باز احدی پاسخ نگفت باز من برخاستم و اعلام یاری و آمادگی نمودم در این جا رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود هان این است برادر من و وصی من و خلیفه من در میان شما پس از وی بشنوید و فرمانش را ببرید سپس جمعیت به پاخاستند و می خندیدند و به ابوطالب می گفتند تو را امر کرد که از پسرت بشنوی و او را اطاعت کنی.(3) در ارشاد مفید آمده است که رسول خداصلی الله علیه وآله به علی علیه السلام گفت: تویی برادر من و وصی من و وزیر من و وارث من و خلیفه من پس از من. در این هنگام جمعیت به پاخاستند و به ابوطالب می گفتند درآمدنت به دین برادرزاده ات که فرزندت را بر تو امیر ساخت، مبارک باد.(4) نهایت آنکه با نزول آیه های «فاصْدَعْ بِما تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِکِینَ * إِنّا کَفَیناکَ الْمُسْتَهْزِءِینَ»(5)

ص:51

1- 134. ارشاد مفید ص 34.
2- 135. ارشاد مفید ص 24.
3- 136. تفسیر مجمع البیان ج 2 ص 187 وتاریخ الامم والملوک ص 62-64.
4- 137. ارشادص 25.
5- 138. سوره حجر آیات، 94 - 95.

رسول خداصلی الله علیه وآله دستور یافت تا یکباره دعوت خویش را علنی و عمومی سازد و از آزار مشرکان نهراسد و کارشان را به خدا واگذارد. رسول خداصلی الله علیه وآله به ایشان گفت: منم رسول خداصلی الله علیه وآله که شما را به عبادت خدای یکتا و ترک عبادت بت هایی که نه سود می دهند و نه زیان می رسانند و نه می آفرینند و نه روزی می دهند و نه زنده می کنند و نه می میرانند، دعوت می کنم.(1) پس قریش او را مسخره کردند و آزار دادند و به ابوطالب گفتند به راستی برادر زاده ات خدایان ما را بد گفته و خردهای ما را سبک شمرده و گذشتگان ما را گمراه دانسته است. لذا رواست که از این کارها بگذرد و در مال های ما آنچه بخواهد انجام دهد. پس رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: خدا مرا برای فراهم ساختن دنیا و دل بستن به آن نفرستاده است؛ بلکه مرا مبعوث کرده تا پیام او را برسانم و به سوی او رهبری کنم. قریش با رسول خداصلی الله علیه وآله به ستیزه پرداختند و بار دیگر نزد ابوطالب رفتند که رسول خداصلی الله علیه وآله در پاسخ به تقاضای قریش مبنی بر ترک دعوت و طلب ثروت دنیا آن جمله معروف را فرمود که به خدا قسم اگر خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم قرار دهند تا از این دعوت دست بکشم، از آن صرف نظر نخواهم کرد. در این مرحله ابوطالب حمایت کامل خود را از برادرزاده اش اعلام کرد و به وی گفت به خدا قسم هرگز دست از یاری تو بر نخواهم داشت.(2) ابن اسحاق می گوید قریش عماره بن ولید بن مغیره که زورمندترین و زیباترین جوان قریش بود را به ابوطالب پیشنهاد نمودند که او را برگیرد و به جای آن رسول خداصلی الله علیه وآله را تسلیم آنها کند تا او کشته و به زعم آنان امور اصلاح شود. ابوطالب در پاسخ با قاطعیت گفت: چه زشت

1- 139. اعلام الوری ص 49.
2- 140. سیرهالنبی ج 1 ص 278، ج تاریخ الامم الملوک ج 2ص 67.

پیشنهادی است پسر خود را می دهید تا او را برای شما پرورش دهم و آنگاه پسر خود را به شما دهم تا او را بکشید؟ به خدا قسم هرگز چنین کاری محقق نخواهد شد.(1) قریش در مراسم حجّ به فکر آن افتادند که از تماس مردمی که به حجّ می آیند با رسول خداصلی الله علیه وآله ممانعت کرده و اثر دعوت به دین اسلام را در آنان به زعم خود خنثی نمایند؛ لذا در جلسه ای که تشکیل دادند تصمیم گرفتند مطابق قول ولید بن مغیری مخزومی که بزرگ آنان بود، بگویند. او گفتاری ساحرانه آورده است که با آن میان مردم و پدرش و برادرش و همسرش و بستگانش جدایی می افکند. آنگاه با همین تصمیم پراکنده گشتند و بر سر راه حاجیان می نشستند و آنان را از تماس گرفتن با رسول خداصلی الله علیه وآله برحذر می داشتند پس خدای متعال درباره ولید بن مغیره که در این امر ریاست و هدایت کفار قریش را به عهده داشت، آیاتی نازل کرد(2) و نیز خدای متعال درباره رسول خداصلی الله علیه وآله و آنچه از طرف خداوند آورده بود و درباره کسانی که همراه ولید به رسول خداصلی الله علیه وآله و آنچه از طرف خدا آورده بود، نسبت های گوناگون می دادند آیاتی نازل کرد.(3) پس از مراسم حج، عرب هایی که از آن باز می گشتند قصه رسول خداصلی الله علیه وآله را به اطراف و اکناف بردند و نام رسول خداصلی الله علیه وآله در تمام بلاد عرب منتشر گشت. قریش که از پیشنهادهای دنیوی خود به رسول خداصلی الله علیه وآله طرفی نبسته بودند به وی گفتند اکنون که از پیشنهادهای ما چیزی را نمی پذیری با توجه به کمی زمین و کم آبی و سختی زندگی شهر ما از خدایت بخواه تا این کوه ها را از ما دور کند و سرزمین ما را هموار سازد و برای ما مانند شهرهای شام و عراق رودخانه هایی پدید آورد و پدران مرده ما را از جمله قصی

1- 141. منبع سابق.
2- 142. سوره مدثر آیات 11 الی 25.
3- 143. سوره حجر آیات 90 - 93.

بن کلاب را که مردی راستگو بود، زنده کند. تا از آنان بپرسیم که آنچه که می گویی حق است یا باطل(1) و اگر آنچه خواستیم انجام دادی و آنها تورا تصدیق کردند به تو ایمان آوریم و مقام ترا نزد خدا باور کنیم و تو را به عنوان پیامبر به رسمیت بشناسیم رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: برای این کارها بر شما مبعوث نشده ام و همان چه را بدان مبعوثم از طرف خدا برای شما آورده ام و رسالتی راکه بر عهده داشتم به شما رساندم اکنون اگر آن را بپذیرید در دنیا و آخرت بهره مند خواهید شد و اگر هم آن را رد کنید برای امر خدا شکیبایی کنم تا میان من و شما داوری کند. گفتند اگر برای ما کاری نمی کنی پس لااقل برای خودت کاری انجام ده از خدایت بخواه فرشته ای را همراه تو مبعوث کند و او گفتار تو را تصدیق نماید و نیز از او بخواه برای تو باغ ها و گنج های زر و سیم قرار دهد و تو را از آنچه به نظر ما به دنبال آن می گردی بی نیاز سازد چه توهم مانند ما به بازارها می روی و همچون ما، در تلاش معاشی(2) آنگاه ما مقام و منزلت تو را نزد پروردگارت اگر چنانچه مدّعی هستی پیامبر او باشی خواهیم شناخت. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من چنین نکنم و از خدای خویش هم چنین چیزهایی نخواهم و برای چنین منظوری هم بر شما مبعوث نگشته ام؛ بلکه خدا مرا فرستاده است که بشیر و نذیر باشم، اگر دعوت مرا پذیرفتید در دنیا و آخرت بهره مند خواهید شد و اگر آن را رد کنید برای امر خدا شکیبایی کنم تا میان من و شما داوری کند. گفتند اگر چنان که گمان می کنی خدای تو هر چه بخواهد می کند، پس پاره ای از آسمان را بر سر ما فرود آر، که تا چنین نکنی به تو ایمان نمی آوریم. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: این کار با خدا است اگر بخواهد خواهد کرد. گفتند ای محمّد! مگر خدای تو نمی دانست که ما تو را می خواهیم و با

1- 144. سوره رعدآیه 31.
2- 145. سوره فرقان، آیات 20 - 10 - 7.

تو سخن می گوییم و از تو چیزهایی درخواست می کنیم پس چرا جلوتر تکلیف تو را در این باب روشن نکرد، به تو نگفت که اگر ما دعوت تو را قبول نکردیم با ما چه خواهدکرد؛ ما خبر یافته ایم که مردی در یمامه به نام رحمان تو را تعلیم می دهد(1) و ما به خدا قسم هرگز به رحمان ایمان نمی آوریم و امروز حجّت را بر تو تمام کردیم و دیگر تو را رها نمی کنیم تا تو را از میان برداریم یا تو ما را از میان برداری. آنگاه یکی گفت ما فرشتگان را که دختران خدایند پرستش می کنیم. دیگری گفت به تو ایمان نمی آوریم تا خدا و فرشتگان را صف بسته نزد ما آوری، در این موقع رسول خداصلی الله علیه وآله برخاست و عبداللّه بن ابی امیه بن مغیره بن عبداللّه بن عمر بن مخزوم پسر عمه رسول خداصلی الله علیه وآله که مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب بود همراه وی برخاست و گفت: ای محمّد! قوم تو پیشنهادهایی کردند و رد کردی برای خود چیزهایی خواستند تا بدین وسیله مقام تو را نزد خدا بشناسند و تو را تصدیق کنند و پیروی نمایند آن را هم انجام ندادی، سپس از تو خواستند تا از عذاب هایی که بیم می دهی چیزی برایشان فرود آوری این را هم انجام ندادی به خدا قسم که دیگر هرگز به تو ایمان نخواهم آورد تا جانب آسمان نردبانی بگذاری و در حالی که من بنگرم تو از آن بالا روی پس چهار نفر از فرشتگان با تو فرود آیند و برای تو و برگفته ات گواهی دهند به خدا قسم که اگر این کار را هم بکنی باز گمان ندارم که تو را تصدیق کنم.(2)،(3) رسول خداصلی الله علیه وآله برخاست و از نزد ایشان رفت. نضربن حارث که یکی از شیاطین قریش و از آزاردهندگان و دشمنان سرسخت رسول خداصلی الله علیه وآله بود و در سفر حیره داستان هایی از پادشاهان ایران و داستان رستم و اسفندیار

1- 146. آیه 13 سوره روم دراین باب نازل شده است.
2- 147. سوره بنی اسرائیل آیات 90 الی 93.
3- 148. سیره النبی، ج 1، ص 313 الی 318.

آموخته بود در هر مجلسی که رسول خداصلی الله علیه وآله مردم را به پروردگار متعال دعوت می فرمود، پس از رفتن آن حضرت به جای وی قرار می گرفت و می گفت ای گروه قریش به خدا قسم که من از محمّد خوش گفتارترم نزد من فراهم آئید تا گفتاری بهتر از گفتار وی بگویم، آنگاه داستان شاهان ایران و رستم و اسفندیار را به میان می کشید و بعد می گفت به چه دلیل محمّد از من خوش سخن تر است؟ به روایت ابن اسحاق از ابن عباس هشت آیه از آیات قرآن درباره نضر نازل شده است.(1) نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط از طرف قریش رهسپار مدینه شدند و از دانایان یهود راهنمایی خواستند و دانایان یهود گفتند: سه مسئله از وی بپرسید تا صدق و کذب وی معلوم گردد. از اصحاب کهف، از ذوالقرنین و روح. نضر و عقبه به مکّه باز آمدند و هر سه موضوع را از رسول خداصلی الله علیه وآله پرسش نمودند و حضرت پس از نزول وحی که چندی برخلاف انتظار تأخیر شده بود و رسول خداصلی الله علیه وآله را مغموم ساخته بود، جوابشان را داد.(2) امّا در عین حال ایمان نیاورده و راه عناد و ستیزه را دنبال نموده، به یکدیگر سفارش می کردند که به این قرآن گوش فرا ندهید و آن را با یاوه گویی مسخره کنید.(3) روزی ابوجهل به قریش گفت: محمّد گمان می کند، سپاهیان خدا که شما را در آتش، عذاب می کنند و به دوزخ می افکنند، فقط نوزده نفرند شما به این جمعیت نخواهید توانست هر صد نفر از عهده یکی از آنها برآئید؟(4) پس از آن شکنجه و آزار قریش نسبت به مسلمان بی پناه و بردگان شدّت گرفت و هر قبیله ای به آزار افراد مسلمان خویش پرداختند و آنان را به

1- 149. سوره قلم آیات 9-16.
2- 150. سوره کهف، آیات 1 - 26 و 83 - 5 ؛ سوره بنی اسرائیل آیه 85.
3- 151. سوره فصلت آیه 26.
4- 152. سوره مدثر آیات 31غ 30.

حبس کردن و زدن و گرسنگی و تشنگی و جز آن شکنجه می دادند از جمله، عمار بن یاسر عنسی است که ابوجهل مادرش سمیه را با نیزه به شهادت رساند و او نخستین شهید راه اسلام است. یاسرِ پدرِ وی نیز در مکّه به شهادت رسید و برادر وی عبداللّه بن یاسر در مکّه در اثر شکنجه قریش به شهادت رسید. از جمله دیگر کسانی که شکنجه سخت شدند، بلال بن رباح بن حمامه بود که امیه بن خلف جمحی او را در گرمای شدید نیمروز در بطحای مکّه به پشت می خواباند و دستور می داد تا سنگی بزرگ بر سینه وی زنند و سپس می گفت باید به همین صورت بمانی تا بمیری یا به محمّد کافر شوی و لات و عزی را پرستش کنی و او در زیر شکنجه همچنان احد احد می گفت. خباب بن ارت و عامربن فهیره و صهیب بن سنان رومی و ابوفکهیه غلام صفوان بن امیه بن خلف جمحی واُم عبیس یا اُم عنیس کنیز بنی زهره یابنی تیم بن مره که توسط اسود بن عبد یغوث شکنجه می شد وزنّیره (به کسر زای و تشدید نون مکسوره) کنیز رومی بنی عدی یا بنی مخزوم و تهدیه و دخترش کنیزان زنی از بنی عبدالدار و لبیبه کنیز بنی مومل طایفه ای از بنی عد بن کعب از جمله کسانی بودند که سخت شکنجه شدند تا از اسلام برگردند(1) امّا با فشار طاقت فرسای قریش پنج نفر از اسلام برگشتند:

1 - حارث بن زمعه.

2 - ابوقیس بن فاکه.

3 - ابوقیس بن ولید.

4 - علی بن امیه

5 - عاص بن منبه

1- 153. سیره النبی، ج 1، ص 339 الی 342، الکامل ج 2،ص 45الی 47،امتاع الاسماع ص 18 و 19، جوامع السیره ص 55 - 54.

که همگی در بدر، کشته شدند و خدای متعال درباره ایشان آیه ای نازل کرد.(1)،(2).

17 - مهاجرت

رسول خداصلی الله علیه وآله در پرتو عنایات پروردگار و حمایت عمویش ابوطالب از آزار و شکنجه قریش در امان بود امّا اصحاب وی گرفتار آزار و شکنجه بودند، پیامبر به آنان گفت: کاش به کشور حبشه می رفتید، چه در آنجا پادشاهی است که نزد وی بر کسی ستم نمی رود و آنجا سرزمین راستی است، باشد که خدا از این گرفتاری برای شما فرجی قرار دهد. پس جمعی از مسلمانان که از فشار و آزار دشمن به ستوه آمده بودند رهسپار حبشه گشتند و این نخستین هجرتی بود که در اسلام روی داد. در ماه رجب سال پنجم بعثت و سال دوم اظهار دعوت یازده مرد و چهارزن مسلمان به سرپرستی عثمان بن مظعون(3) پنهانی از مکّه گریختند و سواره یا پیاده خود را به بندر شعیبه رساندند و از آنجا به وسیله دو کشتی بازرگانی که در همان ساعت آماده حرکت بود با نیم دینار کرایه رهسپار کشور مسیحی مذهب حبشه شدند. قریش تا کنار دریا آنان را تعقیب کردند امّا موقعی به ساحل دریا رسیدند که مسلمین رفته بودند. مهاجران حبشه، ماه شعبان و رمضان را در حبشه ماندند و سپس شنیدند که قریش اسلام آورده اند پس در ماه شوال به مکّه بازگشتند و نزدیک مکّه خبر یافتند که اسلام اهل مکّه دروغ بوده است و ناچار هر کدام به طور پنهانی یا در پناه کسی وارد مکّه شدند.(4) در مهاجرت اوّلیه به حبشه افراد ذیل بودند:

1- 154. سوره نساء آیه 97.
2- 155. سیرهالنبی ج 2ص 283 وترجمه تاریخ یعقوبی ج 2، ص 358.
3- 156. سیرهالنبی ج 1ص 345.
4- 157. بحارالانوار ج 18، 422 والطبقات الکبری ج 1، ص 206، تاریخ الامم والملوک ج 2، ص 70 و 69.

1 - ابو سلمه بن عبدالاسد مخزومی پسر عمه رسول خداصلی الله علیه وآله و شوهر ام سلمه.

2 - ام سلمه دختر ابی امیه مخزومی و همسر ابوسلمه

3 - ابوحذیفه هاشم بن عقبه بن ربیعه.

4 - سهله دختر سهیل بن عروه.

5 - ابوسبره بن ابی رُهم عامری.

6 - عثمان بن عفان.

7 - رقیه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله و همسر عثمان.

8 - زبیربن عوام.

9 - مصعب بن عمیر.

10 - عبدالرحمن بن عوف زهری.

11 - عثمان بن مظعون.

12 - عامربن ربیعه عنزی.

13 - لیلی دختر ابوحشمه.

14 - (ابو) حاطب بن عمرو بن عبد شمس.

15 - سهیل بن بیضاء.

اینان پس از بازگشت بیش از پیش به آزار و شکنجه عشیره خویش گرفتار آمدند و رسول خداصلی الله علیه وآله دیگر بار آنان را اذن داد تا به حبشه هجرت نمایند. مهاجران حبشه در این نوبت که به گفته بعضی پیش از گرفتار شدن بنی هاشم در شعب ابی طالب، و به قول دیگران پس از آن بود به سرپرستی جعفر بن ابی طالب رهسپار کشور حبشه گشتند. ایشان هشتاد و سه مرد بودند و هجده زن که یازده زن از قریش و هفت زن از

دیگران، ابن اسحاق می گوید: شانزده زن بوده اند. امّا در طبقات ابن سعد تصریح شده که هجده

زن بوده اند.(1) کسانی که عمار بن یاسر را جزء مهاجرین ندانسته اند هشتاد و دو مرد گفته اند. پانزده نفر از مهاجرین اوّلیه که دوباره نیز هجرت کردند ظاهراً در این نوبت هم پیش از دیگران رهسپار کشور حبشه شدند و هشتاد و شش نفر دیگر که جعفر بن ابی طالب سرپرست آنان بود به تدریج بعد از آنان رهسپار شدند. از این هشتاد و سه مرد و هجده زن، هشت مرد و سه زن در حبشه وفات یافتند و سی و سه مرد و شش زن (ابن سعد هشت زن گفته است) پیش از هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله به مکّه آمدند و از این عدّه یک مرد (سکران بن عمرو که ابن سعد گفته دو نفر بوده اند) در مکّه وفات یافت و چهار مرد دیگر (ابن سعد گفته هفت نفر بوده اند) توقیف شدند و بیست و هشت مرد به مدینه هجرت کردند و بیست و نه نفر (ابن سعد گفته بیست و چهار نفر) در جنگ بدر شرکت کردند و بیست و شش مرد و چند زن بعد از هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله و پس از غزوه بدر به مدینه هجرت کردند و شانزده مرد و چند زن را نجاشی در سال هفتم در دو کشتی به مدینه فرستاد.(2) چون قریش از رفاه و آسودگی مهاجران مسلمان در حبشه خبر یافتند بر آن شدند که دو مرد نیرومند و شکیبا از قریش نزد نجاشی بفرستند تا مسلمانان مهاجر را از کشور حبشه براند و به مکّه بازگرداند. بدین منظور عبداللّه بن ابی ربیعه و عمرو بن عاص بن وائل را با هدایایی برای نجاشی و وزرای او فرستادند ابوطالب با خبر یافتن از کار قریش اشعاری برای نجاشی فرستاد و او را برنگهداری و پذیرایی و حمایت از مهاجرین ترغیب کرد.(3) این دو نفر ابتدا به سراغ وزیران

1- 158. ج 1، ص 207 چاپ بیروت 1380هجری.
2- 159. سیرهالنبی ج 1،ص 345-353،388-391، ج 3،ص 414-424، الطبقات الکبری ج 1، ص 207 بحارالانوار ج 18، ص 422.
3- 160. سیرهالنبی ج 1، ص 356 و 357، اعلام الوری ص 55، بحارالانوار ج 418، 18.

نجاشی رفتند و هدایایی تقدیم کردند و گفتند که جوانانی بی خرد از ما که دین قوم خود را رها کرده و به کیش شما هم درنیامده و کیش نو ساخته ای آورده اند که نه ما می شناسیم و نه شما به کشور شما آمده اند و اکنون بزرگان قومشان ما را نزد شاه فرستاده اند تا آنان را به ما تسلیم دارد پس شما هم حین سخن با شاه نظر موافق به تسلیم ایشان به ما دهید. وقتی نزد نجاشی رفتند همین سخنان را برای وی نیز تکرار کردند و با توجه به هماهنگی که با وزرای شاه انجام داده بودند، وزرا نیز از ایشان حمایت کرده و به شاه گفتند: پادشاها! اینان راست می گویند و قومشان بهتر از هرکس این مهاجران را می شناسد. اینان را به همین دو نفر تسلیم کن تا آنان را به دیار و تبارشان بازگردانند، ولی نجاشی به خشم آمد و گفت: نه به خدا قسم آنان را تسلیم نمی کنم تا اکنون که به من پناه آورده و در کشور من آمده و مرا بر دیگران برگزیده اند آنان را فراخوانم و از گفتار این دو نفر پرسش کنم آنگاه اگر چنان که این دو می گویند باشند تسلیم آنها کنم و اگر نه از ایشان حمایت کنم تا در کشور من بمانند و با آنان محبّت و همراهی نمایم. نجاشی اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله را فرا خواند و کشیش ها را هم احضار کرده، رو به مهاجران مسلمان کرد و گفت این دینی که جدا از قوم خود آورده اید و نه کیش من است و نه کیش دیگر ملل جهان، چیست؟ جعفر بن ابی طالب آغاز سخن کرد و گفت ما مردمی بودیم که در دوران جاهلیت بت ها را پرستش می کردیم و مردار می خوردیم و کارهای زشت انجام می دادیم، قطع رحم می کردیم با همسایگان و هم پیمانان خود بدرفتاری داشتیم، خداوند پیامبری از خودمان که نسب و راستی و امانت و پاکدامنی او را می شناسیم به سوی ما فرستاد و او هم ما را به خدا دعوت کرد و به راستگویی و امانت و صله رحم و نیکی با همسایه سفارش کرد و از

کارهای زشت و گفتار دروغ و خوردن مال یتیم و نسبت ناروا به زنان پاکدامن نهی کرد و امر به نماز و زکات و روزه داد. نجاشی گفت از آنچه پیامبر شما از طرف خدا آورده است چیزی همراه داری؟ جعفر گفت: آری. نجاشی گفت: برای من بخوان جعفر قسمتی از سوره کهیعص را تلاوت کرد تا «وهزی الیک بجذع النخله تساقط علیک رطبا جنیاً» و نجاشی با شنیدن آن گریست و کشیش های او نیز گریستند آنگاه نجاشی رو به عمرو و عبداللَّه کرده گفت: این سخن و آنچه عیسی آورده است هر دو از یک جا فرود آمده است. بروید که به خدا قسم اینان را به شما تسلیم نمی کنم. عمرو به نجاشی گفت از اینان درباره عیسی سؤال کن چه اینکه درباره آن حضرت سخنی عظیم می گویند و نجاشی سؤال کرد. جعفر بن ابی طالب گفت: عقیده ما درباره وی همان است که پیامبر ما گفته است که، او بنده خدا و رسول او و روح او و کلمه اوست که آن را به مریم دوشیزه پاکدامن القاء کرده است.(1) آنگاه نجاشی به مهاجران گفت بروید که شما درامانید دوست ندارم که در مقابل کوهی از طلا یکی از شما را آزار دهم سپس گفت هدیه های این دو فرستاده را به آنان پس دهید که نیازی بدان ندارم. ام سلمه که راوی این جریان است می گوید، عمرو و عبداللَّه با هدایای پس داده شده به زشتی از نزد وی رفتند و ما در بهترین کشور و نزد بهترین پادشاه اقامت گزیدیم.(2) بعضی گفته اند که قریش عمرو بن عاص و عماره بن ولید را فرستادند.(3) مقریزی از قول ابونعیم نقل می کند که قریش دوبار عمرو بن عاص را فرستادند، یک بار با عماره بن ولید و یک بار دیگر با عبداللَّه بن ابی

1- 161. نساء آیه 171.

2- 162. سیرهالنبی ج 1، ص 356-394 وتاریخ الامم والملوک ج 2، ص 73 ج الکامل ج 2، ص 54-55، ج شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2، ص 108 الی 110.

3- 163. بحار ج 18 ص 414، ترجمه تاریخ یعقوبی ج 2ص 386 واعلام الوری ص 54.

ربیعه و نیز می گوید به قولی عمرو و عبداللّٰه را پس از واقعه بدر فرستاده اند.(1)

18 - عکس العمل قریش

مهاجرت بر قریش گران آمد و لذا جلسه کردند و بر آن شدند که عهدنامه ای علیه بنی هاشم و بنی عبدالمطلب ابن عبدمناف بنویسند که از آنان زن نگیرند و به آنان زن ندهند، چیزی به آنها نفروشند و چیزی از آنان نخرند، عهدنامه را نوشتند. نویسنده آن عهدنامه منصور بن عکرمه بن عامر بن هاشم بن عبد مناف بن عبدالدّار و بنا به قولی دیگر نضر بن حارث و به قولی بغیض بن عامربن هاشم بن عبد مناف بن عبدالدار(2) بود که دست او فلج شد. آنگاه عهدنامه را در میان کعبه آویختند.(3) چون کار قریش به انجام رسید بنی هاشم و بنی مطلب بن عبدمناف به ابوطالب پیوستند و همگی جز ابولهب بن عبدالمطلب که با قریش همکاری داشت همراه وی در شعب ابی طالب درآمدند. این امر شش سال پس از بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله در شب اوّل محرم سال هفتم بعثت واقع شد(4) نوشته اند که ابوطالب در مدّت گرفتاری بنی هاشم در شعب هر شب رسول خدا را می فرمود که در بستر خویش نخوابد تا هر کس در کمین وی باشد او را در آنجا نبیند و چون مردم به خواب می رفتند یکی از پسران یا برادران یا عموزادگان خود را می فرمود تا در جای رسول خداصلی الله علیه وآله می خوابید و رسول خداصلی الله علیه وآله را می فرمود در بستری دیگر بخوابد(5) با همه این مشکلات رسول خداصلی الله علیه وآله در راستای دعوت به دین خدا محکم و استوار حرکت می کرد و در ایام حج و عمره از شعب بیرون می آمد و خود

1- 164. امتاع الاسماع ص 22.
2- 165. الغدیر ج 7 ص 362 وامتاع الاسماع ص 25.
3- 166. الطبقات الکبری ج 1 ص 209، امتاع الاسماع ص 25.
4- 167. الطبقات الکبری ج 1، ص 209، امتاع الاسماع ص 25.
5- 168. الغدیر ج 7، ص 361.

را بر قبائل عرب عرضه می داشت و آنان را به حمایت خویش دعوت می کرد. بدین حال رسول خداصلی الله علیه وآله با همه بنی هاشم و بنی مطلب سه سال در شعب ماندند تا جبرئیل بر رسول خداصلی الله علیه وآله فرود آمد و گفت خدا موریانه رابر عهدنامه قریش گماشته تا هرچه بی مهری و ستمگری در آن بود به جز نام خدا را از بین ببرد. رسول خداصلی الله علیه وآله ابوطالب را از این امر آگاه ساخت و ابوطالب همراه رسول خداصلی الله علیه وآله و کسان خود بیرون شد تا به کعبه رسید و کنار آن نشست. قریش به او روی می آوردند؛ به آنان گفت محمّد از طرف خدای خویش می گوید که خدا موریانه را برآن گماشته و هرچه جز نام خدا بر آن بوده همه را خورده است راستی بگویید که اگر سخن راست باشد چه می کنید؟ گفتند دست بر می داریم و کاری نداریم گفت من هم اگر سخنش دروغ باشد او را به شما می دهم تا بکشید گفتند: انصاف داری و نکو گفتی، مهر عهدنامه شکسته شد و دیدند که موریانه هرچه جزنام خدا در آن بوده همه را خورده است اما جز عنادشان افزوده نگشت و بنی هاشم به شعب برگشتند(1) اما گروهی از قریش از در انصاف درآمدند. ابتدا هشام بن عمرو بن ربیعه بن حارث نزد زهیر بن امیه بن مغیره بن عبداللَّه بن عمر بن مخزوم پسر عمه رسول خدا رفت و او را با بیانی مؤثّر برای اقدام بر نقض پیمان قریش آماده ساخت و همراه مطعم بن عدی و عاص بن هاشم و زمعه بن اسود در خطم الحجون (کوهی است در بلندی های مکّه که خطم قسمت مقدم آن است) قرار گذاشتند که بامداد فردا در نقض صحیفه قریش اقدام کنند گویند سهیل بن بیضاء فهری آنان را

1- 169. ترجمه تاریخ یعقوبی ص 389 و 390، الطبقات الکبری ج 1، ص 208-210، سیرهالنبی ج 1، ص 399 و400، الکامل ج 2، ص 61، امتاع الاسماع ص 26، بحارالانوار ج 19، ص 17 و 16 .

فراهم ساخت تا تصمیم قطعی گرفتند.(1) ابتدا زهیر در انجمن قریش آنان را بر این بی مهری نکوهش کرد و گفت به خدا قسم از پای ننشینم تا این عهدنامه شکسته شود، ابوجهل خواست جواب دهد که چهار نفر دیگر یکی پس از دیگری به سخن آمدند و او را تائید کردند ابوجهل گفت این تصمیمی است که در شب گرفته شده پس مطعم بن عدی وعدی بن قیس و زمعه بن اسود و عاص بن هاشم و زهیر مسلح شدند و نزد بنی هاشم رفتند و گفتند ازشعب در آئید وبه خانه های خود باز گردید و چنان کردند. این واقعه در نیمه رجب سال دهم اتفاق افتاد(2) و بدین سان عهدنامه قریش شکسته شد و بنی هاشم از شعب ابی طالب بیرون آمدند. حدود دو ماه پس از خروج بنی هاشم از شعب و سه سال پیش از هجرت، وفات ابوطالب و سپس به فاصله سه روز وفات خدیجه در ماه رمضان سال دهم بعثت روی داد. ابوطالب و خدیجه هر دو در حجون مکّه دفن شدند. وفات این دو بزرگوار برای رسول خداصلی الله علیه وآله مصیبتی بزرگ بود و خودش فرمود: تا روزی که ابوطالب وفات یافت دست قریش از آزار من کوتاه بود.(3) ابوطالب در ایمان و اسلام بود و با این حال از دنیا رفت و اشعار وی که در الغدیر ذکر شده است، در این امر صراحت دارد.(4) پس از وفات ابوطالب گستاخی قریش در آزار رسول خداصلی الله علیه وآله به نهایت رسید. رسول خداصلی الله علیه وآله با زید بن حارثه (و به قول ابن اسحاق تنها) به طائف رفت تا از قبیله ثقیف کمک بخواهد و آنان را به دین مبین اسلام دعوت کند اما بنی ثقیف نه تنها دعوت وی را رد کردند بلکه سفیهان ایشان بردگان خود را وادار کردند تا با

1- 170. اسدالغابه ج 2، ص 362 - امتاع الاسماع ص 26.
2- 171. اسدالغابه ج 2، ص 362 - امتاع الاسماع ص 26.
3- 172. الطبقات الکبری ج 1، ص 211- سیرهالنبی ج 2، ص 25-28- امتاع الاسماع ص 27- اسدالغابه ج 5 ص 439.
4- 173. ج 7، ص 384-33.

دشنام و داد و فریاد به دنبال وی افتند تا او را سنگباران کنند در نتیجه پاهای رسول خداصلی الله علیه وآله و چند جای سر زید بن حارثه که وی را حمایت می کرد مجروح شد رسول خداصلی الله علیه وآله به سایه تا کی پناه برد و با خدای خویش شروع به راز و نیاز نمود چون عتبه و شیبه پسران ربیعه، رسول خداصلی الله علیه وآله را در آن حال دیدند توسط غلام مسیحی خود عدّاس که از مردم نینوا بود، مقداری انگور برای وی فرستادند و عداس هم از آنچه از رسول خداصلی الله علیه وآله دید و شنید فریفته رسول خداصلی الله علیه وآله شد و اسلام آورد.(1) رسول خداصلی الله علیه وآله پس از ده روز توقف در طائف و نا امیدی از اسلام و حمایت قبیله بنی ثقیف راه مکّه را در پیش گرفت و در نزدیکی مکّه کسی را به ترتیب نزد اخنس بن شریق و سهیل ابن عمرو و مطعم بن عدی فرستاد و از هر یک امان خواست. اخنس و سهیل عذر آوردند ولی مطعم پذیرفت و رسول خداصلی الله علیه وآله در امان وی به مکّه درآمد.(2)

19 - واقعه اسراء، معراج و شق القمر

صریح قرآن مجید است که خدای متعال بنده خود محمّدصلی الله علیه وآله را شبانه از مسجدالحرام به مسجد اقصی (بیت المقدس) برد تا برخی از آیات خود را به وی نشان دهد(3) بر حسب روایات صاحب طبقات، اسراء در شب هفدهم ربیع الاوّل، یک سال پیش از هجرت و از شعب ابی طالب بوده است و بر حسب بسیاری از روایات از خانه ام هانی دختر ابوطالب بوده است.(4)

به روایت صاحب طبقات واقعه معراج و رفتن رسول خداصلی الله علیه وآله به آسمان ها در شب هفدهم ماه رمضان، هجده ماه، پیش از هجرت روی داد

1- 174. اسدالغابه ج 3، ص 389-390، سیرهالنبی ج 2،ص 28-31، الطبقات الکبری ج 1، ص 212، تاریخ الامم والملوک ج 2، ص 81، ترجمه تاریخ یعقوبی ج 2، ص 395 و 394.
2- 175. تاریخ الامم والملوک ج 2، ص 82.
3- 176. اسراءآیه 1.

4- 177. الطبقات الکبری ج 1، ص 213-216، سیرهالنبی ج 2، ص 2-7.

و نمازهای پنج گانه بر وی واجب گردید.(1) بسیاری از محدّثان و مورّخان واقعه اسراء و معراج را در یک شب دانسته اند.(2) فخررازی می نویسد اهل تحقیق برآنند که به مقتضای دلالت قرآن و حدیث روایت شده در صحاح، خدای متعال روح و جسد محمّد را از مکّه به مسجد الاقصی و سپس از آنجا به آسمان ها برد.(3) علّامه مجلسی نیز به تفصیل در مسئله اسراء و معراج بحث کرده و فرموده است: بدان که عروج رسول خداصلی الله علیه وآله به سوی بیت المقدّس و سپس به آسمان در یک شب و آن هم با جسد شریفش، مطلبی است که آیات و اخبار متواتر از خاصه و عامه برآن دلالت می کند و انکار اینگونه مطالب یا تأویل آن به عروج روحانی یا به وقوع آن در خواب ناشی از کمی تتبّع یا از سستی دین و ضعف یقین است.(4) با همه اختلافاتی که در تاریخ و کیفیت اسراء و معراج رسول خداصلی الله علیه وآله پیش آمده است، عقیده شیعه امامیه بر آن است که اسراء و معراج هر دو جسمانی بوده و در بیداری وقوع یافته است. اما شق القمر، تاریخ این واقعه که ظاهر قرآن مجید بر آن گواهی می دهد، نیز به درستی معلوم نیست. فخررازی در ذیل آیه اوّل سوره قمر می نویسد: همه مفسران برآنند که مراد از آیه آن است که ماه شکافته شد و اخبار هم بر واقعه شق القمر دلالت می کند و حدیث آن در صحیح مشهور است و جمعی از صحابه آن را روایت کرده اند.(5)

20 - مقدمات هجرت به یثرب (مدینه)

رسول خداصلی الله علیه وآله پس از آنکه در سال چهارم بعثت دعوت خویش را آشکار کرد، ده سال متوالی در موسم حج در عُکاظ و مَجَنَّه و ذوالمجاز و منی و مکّه و دیگر منازل حاجیان با

1- 178. الطبقات الکبری ج 1، ص 213.
2- 179. سیره النبی، ج 2 ص 2-7، امتاع الاسماع ص 28 - 30.
3- 180. مفاتیح الغیب، ج 5، ص 540-546.
4- 181. بحارالانوار ج 18، ص 282-410.
5- 182. مفاتیح الغیب، ج 7، ص 779.

آنان تماس می گرفت و از آنان می خواست تا او را یاری دهند و در راه رساندن رسالت های الهی حمایت کنند و بهشت را پاداش برند رسول خداصلی الله علیه وآله بر یکایک قبایل می گذشت و به آنان می گفت: بگویید لااله الاالله تا رستگار شوید، اما عمویش ابولهب از پی وی آمده و به قبایل می گفت مبادا سخن وی را بشنوید؛ زیرا او از دین برگشته و دروغگو است؛ در نتیجه قبایل عرب هم به رسول خداصلی الله علیه وآله پاسخ خوبی نداده و او را آزرده می ساختند و می گفتند خویشان و نزدیکانت تو را بهتر می شناسند که از تو پیروی نکرده اند. در این بین دو قبیله بت پرست به نام اوس و خزرج از عرب قحطانی یمن در یثرب سکونت داشتند و پیوسته بین این دو قبیله نزاع بوده تا به ستوه آمدند و از طرفی یهود بنی نضیر و بنی قریظه و دیگر یهودیان ساکن یثرب نیز بر آنان گستاخ شدند، جمعی از ایشان به مکّه رفتند تا از قریش یاری بخواهند اما قریش شرایطی را از طریق ابوجهل بن هشام مخزومی به آنان پیشنهاد کرد که برای ایشان قابل پذیرش نبود. ناچار اهل یثرب به طائف رفتند و از قبیله ثقیف کمک خواستند ولی بی نتیجه بازگشتند.(1) در سال یازدهم بعثت رسول خداصلی الله علیه وآله در مراسم حج در عقبه منی با گروهی از مردم یثرب ملاقات کرد و از ایشان پرسید، شما که هستید؟ گفتند مردمی از قبیله خزرج گفت از هم پیمانان یهود؟ گفتند: آری گفت نمی نشینید تا با شما صحبت کنم. گفتند: آری. پس نشستند و رسول خداصلی الله علیه وآله اسلام را بر آنان عرضه داشت و قرآن را بر ایشان تلاوت کرد. یهودیان یثرب که اهل کتاب و دانش بودند هرگاه میان ایشان و اوس و خزرج پیشامدی می شد می گفتند به زودی پیامبری مبعوث می شود و ما به وی ایمان می آوریم و با همدستی وی شما را چون قوم عاد و ارم

1- 183. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 2، ص 396غ 395.

می کشیم. این سابقه ذهنی از یهودیان در نزد اهل یثرب سبب شد که پس از دعوت رسول خداصلی الله علیه وآله آنها به هم گفتند به خدا قسم این همان پیامبری است که یهودیان ما را از بعثت اوبیم می دادند و نباید در ایمان به وی بر ما سبقت گیرند و دعوت رسول خداصلی الله علیه وآله را اجابت نموده و اسلام آوردند و گفتند ما قوم خود را در حال دشمنی و جنگ گذاشته ایم و امید داریم که خدا به وسیله تو آنان را با هم الفت دهد اکنون ما به یثرب باز می گردیم و آنان را به اسلام دعوت می کنیم. باشد که خدا به این دین هدایتشان کند. اینان نخستین مسلمانان انصار بودند که ابن اسحاق می گوید: شش نفر از قبیله خزرج می باشند به نام های: اسعد بن زراره عوف بن حارث - رافع بن مالک قطبه بن عامر - عقبه بن عامر و جابر بن عبداللّه بن رئاب که به یثرب بازگشتند و مردم را به دین اسلام دعوت نمودند و چیزی نگذشت که اسلام در یثرب شیوع یافت و در همه خانه ها سخن از رسول گرامی اسلام بود.(1) در ذوالحجه سال دوازده بعثت، دوازده نفر از انصار در موسم حج در عقبه منی با رسول خدا بیعت کردند. پنج نفر از ایشان از همان شش نفری که در سال گذشته اسلام آورده بودند (به جز جابر بن عبداللّه) و هفت نفر دیگر اسعد بن زراره، معاذ بن حارث، ذکوان بن عبد قیس، عُباده بن صامت، یزید بن ثعلبه، عساس بن عباده، مالک بن تیهان و عویم بن ساعده بودند که به جز دو نفر آخر که از قبیله اوس بودند، ده نفر دیگر از قبیله خزرج می باشند. عباده بن صامت می گوید: مضمون این بیعت این بود که برای خدا شریکی قرار ندهیم و دزدی و زنا نکنیم و رسول خداصلی الله علیه وآله پاسخ می داد که اگر وفا کردید شما را بهشت خواهد بود و اگر چیزی از اینها را

1- 184. سیرهالنبی ج 2 ، ص 37-39، الطبقات الکبری ج 1، ص 219، تاریخ الامم والملوک ج 2، ص 87، امتاع الاسماع ص 32 و 33.

مرتکب شدید امر شما به خدای عزّوجلّ واگذار است؛ اگر خواست بیامرزد و اگر خواست عذاب کند. این بیعت را بیعت نساء هم می گویند؛ زیرا رسول خداصلی الله علیه وآله با زنان مسلمان به همین شرایط بیعت می کرد و در این بیعت هم مثل بیعت زنان التزام به جهاد در کار نبود مضمون بیعت نساء در سوره ممتحنه آیه دوازدهم نیز همین است. این دوازده نفر پس از بیعت به مدینه بازگشتند و پیامبر همراه ایشان مصعب بن عمیر بن هاشم و به قولی عبداللّه بن ام مکتوم را به مدینه فرستاد تا به ایشان قرآن بیاموزد و به سوی خدا دعوت کند و بدین جهت بود که مصعب را در مدینه مقری می گفتند. مصعب بر اسعد بن زراره وارد شد و برای مسلمانان مدینه پیش نمازی می کرد و در نخستین نماز جمعه، او پیش نماز بود و به روایت ابن اسحاق نخستین امام جمعه مدینه اسعد بن زراره بود. سعد بن معاذ و اسید بن حضیر توسط اسعد بن زراره و مصعب بن عمیر اسلام آوردند. سعد پسرخاله اسعد بن زراره است و او و اسید از اشراف بنی عبد الاشهل بودند. پس از اسلام آوردن همراه اسید بن حضیر نزد قوم خود بازگشت و به آنان گفت: ای بنی عبد الاشهل مرا در میان خود چگونه می دانید؟ گفتند: سرور مایی و از همه ما با تدبیرتر و نیکو سرشت تر. گفت: حال که چنین است، سخن با مردان و زنان شما بر من حرام است تا به خدا و رسولش ایمان آورید. گفته اند که در آن شب یک مرد یا زن نامسلمان در میان بنی عبد الاشهل باقی نماند به همین ترتیب مصعب به دعوت به اسلام ادامه داد تا در هر محله ای از محله های انصار مردان و زنانی مسلمان شدند مگر در محله بنی امیه بن زید و خطمه و وائل و واقف که از رهبر و شاعر خود ابوقیس صیفی بن اسلت از بنی وائل بن زید پیروی کردند و او ایشان را از اسلام آوردن باز داشت تا آنکه رسول خداصلی الله علیه وآله به مدینه هجرت کرد و بدر

و احد و خندق سپری شد سپس همه به دین اسلام درآمدند.(1) مصعب بن عمیر بن هاشم به مکّه بازگشت و اسلام اهل مدینه را به عرض رسول خداصلی الله علیه وآله رساند و آن حضرت شادمان گشت. سپس جمعی از انصار در موسم حجّ به مکّه رفتند و بیعت دوم عقبه به انجام رسید که در ذی حجّه سال سیزده بعثت، اتفاق افتاد. ابن سعد در طبقات قائل است که مصعب قبل از بیعت عقبه دوم به مکّه نیامد؛ بلکه همراه انصار در موسم حجّ به مکّه رفت ولی دیگران از ابن اسحاق و طبری و مقریزی و ابن حزم و ابن اثیر می گویند مصعب قبل از بیعت عقبه به مکّه بازگشت و در دومین بیعت عقبه هفتاد و پنج مرد و زن انصار (هفتاد و سه مرد و دو زن) با رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت نمودند و خواستند که رسول خداصلی الله علیه وآله با آنان به مدینه رود. عموی پیامبر عباس بن عبدالمطلب به پیامبر تأکید کرد ابتدا بگذار پیمان بگیرم و رسول خداصلی الله علیه وآله اینکار را به عمویش واگذار کرد. در این بیعت [عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر آغاز به سخن کرد و از عزّت وکرامت رسول خداصلی الله علیه وآله سخن گفت و به آنان تأکید کرد تصمیم خود را بگیرید، اگر بیم دارید که پس از بردن وی به شهر خود او را یاری نکنید، ازهم اکنون او را واگذارید. چه او در میان خویشان و در شهر خویش عزیز و نیرومند است. براء بن معرور و عباس بن عباده از وفاداری و حمایت رسول خداصلی الله علیه وآله سخن گفتند و از رسول خداصلی الله علیه وآله خواستند که دست خود را بگشاید تا با وی بیعت نمایند(2) رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود با شما بیعت می کنم تا چنان که زنان و فرزندان خویش را حمایت می کنید مرا نیز حمایت کنید؛

1- 185. الطبقات الکبری ج 1، ص 220 و 219، سیرهالنبی ج 2، ص 39-47، تاریخ الامم والملوک ج 2 ص 87 - 90، الکامل ج 2 ص 66 - 68، امتاع الاسماع ص 33 - 35، جوامع السیره ص 73 - 71.
2- 186. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 2، ص 317.

رسول گرامی اسلام افزود: خون من خون شما و حرمت من حرمت شما است من از شمایم و شما از منید؛ با هر که با شما بجنگد می جنگم وبا هر که با شما بسازد می سازم. دراین موقع فریاد انصار بلندشد که دعوت وبیعت رسول خداصلی الله علیه وآله را می پذیریم ونخستین کسی که بارسول خداصلی الله علیه وآله بیعت کرد، براء بن معرور و به قولی ابوالهیثم بن تیهان و به قولی دیگر اسعدبن زراره بود. سپس بقیه با رسول خداصلی الله علیه وآله بیعت کردند. از هفتاد و سه مردی که در دومین بیعت بودند، ده نفرشان دربیعت عقبه اُولی هم شرکت داشتند واز دوازده نفر بیعت اوّلین سال گذشته درعقبه فقط عقبه بن عامر و جابربن عبداللّه بن رئاب دربیعت سال سیزدهم شرکت نداشتند. پس از آنکه بیعت هفتادوپنج نفره به انجام رسید رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: دوازده نفر نقیب از میان خود برگزینید تا مسئول ومراقب آنچه در میان قومشان می گذرد باشند. دوازده نفر نقیب به شرح ذیل برگزیده شدند: اسعدبن زراره، سعد بن ربیع، عبداللّه بن رواحه، رافع بن مالک براء بن معرور، عبداللّه بن عمرو (پسرجابر انصاری) عباده بن صامت، سعدبن عباده، منذر بن عمرو (این نه نفر ازقبیله خزرج بودندو اسیدبن حضیر، سعد بن خیثمه و رفاعه بن عبدالمنذر (این سه نفر از قبیله اوس بودند) عده ای به جای رفاعه، ابوالهیثم بن تیهان را ذکر کرده اند(1) رسول خداصلی الله علیه وآله به دوازده نفر نقیب انتخاب شده: چنان که حواریون برای عیسی ضامن قوم خود بودند شما هم عهده دار هر پیشامدی هستید که درمیان قوم شما روی می دهد و من خود کفیل مسلمانانم.

21 - آغاز هجرت مسلمین به مدینه

پس از بازگشتن هفتادو پنج نفراصحاب بیعت دوم عقبه به مدینه و آگاه شدن قریش از دعوت وبیعتی

1- 187. سیرهالنبی ج 2، ص 51-54.

که اوس و خزرج بارسول خداصلی الله علیه وآله انجام داده بودند سختگیری قریش نسبت به مسلمانان شدت یافت وبیش از پیش به آنان ناسزا می گفتند و آزار می دادند و دیگر آلام زندگی درمکّه برای مسلمین طاقت فرسا گشت تا آن که از رسول خداصلی الله علیه وآله اذن هجرت خواستند(1) و رسول خداصلی الله علیه وآله آنان را فرمود تارهسپار مدینه شوند و نزد برادران انصار خود روند(2) وبه آنان گفت خدای عزوجل برای شما برادرانی و محل امنی قرارداده است و درنتیجه مسلمان دسته دسته، رهسپار مدینه شدند ورسول خداصلی الله علیه وآله به انتظار اذن پروردگارش درهجرت از مکّه و رفتن به مدینه باقی ماند. هجرت مسلمانان به مدینه از ذی الحجه سال سیزدهم بعثت آغاز شد. نخستین کسی که از اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله به مدینه واردشد پسرعمه رسول خداصلی الله علیه وآله ابوسلمه عبداللّٰه بن عبدالاسدبن هلال بن عبداللّٰه بن عمربن مخزوم بود که از حبشه بازگشت و به مکّه آمد چون قریش به آزار او پرداختند و خبر یافت که مردمی درمدینه به دین اسلام درآمده اند یک سال پیش از بیعت دوم عقبه به مدینه هجرت کرد پس از وی مهاجران دسته دسته به مدینه مهاجرت نمودند. داستان مهاجرت صهیب به روایت ابن هشام جالب توجه است از آن رو که وقتی می خواست هجرت کند کفار قریش به وی گفتند نادار و زبون به شهر ماآمدی و اکنون دراینجا توانگر شدی و می خواهی مال وجان خویش را به سلامت بیرون بری؟ به خداقسم که این ناشدنی است. صهیب گفت اگرمال خود را به شما واگذارم مرا رها می کنید؟ گفتند آری، گفت هرچه دارم به شما واگذاشتم. وقتی خبراین جریان به رسول خدارسید فرمود «ربح صهیب ربح صیهب» یعنی صهیب فایده کرد صهیب فایده کرد. کارهجرت به آنجا کشید که مرد

1- 188. الطبقات الکبری ج 1، ص 226.
2- 189. سیرهالنبی ج 2، ص 76.

مسلمانی جزرسول خداصلی الله علیه وآله وعلی بن ابیطالب وابوبکر یاکسانی که گرفتار حبس وشکنجه قریش بودند درمکّه باقی نماند. ازآنجائی که درفاصله ای کمتر از سه ماه بیشتر اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله بسوی مدینه پس از بیعت دوم عقبه رهسپار شدند، رجال قریش دانستند که یثرب بصورت پایگاه وپناهگاهی برای رسول خداصلی الله علیه وآله و یاران وی درآمده و مردم آن برای جنگیدن با دشمنان رسول خداصلی الله علیه وآله آماده اند؛ لذا از هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله بیمناک شدند و برای جلوگیری از آن باهر وسیله ای که شده است درآخر ماه صفر سال 14 بعثت در دارالندوه فراهم گشتند وبه مشورت پرداختند دارالندوه یعنی بنای مجلس شورای مکّه که قصی بن کلاب جد چهارم رسول خداصلی الله علیه وآله آن را ساخت و هنگام وفات، امر آن را بدست فرزندش عبدالدار سپرد، معاویه آن را خرید و دارالاماره کرد پس جزء مسجدالحرام شد(1) پس از گزارشی که راجع به اهمیت موضوع و لزوم اقدام فوری از طرف بعضی به عرض جمع حاضر در مجلس رسید، یکی پیشنهاد داد رسول خداصلی الله علیه وآله را زندانی کنند؛ دیگری گفت اورا از مکّه بیرون کنند؛ سرانجام ابوجهل پیشنهاد داد که از هر قبیله جوانی دلیر انتخاب شود و بدست هریک شمشیری برنده باشد ویکباره بر رسول خداصلی الله علیه وآله هجوم برده اورا بکشند در این صورت خون وی درمیان همه قبایل پراکنده می شود وبنی عبدمناف نمی توانند با همه طوایف قریش بجنگند. وناچار به گرفتن دیه تن می دهند و ما هم دیه می دهیم این پیشنهاد به اتفاق آراء پذیرفته شد و با همین تصمیم پراکنده گشتند. جبرئیل بر رسول خداصلی الله علیه وآله فرود آمد و گفت امشب را در بستری که شب های گذشته می خوابیدی مخواب. قریش برحسب تصمیم و تبانی خویش، پیرامون خانه خدا را در اول شب

1- 190. مراصدالاطلاع ج 2، ص 508.

(اوّل ربیع الاول سال 14 بعثت) محاصره کردند و انتظار می بردند تا هرگاه به خواب رود بر وی حمله برند. رسول خداصلی الله علیه وآله هم برحسب وحی پروردگار و دستوری که برای هجرت رسیده بود علی علیه السلام را فرمود تا در بستر وی بخوابد و روپوش وی را بر خویش بپوشاند و سپس در مکّه بماند و امانات مردم را که نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بود به آنان برساند.(1) مشرکان قریش وقتی به خانه رسول خداصلی الله علیه وآله وارد شدند علی علیه السلام را در جای وی یافتند فهمیدند که نقشه آنان نقش بر آب شده است(2) شبی را که علی علیه السلام در بستر رسول خداصلی الله علیه وآله خوابید (شب پنجشنبه اول ماه ربیع الاول چهاردهم بعثت) و رسو ل خداازمکّه بیرون رفت را لیله المبیت گویند(3) درباره فداکاری امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آن شب آیه «وَمِنَ النّاسِ مَن یشْرِی نَفْسَهُ ابْتِغَآءَ مَرْضاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبادِ»(4) نازل شد، «یعنی در میان مردم کسانی هستند که در جستجوی رضای خدا از جان خویش می گذرند وخدانسبت به بندگانش مهربان است» برحسب روایت حاکم در مستدرک درهمین شب هجرت بود که رسول خداصلی الله علیه وآله علی را همراه خویش به کعبه برد و علی پابرشانه رسول خداصلی الله علیه وآله نهاد و بت ها را از بالای کعبه به زیر انداخت(5) قریش پس از آنکه نقشه خود را برای کشتن رسول خدا نقش بر آب دیدند درجستجوی وی سخت به تکاپو افتادند وتا در غار ثور هم رسیدند وآنجا کسی از ایشان گفت این تار عنکبوت پیش از میلاد محمّد بر در غار تنیده شده است(6) رسول خداصلی الله علیه وآله مردی مشرک بنام عبداللّه بن ارقط دیلی یااریقط لیثی را برای راهنمائی اجیر کرده بود و وی دو شتر را

1- 191. سیرهالنبی ج 2، ص 98.
2- 192. الطبقات الکبری ج 1، ص 228 و 227 وسیره النبی ج 2، ص 95 - 97.
3- 193. مصباح المتهجد ص 553.
4- 194. سوره بقره، آیه 207.
5- 195. دلائل الصدق ج 2، ص 407.
6- 196. الطبقات الکبری ج 1، ص 228.

که قبلاًبه وی سپرده بودند بر در غار آورده وسوار شدند وابوبکر وعامربن فهیره را نیز بدنبال خویش سوار کردند وآنگاه راه مدینه را در پیش گرفتند. قریش که ازاین امر بشدت نگران وغضبناک شده بود، برای هرکسی که رسول خداصلی الله علیه وآله را دستگیر کند و به آنان بازگرداند، صدشتر رابه عنوان جایزه اعلام نمودند رسول خدا شب دوشنبه و چهارم ربیع الاول از غاز ثور بیرون آمد ورهسپار مدینه گشت ونیمه روز سه شنبه در قدید منزل کرد و چون از قدید به راه افتاد، سراقه بن مالک برای دریافت جایزه قریش وی را تعقیب کرد(1) سراقه می گوید براسب خود نشستم و درپی رسول خداصلی الله علیه وآله می تاختم دراین میان اسبم به سردرآمد و از پشت وی در افتادم وگفتم این چه حسابی است؟ باز به تعقیب ادامه دادم و چون رسول خداصلی الله علیه وآله و همراهانش را از دور دیدم دیگر بار اسبم به سر در آمد و دو دستش برزمین فرو رفت و از پشت او در افتادم دانستم که مرا بر رسول خداصلی الله علیه وآله دستی نیست و خدا نگهدار اوست گفتم ای محمّد از خدابخواه که مرا نجات دهد و عهد می کنم که مردم را از تعقیب تو باز دارم وآزاری ازمن به شما نرسد پس دعا کرد ودست های اسبم رها شد. به روایت کلینی در روضه کافی(2) دوبار دیگر در اثر سوءنیت سراقه گرفتاری او تکرار شد و چون از رسول خداصلی الله علیه وآله به التماس خواست تا دعا کند، از برکت دعای وی دیگر بار رهائی پیدا کرد. سراقه چون به مکّه بازگشت قصه خود را به قریش گفت و آنها گفتند دروغ میگوئی و بیش از همه ابوجهل اورا تکذیب کرد سراقه (ضمن اشعاری) به وی گفت ای ابوحکم به خدا قسم اگر هنگامی که دست و پای اسب من فرو رفت تو هم تماشا می کردی می دانستی وشک نداشتی که محمّد فرستاده خدا است و معجزه اورا

1- 197. الطبقات الکبری ج 1، ص 232.
2- 198. ص 263.

نمی توان پوشیده داشت(1) رسول خداصلی الله علیه وآله روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول نزدیک ظهروارد محله قبای مدینه شد وبر کلثوم بن هدم یکی از مردان بنی عمرو بن عوف واردشد و برای ملاقات با مردم درخانه سعدبن خیشمه که زن و فرزندی نداشت و مهاجران مجرد درخانه وی منزل کرده بودند می نشست و نخستین دستوری که داد آن بود که بت ها درهم شکسته شوند به گفته یعقوبی چند روز پس از ورود رسول خداصلی الله علیه وآله کلثوم بن هدم درگذشت ورسول خداصلی الله علیه وآله به خانه سعدبن خیشمه منتقل شد(2) علی علیه السلام سه شبانه روز در مکّه ماند و امانت های مردم را که نزد رسول خدا بود به صاحبانش رسانید و چون از این کار فراغت یافت به مدینه هجرت کرد و همراه رسول خداصلی الله علیه وآله در خانه کلثوم بن هدم منزل گزید ابن اسحاق می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله روزهای دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه و پنجشنبه را در قباء در میان قبیله بنی عمروبن عوف اقامت داشت و مسجد قبا را تأسیس کرد مدت توقف رسول خداصلی الله علیه وآله را در قباء 23 روز و14 روز و 5 روز و 4 روز و3 روز نوشته اند(3) سپس رسول خداصلی الله علیه وآله روزجمعه از میانشان بیرون رفت و نماز جمعه را درمیان قبیله بنی سالم بن عوف در مسجدی میان وادی رانوناء به جای آورد واین نخستین نماز جمعه ای بود که در مدینه خواند(4) وصدنفر مسلمان درآن شرکت کردند (5) پس از آن مردان بنی سالم بن عوف آمدند و گفتند: ای رسول خداصلی الله علیه وآله نزد ما بمان حضرت فرمود: راه شترم را رها کنید که خودش دستور دارد؛ لذا راه

1- 199. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 2، ص 399 و 400، اسدالغابه ج 2، ص 266.
2- 200. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 2، ص 399 و 400، اسدالغابه ج 2، ص 266.
3- 201. امتاع الاسماع ص 46 و 45.
4- 202. بحارالانوار ج 6، ص 431 سیرهالنبی ج 2، ص 119 و 118، تاریخ الامم والملوک ج 2ص 116 و 115.
5- 203. الطبقات الکبری ج 1، ص 236

شتر را بازگذاشتند وشتر به راه افتاد تا به محله بنی مالک بن نجار رسید و درزمینی متعلق به دوکودک یتیم که تحت سرپرستی معاذ بن عفراء بودند فرود آمد و زانو به زمین زد رسول خداصلی الله علیه وآله پرسید: آن زمین مال کیست؟ معاذبن عفراء گفت: مال سهل وسهیل پسران عمرو است که دویتیم اند و تحت سرپرستی من قراردارند ومن آن دو را راضی خواهم کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله مسجد را درآن بناکرد وبه روایت دیگر رسول خداصلی الله علیه وآله آن زمین را به ده دینار خرید و آنگاه فرمود تا در آنجا مسجدی ساخته شود و رسول خداصلی الله علیه وآله تا روزی که مسجد و حجره های آن ساخته شد درطبقه تحتانی خانه ابوایوب انصاری به مدت هفت ماه سکوت داشت(1) وچون ابوایوب ازبودنش در طبقه فوقانی وسکونت پیامبر درطبقه تحتانی نگران و ناراحت بود به آن حضرت پیشنهاد انتقال به طبقه فوقانی را داد و به آن حضرت گفت برای ما ومیهمانان ما راحت تر همان است که ما درطبقه تحتانی منزل ساکن باشیم.(2) یعقوبی می نویسد وقتی مسجد ساخته شد درابتدا بلال اذان می گفت وسپس ابن ام مکتوم هم اذان گفت و هرکدام ازاین دو نفر که سبقت می گرفت اذان می گفت وچون نماز به پا می شد یکی از آن دو اقامه می گفت(3) یعقوبی می نویسد فاطمه علیها السلام دختر رسول صلی الله علیه وآله خدا را، علی علیه السلام ازمکّه به مدینه آورد و دوماه پس از آن رسول خدا، فاطمه را به علی تزویج کرد باآنکه گروهی ازمهاجران اورا خواستگاری کرده بودند و چون فاطمه به عقدعلی درآمد به سخن آمدند پس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود «ماانا زوجته ولکن اللّه زوجه» یعنی من فاطمه را به علی تزویج نکردم بلکه خدااورابه علی تزویج کرد.(4) به گفته طبرسی علی علیه السلام بود که خانواده رسول

1- 204. البدء والتاریخ ج 4، ص 178.
2- 205. سیرهالنبی ج 2، ص 116.
3- 206. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 2، ص 401.
4- 207. ترجمه تاریخ یعقوبی ج 2، ص 401 و 400.

خداصلی الله علیه وآله را ازمکّه به مدینه آورد(1) ابن اسحاق می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله از ربیع الاول هجرت تا صفر سال آینده درمدینه اقامت داشت تامسجد وخانه هایش ساخته شد و انصار همگی به دین اسلام درآمدندوطایفه ای ازطوایف انصار باقی نماند مگر آنکه به دین اسلام درآمد به جز طوایف خطمه، واقف، وائل وامیه که اینان هم بعداز بدر و احد و خندق همه به دین اسلام در آمدند. رسول خداصلی الله علیه وآله عهدنامه ای میان مهاجران انصار از یک طرف و یهودیان مدینه از طرف دیگر نوشت و یهودیان رادردین ودارائی خویش آزاد گذاشت و شرایطی برای ایشان قرارداد مواد عمده این پیمان که ابن اسحاق آن را نقل می کند بدین قراراست:

الف - مسلمانان و یهودیان مانند یک ملت درمدینه زندگی خواهند کرد.

ب - مسلمانان ویهودیان درانجام مراسم دینی خود آزاد خواهند بود.

ج - در موقع جنگ هر کدام از این دو دیگری را در صورتی که متجاوز نباشد علیه دشمن یاری خواهدنمود.

د - هرگاه مدینه مورد حمله دشمن قرارگیرد هردوباهم دردفاع از آن تشریک مساعی خواهندکرد.

ه.- قرارداد صلح بادشمن بامشورت هردوبه انجام خواهدرسید.

و - چون مدینه شهرمقدسی است ازهردوناحیه مورد احترام و هر نوع خونریزی در آن حرام خواهد بود.

ز - در موقع بروز اختلاف آخرین داور برای رفع آن شخص رسول خدا خواهد بود.

ح - امضاء کنندگان این پیمان با یکدیگر به خیر خواهی و نیکوکاری رفتار خواهند کرد.(2)

1- 208. اعلام الوری ص 76.
2- 209. سیرهالنبی، ج 2، ص 119 - 123.

هشت ماه پس از هجرت بود که رسول خداصلی الله علیه وآله میان مهاجر وانصار قرار برادری نهاد که در راه حق یکدیگر را یاری دهند و پس از مرگ از یکدیگر ارث ببرند. ایشان نود یاصدنفر بودند نیمی از مهاجران نیمی از انصار که رسول خداصلی الله علیه وآله به آنان گفت: درراه خدا دونفر دونفر باهم برادری کنید سپس دست علی علیه السلام راگرفت و گفت این برادرمن است. بعد حکم توارث به اخوّت بانزول آیه «اولو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب اللّٰه»(1) پس از جنگ بزرگ بدر منسوخ گردید(2) دراین بین دانشمندان یهود از روی حسد و کینه ورزی به دشمنی بارسول خدا برخاستند و منافقان اوس و خزرج که برشرک خود باقی بودند و از روی ناچاری اظهار اسلام کرده بودند نیز راه آنان را در پیش گرفتند ابن اسحاق می گوید همین دانشمندان یهود و منافقان اوس و خزرج بودند که درحدود صدآیه از آیات اول سوره بقره درباره ایشان نزول یافت و آنگاه به تفسیر و شأن نزول آنها می پردازد و سپس درباره یهود ومنافقان و دشمنی های ایشان بارسول خداصلی الله علیه وآله و آیاتی که درباره ایشان نازل شده است به تفصیل سخن می گوید(3) درسال اول هجرت عبداللّٰه بن زبیر نخستین نوزاد مهاجرین درمدینه ونعمان بن بشیر انصاری نخستین نوزاد انصار تولدیافتند و درشوال همین سال ابوامامه اسعدبن زراره خزرجی وفات یافت.

22 - سال دوم هجرت (سنه الامر)

هفده ماه پس از ورود رسول خداصلی الله علیه وآله به مدینه بود که روز دوشنبه نیمه ماه رجب درمسجدبنی سالم بن عوف که نخستین نمازجمعه درآنجا خوانده شد قبله از بیت المقدس به

1- 210. انفال آیه 75.
2- 211. سیره النبی، ج 2، ص 123 - 126، الطبقات الکبری ج 1، ص 237 و 238.
3- 212. سیره النبی، ج 2، ص 220 - 177 - 176 - 152.

کعبه تغییر یافت به نقل ابن اسحاق این واقعه هجده ماه پس از هجرت ودرماه شعبان بوده است(1) و رسول خداصلی الله علیه وآله دورکعت از نماز ظهر را به سوی بیت المقدس ودورکعت را به سوی کعبه گزارد.(2) زیرا نمازهای چهاررکعتی که درمکّه دورکعتی بود یک ماه پس از هجرت چهاررکعت شده بود. وجوب زکات مال و زکات فطره و روزه ماه رمضان ومقررشدن نماز عیدفطر و عیدقربان و دستور قربانی را نیز در سال دوم هجرت نوشته اند اما درمورد دستورجهاد و آغاز غزوه ها و سریه ها ابن اسحاق برخلاف واقدی که سریه های حمزه و عبیدبن حارث وسعدبن ابی وقاص رادرسال اول هجرت نوشته است(3) می گوید رسول خداصلی الله علیه وآله درسن پنجاه وسه سالگی سیزده سال بعد از بعثت روز دوشنبه دوازدهم ربیع الاول نزدیک ظهر وارد مدینه شد و بقیه ماه ربیع الاول، ربیع الاخر، دوجمادی، رجب، شعبان، رمضان، شوال، ذی القعده، ذی الحجه ومحرم را همچنان بدون پیش آمد جنگی درمدینه گذراند ودرماه صفر سال دوم، دوازده ماه پس از ورود به مدینه برای جنگ بیرون رفت.(4) مسعودی می نویسد غزوه هایی که رسول خداصلی الله علیه وآله خود همراه سپاه اسلام بود 26 غزوه است و برخی آن را 27 غزوه نوشته اند، جهت اختلاف آن است که دسته اوّل بازگشت رسول خداصلی الله علیه وآله را از خیبر به وادی القری با غزوه خیبر یکی دانسته اند اما دسته دوم غزوه خیبر وغزوه وادی القری را دو غزوه شمرده اند لیکن ابن اسحاق که نامی از وادی القری بعداز خیبر نمی برد نیز غزوه های رسول خداصلی الله علیه وآله را 27 غزوه می گوید و عمره القضاء را جزء غزوات می شمارد.(5)

1- 213. سیره النبی ج 2ص 257 چاپ مصطفی الحلبی، 1355 ه.
2- 214. الطبقات الکبری ج 1، ص 241-244، اعلام الوری ص 82 و 81.
3- 215. امتاع الاسماع ص 53.
4- 216. سیرهالنبی ج 2ص 223.
5- 217. مروج الذهب ج 2، ص 287و 288، سیرهالنبی ج 4، ص 281غ 280.

ابن اسحاق درسیره وطبرسی در اعلام الوری می نویسند: کاررسول خداصلی الله علیه وآله درغزوه های بدر، احد، خندق، قریظه، مصطلق، خیبر، فتح، حنین وطائف بادشمن به جنگ کشید اما مسعودی به جای مصطلق، تبوک رانوشته است ابن اسحاق در مورد سریه های رسول خداصلی الله علیه وآله می گوید بعث ها و سریه های رسول خداصلی الله علیه وآله 38 بعث یا سریه بوده است مسعودی از جمعی 35 وازطبری 48 و از بعضی دیگر 66 سریه و بعث نقل می کند طبری دراعلام الوری 36 سریه آورده است. دررجب سال دوم هجرت رسول خداصلی الله علیه وآله پسر عمه خویش عبداللّٰه بن جحش راباهشت نفر ازمهاجرین فرستاد و برای وی فرمانی نوشت و فرمود که تادوروز راه نپیماید آن را نخواند. پس از دوروز عبداللّٰه آن را گشود و چنین فرمان یافت که هرگاه درنامه نگریستی همچنان رهسپار شو تادرنخله میان مکّه و طائف فرود آئی آنجا درکمین قریش باش و اخبارشان را برای ما جستجو کن از همراهان عبداللّٰه کسی تخلف نورزید مگر سعدبن ابی وقاص و عتبه بن غزوان که شتر خود را که به نوبت سوار می شدند گم کردند و ناچار برای پیداکردن آن عقب ماندند،عبداللّٰه بادیگر همراهان خود در نخله فرود آمد و همان جا ماند تا کاروانی از قریش حامل مویز و پوست و دیگر کالاهای تجارتی رسید. رجال قریش از دیدن مسلمانان، اول بیمناک شدند، ولی بادیدن عکاشه بن محصن که سر تراشیده بود، آسوده خاطر گشته وگفتند اینان برای انجام عمره آمده اند و از ایشان خطری نیست. آن روز که روز آخر رجب بود واقدبن عبداللّٰه تیمی به طرف عمروبن حضرمی تیراندازی کرد و اوراکشت و دو نفر از ایشان را اسیر گرفتند ویکی هم گریخت وبروی دست نیافتند. عبداللّٰه بن جحش کالای تجارتی را بادواسیر به مدینه آورد و به قولی خمس آن را برای رسول خداصلی الله علیه وآله جداکرد و بقیه را

براصحاب خود تقسیم نمود. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من که شما را به جنگ کردن درماه حرام امر نکرده بودم، وازمال غنیمت واسیران چیزی تصرف نکرد، درنتیجه زبان مسلمانان برعبداللّٰه و همراهان وی به سرزنش بازشدو قریش هم به حرف آمدند و گفتند محمّد و یارانش مال حرام راحلال شمردند ودرآن به غارت اموال واسیرکردن افراد و خونریزی پرداختند تا آن که آیات 217 و218 ازسوره بقره نازل شد و خدا خود جواب قریش را داد و گناه این پیشامد راهم به گردن آنان گذاشت وعبداللَّه و یارانش را اهل ایمان وهجرت و جهاد درراه خدا و امیدواری به رحمت پروردگاری که آمرزنده و مهربان است معرفی کرد. آنگاه رسول خداصلی الله علیه وآله اموال غنیمت واسیران را گرفت و چون قریش برای بازخرید اسیران خود پیام دادند، فرمود: باشد تاسعد و عتبه بازگردند، چه ممکن است آنان بدست شما کشته شوند. با بازگشت سعدو عتبه پیامبر آن دواسیر را که یکی حکم بن کیسان ودیگری عثمان بن عبداللَّه بن مغیره بود را آزادکرد، حکم اسلام آورد و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله ماند تا درسریه بنی معونه به شهادت رسید و عثمان به مکّه بازگشت وکافرازدنیا رفت. غنیمت این سریه (سریه عبداللَّه بن جحش) نخستین غنیمتی بودکه به دست مسلمانان رسید و عمرو بن عبداللّٰه بن عبّاد حضرمی نخستین کافری بود که بدست مسلمانان کشته شد وعثمان وحکم نیز نخستین اسیرانی بودند که بدست مسلمانان اسیر شدند. درنیمه رمضان سال دوم هجرت ولادت حسن بن علی علیه السلام روی داده است.

23 - غزوه بدر کبری

قسمت اول

این غزوه درهفدهم یا نوزدهم رمضان سال دوم هجرت به وقوع پیوست این غزوه را بدرکبری گویند چون قبل از آن در جمادی الاخر، یا ربیع الاول سال دوم، غزوه بدر اولی بوقوع پیوست و آن چنین بود که ازبازگشت رسول خداصلی الله علیه وآله از غزوه عشیره ده روز

نمی گذشت که کرزبن جابرفهری رمه مدینه را غارت کرد، رسول خداصلی الله علیه وآله در تعقیب وی تا وادی سفوان ازناحیه بدر شتافت و بروی دست نیافت و به مدینه بازگشت و دربدراولی جانشین رسول خدا در مدینه، زیدبن حارثه بود و دربدر کبری جانشین رسول خداصلی الله علیه وآله در نماز، عبداللَّه بن ام مکتوم و جانشین آن حضرت برمدینه ابولبابه بشیر بن عبدالمنذر بود. عده سپاهیان آن حضرت سیصدوسیزده نفر (82 نفر مهاجر، 61 نفرازاوس و 170 نفر ازخزرج) بودند که برای سواری دو یا سه اسب و هفتاد شتر بیش نداشتند و سپاه دشمن 950 مرد جنگی بود که 600 نفر زره پوش بودند و 100 اسب داشتند. رسول خداصلی الله علیه وآله خبر یافت که ابوسفیان همراه سی یا چهل نفر از قریش از جمله مخرمه بن نوفل وعمروبن عاص با کاروان تجارت قریش از شام به مکّه بر می گردند پس به اصحاب خویش فرمود: این کاروان قریش و حامل اموال ایشان است، به سوی آن رهسپار شوید باشد که خدا آن را نصیب شما گرداند. ابوسفیان که فهمید رسول خداصلی الله علیه وآله در تعقیب کاروان است ضمضم بن عمروغفاری را اجیر کرد و به مکّه فرستاد تا قریش را ازاین خطر آگاه سازد؛ اوهم درحالی که شتر خود را گوش بریده بود و پیراهن خودرا هم چاک زده بود وارد مکّه شد و خبر داد. قریش همداستان آماده بیرون رفتن و دفاع از اموال خویش شدند همه اشراف قریش از مکّه خارج شدند مگر ابولهب که عاص بن هشام بن مغیره را درمقابل چهارهزار درهم که ازاو طلب داشت و نمی خواست پرداخت کند به جای خود اعزام کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله و علی بن ابیطالب و مرثدبن مرثدغنوی یک شتر داشتند که به نوبت سوار می شدند و همچنین دیگران نیز چنین بودند تا آنکه آن حضرت درمنزل ذفران فرود آمد و چون ازحرکت قریش برای دفاع از کاروان خویش خبر یافته بود، اصحاب خود

را نیز باخبر ساخت و با آنان مشورت کرد. برخی نظراتی دادند تا آنکه مقدادبن عمرو گفت: ای رسول خداصلی الله علیه وآله راهی را که خدا فرموده است درپیش گیر که ماهمراه توایم سعدبن معاذ هم گفت مابه تو ایمان داریم و تورا تصدیق کرده ایم و به حقانیت آنچه آورده ای شهادت داده ایم و باتوپیمان بسته ایم که هرچه فرمایی بشنویم و اطاعت کنیم؛ لذا به هرجا خواهی رهسپار شو که ماهم باتوهمراهیم به خدائی که تورا به حق فرستاده است، اگر ما را امر کنی که به این دریابریزیم وخود پیشرو ما باشی همه همراه توبه دریا خواهیم ریخت ویک مرد ازما عقب نشینی نخواهد کرد و هیچ باکی هم نداریم که فردا بادشمن روبرو شویم، چه ما در جنگ شکیبا و در فداکاری راستگوییم؛ باشد که خدا چشم تورا به دیدن جانبازی ما روشن کند پس هم اکنون به نام خداما را رهسپار ساز. رسول خداصلی الله علیه وآله از گفتار سعد شادمان گشت و فرمود: بروید و خوشدل باشید که خدایکی از دو دسته را به من وعده داده است(1) به خدا قسم هم اکنون گوئی به کشتارگاه مردان قریش می نگرم. سپس رسول خداصلی الله علیه وآله از منزل زفران حرکت کرد و بعداز چند منزل دیگر نزدیک بدر فرود آمد و درهمان شب اول دوغلام از قریش بدست مسلمانان افتاد و چون رسول خداصلی الله علیه وآله ازایشان پرسید که قریش چند نفرند، گفتند: نمی دانیم پرسید که روزانه چند شتر می کشند؟ گفتند: روزی نه شتر وروزی دیگر ده شتر. پس رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: باید میان نهصد و هزار باشند. سپس پرسید: از اشراف قریش کسی همراه ایشان است؟ در جواب، اسامی اشراف قریش را ذکر کردند. رسول خداصلی الله علیه وآله روبه اصحاب خویش کرد و فرمود این مکّه است که جگرگوشه های خویش را جلوی شما افکنده است. ابوسفیان در آبگاهی نزدیک بدر فرود آمد و از

1- 218. اشاره به آیه 7 سوره انفال.

مجدی بن عمرو جهنّی سؤال کرد که آیا در این حدود کسی را ندیدی؟ گفت ناشناسی ندیدم مگر دو سوار (بسبس بن عمرو وعدی بن ابی الزّغباء) که نزدیک این پشته فرود آمدند ومشکی را آب کردند و رفتند. ابوسفیان به باراندازشان آمد و از پشک شترانشان برگرفت وآن را نرم کرد و چون هسته خرما در آن دید گفت به خدا قسم که اینها شتران یثرب بوده اند پس بی درنگ نزد همراهان خویش بازگشت و راه کاروان تجارت را تغییرداد و از طرف ساحل به جانب مکّه رهسپار شده و بدر را به طرف چپ خود رها کرد و به این روش کاروان را ازخطر گذراند و چون ازاین جهت آسوده خاطر گشت به قریش که دراین حال به منزل جحفه رسیده بودند، پیام داد که منظور شما ازاین حرکت حمایت از کاروان بازرگانی و حفظ اموالتان بود اکنون که کاروان ازخطر گذشته است بهتر همان که به مکّه بازگردید ابوجهل گفت هرگز بازنخواهیم گشت تا در بدر (بدر یکی از بازارهای عرب برسرراه مدینه و مکّه و سوریه بود که همه ساله درآنجا برای خرید و فروش و مفاخره فراهم می آمدند) فرود آییم وسه روز آنجا بمانیم و گوشتخواری و میگساری کنیم و کنیزان خواننده برای ما آوازخوانی و نوازندگی کنند وعرب از این حرکت و جمعیت ما با خبر شوند و برای همیشه از مابترسند و حساب ببرند. قریش همچنان با عدّه و عُدّه ای که داشتند بطرف بدر پیش می آمدند تادر عدوهالقصوی یعنی آن کناره وادی یلیل که دورتر از مدینه بود در پشت تپه عقنقل فرود آمدند و چاه های بدر در عدوه دنیا یعنی آنطرف وادی که نزدیک تر به مدینه بود قرارداشت. درهمان شب بارانی رسید که زمین شنزار غیرقابل رفت و آمد را برای مسلمانان محکم ساخت و زمین زیر پای قریش را از بسیاری آب باران غیرقابل عبور ساخت ودرنتیجه رسول خداصلی الله علیه وآله پیشدستی کرد و در

کنار نزدیک ترین چاه بدر فرود آمد. حباب بن منذربن جموح گفت ای رسول خداصلی الله علیه وآله آیا خدا فرموده است دراینجا منزل کنیم یا از نظر تدبیر جنگ هرجاکه بهترباشد می توان فرودآمد؟ رسول خدا فرمود: نه امری درکارنیست باید طبق تدبیر وسیاست جنگ رفتار کرد حباب گفت اگر چنین است، اینجا جای مناسبی نیست بفرمای تا سپاه اسلام پیش روند و درکنار نزدیکترین چاه به دشمن فرود آئیم وآنگاه چاه های دیگر را از بین ببریم و برسر چاهی که فرود آمده ایم حوضی بسازیم وپر از آب کنیم وسپس با دشمن بجنگیم ودستشان را از آب کوتاه کنیم. رسول خداصلی الله علیه وآله پیشنهاد وی را پذیرفت ودستور داد همان کنند که حباب گفت؛ اما به تصریح ابن اسحاق هنگامی که قریش نزدیک آمدند و خواستند از حوض مسلمانان آب بنوشند رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: از ایشان جلوگیری نکنید. بامداد روز جنگ مردان قریش از پشت تپه عقنقل برآمده و در مقابل مسلمین آماده جنگ می شدند که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود خدایا این قبیله قریش است که با ناز و تبختر خویش روی

قسمت دوم

آورده است و باتو دشمنی می کند و پیغمبرت را دروغگو می شمارد خدایا خواستار نصرتی هستم که خود وعده کرده ای، خدایا درهمین صبح امروز نابودشان ساز. مقریزی می نویسد قریش سه پرچم داشتند: پرچمی بدست ابو عزیز بن عمیر (برادر مصعب بن عمیر) پرچمی بدست نضر بن حارث و پرچمی با طلحه بن ابی طلحه. در این بین عده ای از قریش به دنبال صلح جوئی بودند و متقابلاً عده ای دیگر آتش افروزی می کردند. از صلح جویان حکیم بن حزام بود که نزد عتبه بن ربیعه آمد و از او خواست دیه عمروبن حضرمی را در عهده گیرد تا آتش جنگ خاموش شود و عتبه پذیرفت و در بامداد روز بدر در برابر قریش سخن گفت و از آنان خواست از جنگ با محمّد و یارانش پرهیز کنند

و متقابلاً ابوجهل گفت عتبه ترسیده است و به خدا سوگند یاد کرد که باز نمی گردیم تا خدا میان ما و محمّد حکم کند و ادامه داد که عتبه هم نظرش غیر از آن است که اظهار می کند، او چون دیده است که پسرش با محمّد و یارانش همراه است از کشته شدن وی بیم دارد و بدین نحو دیگران را مجاب کرد. در این حال عامربن حضرمی برادر عمر و بن حضرمی به اغوای ابوجهل در میان سپاه قریش برخاست وداد زد واعمراه واعمراه تا مردم به جوش آمدند و جنگ به راه افتاد. ابتدا جنگ تن به تن بود و عتبه بن ربیعه و برادرش شیبه و پسرش ولیدبن عتبه ازلشکر قریش پیش تاختند و از مسلمین هماورد خواستند. سه تن از جوانان انصار: عوف و معوذ پسران حارث وعبداللّه بن رواحه به نبرد آمدند اما همین که خود را معرفی کردند، جنگجویان قریش گفتند ما باشما نمی جنگیم پس فریاد برآوردند: ای محمّد همتایان مااز قریش را به جنگ با ما بفرست رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: ای عبیده بن حارث وای حمزه وای علی برخیزید. این سه نفر در مقابل آن سه نفر آمدند و چون خود را معرفی کردند عتبه و همراهانش گفتند آری شما همتایانی بزرگوارید. عبیده باعتبه و حمزه باشیبه و علی علیه السلام باولید در افتادند. حمزه بی درنگ شیبه را کشت، علی علیه السلام هم بی درنگ ولید را از پای درآورد، اما عبیده و عتبه هر دو با شمشیر یکدیگر از پای در آمدند حمزه و علی بر عتبه تاختند و کار او را تمام کردند آنگاه عبیده را برداشته نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آوردند. پس از نبردی که میان شش تن روی داد دوسپاه به جان هم افتادند ابن اسحاق و واقدی می نویسند که رسول خداصلی الله علیه وآله در زیر سایبان بسر می برد و سعدبن معاذبا چند نفر از انصار بر در سایبان به نگهبانی رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاده بودند اما

روایتی که در مسند احمد و طبقات(1) از علی علیه السلام نقل شده برخلاف این است علی علیه السلام می گوید: چون روز بدر فرا رسید رسول خداصلی الله علیه وآله پیشاپیش ما قرار داشت و هیچ کدام ازما از اونزدیکتر به دشمن نبودیم و از همه بیشتر در جنگ تلاش می کرد(2) درنهج البلاغه نیز همین مطلب از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است آنجا که می گوید: هرگاه کار جنگ به سختی می کشید ما به رسول خداصلی الله علیه وآله پناه می بردیم وهیچ کس از مابه دشمن نزدیکتر از او نبود(3) در قران کریم آیاتی مربوط به غزوه بدر کبری است: در سوره آل عمران آیات 12 و 13 و 123 و 127 ودر سوره نساء آیه 77 و 78 و سوره انفال آیات 51 - 36 - 19 - 1 و 71 - 67 ودر سوره حج آیه 19 و آیات 127 - 124 سوره آل عمران درنزول فرشتگان برای نصرت مؤمنین و آیات 9 - 12 سوره انفال درنزول فرشتگان و کشته شدگان کافران بدست ایشان تصریح دارد.(4) از اشراف قریش که در این جنگ کشته شدند، امیه بن خلف است که بلال حبشی او را کشت و دیگری ابوجهل سرسخت ترین دشمن رسول خداست که ابتدا توسط معاذبن عمر پایش از نصف ساق جدا شد و بر زمین افتاد و معوذ بن عفراء رسید و با ضربتی کار او را تمام کرد و خود به جنگ ادامه داد تا به شهادت رسید به فرموده رسول خداصلی الله علیه وآله کشته های دشمن را در چاه بدر افکندند. رسول خداصلی الله علیه وآله بر سر چاه بدر ایستاد و گفت ای به چاه افتادگان ای عتبه بن ربیعه و ای شبیه بن ربیعه و ای امیه بن خلف وای ابوجهل بن هشام تا همه آنها را که در چاه بودند نام برد و شمرد و فرمود بدخویشانی برای پیامبر خود بودید مردم مرا راستگو دانستند

1- 219. مسند، ج 1 ص 126 و الطبقات، ج 2، ص 23.
2- 220. امتاع الاسماع ص 84.
3- 221. امتاع الاسماع ص 84.
4- 222. سیره النبی، ج 2، ص 271-274.

و شما دروغگو، مردم مرا پناه دادند و شما مرا بیرون کردید، مردم مرا یاری کردند و شما به جنگ بامن برخاستید سپس گفت آیا آنچه را پروردگار به شما وعده داده بود حق یافتید؟ من آنچه را که پروردگارم به من وعده داده بود حق یافتم. کسانی از صحابه گفتند: ای رسول خدا آیا با لاشه های مردگان سخن می گویی؟ فرمود شما گفتار مرا از ایشان شنواتر نیستید لیکن نمی توانند پاسخ دهند آنچه را گفتم شنیدند و دانسته اند که وعده پروردگارشان حق است. پس از آنکه غنیمت های جنگ بدر به فرموده رسول خداصلی الله علیه وآله جمع آوری شد، رسول خداصلی الله علیه وآله عبداللَّه بن کعب مازنی از بنی النجار را بر غنیمت ها گماشت تا در منزل سَیر آنها را بر همه سپاهیان اسلام قسمت فرمود بدین نحو که برای هر مرد یک سهم و برای هر اسب از دو اسبی که داشتند دو سهم و هشت نفر نیز که در جنگ حاضر نبودند برای هر یک سهمی از غنیمت قرارداد از جمله عثمان بن عفان که در اثر بیماری همسرش رقیه، دختر رسول خداصلی الله علیه وآله نتوانست در جنگ شرکت کند و طلحه بن عبیداللَّه و سعید بن زید و حارث بن صمّه و خَوّات بن جبیر و حارث بن حاطب و عاصم بن عدی و ابولبابه بشیربن عبدالمنذر اوسی که جانشین رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه بود.

رسول خداصلی الله علیه وآله عبداللَّه بن رواحه و زیدبن حارثه را بامژده فتح نزد مردم مدینه فرستاد. اسامه بن زید می گوید، خبر رسیدن زیدبن حارثه هنگامی به ما رسید که از دفن رقیه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله فارغ شده بودیم. رسول خداصلی الله علیه وآله اسیران قریش را در میان اصحاب خود پراکنده ساخت و فرمود: با اسیران به نیکی رفتار کنید از جمله اسراء عزیز بن عمیر برادر مصعب بود که می گوید من در میان طایفه ای از انصار بودم و چون خوراک روز یاشب خود را می آوردند نان خود را به من می دادند و خود به خرما

قناعت می کردند و حتی اگر به علت شرم نان خود را پس می دادم بازبه من بر می گرداندند و دست به آن نمی زدند. نخستین کسی که خبر شکست قریش را به مکّه آورد حیسمان بن عبداللَّه خزاعی بود گفتند چه خبر داری؟ گفت عتبه بن ربیعه و برادرش شیبه و ابوالحکم بن هشام و امیه بن خلف وزمعه بن اسود و نبیه و منبّه پسران حجاج و ابوالبختری بن هشام کشته شدند و چون اشراف را بر می شمرد صفوان بن امیه گفت: شما را به خدا قسم از او درباره من سؤال کنید. از او پرسیدند، در جواب گفت: پدر و برادرش را دیدم که کشته شدند. دراین بین ابولهب که خود برای جنگ بیرون نرفته بود و عاص بن هشام بن مغیره را به جای خود فرستاده بود همراه با اندوه فراوان ناشی از شکست قریش در مواجهه با نبی اسلام صلی الله علیه وآله پس از هفت روز از حادثه بدر به آبله ای طاعون مانند که خداوند او را مبتلا کرد به هلاکت رسید. اما اسیران بدر و سرانجام آنها چنین شد، که بیشتر آنان و به گفته یعقوبی 68 نفرشان سرب ها دادند و آزاد شدند از جمله عباس بن عبدالمطلب عموی رسول خدا بود که نزد رسول خداصلی الله علیه وآله اظهار ناداری کرد تا از دادن سرب های خود آزاد باشد اما رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: مالی که نزد ام الفضل (همسر عباس) امانت گذاشتی وگفتی این مال ذخیره باشد چطور شد؟ عباس گفت: گواهی می دهم که تو پیامبر خدایی چرا که به خدا قسم جز من و او کسی از این امر اطلاعی نداشت پس ناچار سرب های خود و دو برادرزاده خود عقیل و نوفل بن حارث و هم پیمان آن دو را که مردی از بنی فهر بود پرداخت و آزاد شد. نضر بن حارث و عقبه بن ابی معیط هم گردن زده شدند و عده ای را هم رسول خداصلی الله علیه وآله خود آزاد کرد از جمله ابوالعاص بن ربیع (داماد آن حضرت و همسر زینت دختر رسول خدا) سرب های اسیران بدر به تناسب وضع مالی آنها از هزار درهم تا

چهار هزار درهم بود اما کسانی بودند که نمی توانستند حتی حداقل سرب ها را که هزار درهم بود بپردازند و در عین حال چون باسواد بودند رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود هرکدام از ایشان ده پسر از پسران انصار را خواندن و نوشتن خوب بیاموزد آزاد می گردد.

زید بن ثابت از همین راه با سواد شده بود(1) غزوات و سریه های دیگری نیز در سال دوم بوقوع پیوست که به ذکر نام آنها اکتفا می کنیم:

الف - غزوه بنی سلیم درکُدر.

ب - سریه عمیربن عدی.

ج - سریه سالم بن عمیر دغزوه بنی قینقاع.

ب - غزوه سویق، از دیگر حوادث سال دوم هجرت موارد ذیل قابل توجه است:

1 - وجوب روزه ماه رمضان درشعبان این سال.

2 - تغییرقبله از بیت المقدس به کعبه دررکوع رکعت دوم نمازظهر روز سه شنبه نیمه شعبان، سیزده روز پس از وجوب روزه رمضان

3 - مقررشدن اذان اسلامی و تعیین فصول آن

4 - مرگ ابولهب درهمان روزی که خبر فتح بدر به مکّه رسید.

5 - دستور پرداختن زکات فطره

6 - ازدواج امیرالمؤمنین علیه السلام وفاطمه علیها السلام درذی الحجه این سال (به قول مسعودی)

7 - دستور قربانی درعیداضحی وقربانی کردن رسول خداصلی الله علیه وآله

8 - جنگ میان قبیله بکربن وائل و سپاه خسرو پرویز در اثر امتناع هانی بن قبیصه شیبانی از تسلیم آنچه نعمان بن منذر لخمی نزد وی به امانت

ص:92

1- 223. الطبقات الكبرى ج 2، ص 22، امتاع الاسماع ص 101أ

گذاشته بود و شکست سپاه ایران. یعقوبی می گوید سپاه عرب فریاد می زد یا محمّد یا محمّد و لشکریان کسری را شکست دادند و کشتند.(1)

24 - سال سوم هجرت

قسمت اول

درسال سوم هجرت غزوات و سریه های مختلف رخ داد که شامل غزوه ذی امر، غزوه بحران وسریه محمّدبن مسلمه وسریه زید بن حارثه (سریه قرده)، غزوه احد و غزوه حمراء الاسد می باشد که ازاین همه به جهت اهمیت، به ذکر غزوه احد می پردازیم و شرح آن بدین قراراست که: پس از آنکه بزرگان قریش در جنگ بدر کشته واسیر شدند وآنان که گریخته بودند به مکّه رسیدند و ابوسفیان کاروان تجارت رابه مکّه رسانید، عبداللّه بن ابی ربیعه و عکرمه بن ابی جهل وصفوان بن امیه بامردانی ازقریش که پدران، پسران و برادرانشان دربدر کشته شده بودند باابوسفیان ودیگر کسانی که در آن کاروان سهمی داشتند وارد گفتگو شدند وگفتند: ای گروه قریش، محمّد با شما بیدادگری کرد ونیکان شما را کشت، اکنون مارا در جنگ با وی کمک کنید وبا سوداین کاروان لشکری را به جنگ محمّد گسیل دارید باشد که خون کشتگان خود را از وی بازستانیم. سپس ابوسفیان گفت من نخستین کسی هستم که این پیشنهاد را می پذیرم وبنی عبدمناف هم بامن همراهند وچون مال التجاره را فروختند هزار شتر و پنجاه هزار دینار بود که سرمایه را به صاحبان آن دادند و سود آن را که از هر دینار سرمایه یک دینار بود به هزینه جنگ اختصاص دادند وآیه 36 سوره انفال دراین باره نازل شد. پس از آنکه هزینه جنگ ازسود مال التجاره تأمین شد، طوایف قریش و پیروانشان از قبایل کنانه و مردم تهامه برجنگ بارسول خداصلی الله علیه وآله همداستان شدند و سه هزار مردجنگی فراهم گشتند. برخی از بزرگان قریش به منظور آنکه

1- 224. تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 215، ج 2، ص 46.

سپاهیان ازمیدان جنگ نگریزند و بیشتر درکارزار پایداری کنند زنانی از خود را نیز همراه برده بودند دراین جنگ جبیربن مطعم را غلامی بود حبشی به نام وحشی که زوبین خود را چون حبشیان می افکند و کم بود که خطاکند، به اوگفت توهم همراه این سپاه رهسپار شو تا اگر حمزه عموی محمّد را به جای عموی من طعیمه بن عدی کشتی تو را آزاد کنم و هند دختر عتبه و زن ابوسفیان نیز چون اورا دید همین سفارش را کرد و به اوگفت هان ای ابادسمه (به فتح سین یا به نقل سیره ابن هشام به سکون سین) شفاده وشفاخواه. قریش بااین ترتیب به سوی مدینه رهسپار شدند و در پای کوه عینین درمقابل مدینه فرود آمدند عباس عموی پیامبر توسط نامه ای که نوشت رسول خداصلی الله علیه وآله را از تصمیم قریش و هرپیش آمدی که درمکّه اتفاق افتاده بود با خبر ساخت و رسول خداصلی الله علیه وآله هم سعدبن ربیع را از نامه عمویش آگاه ساخت و منافقان و یهود مدینه به شایعه سازی وتحریک و تشویش مردم پرداختند و بدینسان خبر قریش درمدینه انتشار یافت رسول خداصلی الله علیه وآله دو نفر از اصحاب خود (انس و مؤنس پسران فضاله از بنی ظفر) را درشب پنجشنبه پنجم ماه شوال به منظور تحقیق وبررسی وضع دشمن بیرون فرستاد و حباب بن منذر را نیز فرستاد تابه میان سپاهیان دشمن رفته و شماره آنها را تخمین زند و اطلاعاتی برای رسول خداصلی الله علیه وآله بیاورد. درجمعه ششم شوّال، اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله در این شب، مدینه را پاسبانی کردند و سعدبن معاذ و اسید بن حضیر و سعد بن عباده با عده ای مسلح تا بامداد در مسجد و بر در خانه رسول خداصلی الله علیه وآله به پاسبانی ایستادند. پیامبرصلی الله علیه وآله در همین شب خوابی دید که در اثر آن خوش نداشت از مدینه بیرون رود و در این باب با اصحاب خود مشورت کرد و گفت اگر مصلحت بدانید در مدینه می مانیم و دشمن را در همان جا که فرود آمده

است رها می کنیم تا اگر همان جا بمانند به زحمت باشند و اگر به مدینه هجوم آورند با آنان نبرد کنیم بزرگان مهاجر و انصار نیز موافق این رأی گشتند ولی جوانانی که در بدر شرکت نکرده بودند به شوق شهادت با این رأی مخالفت کردند و گفتند ای رسول خداصلی الله علیه وآله ما را بر سر دشمن ببر تا گمان نکنند که ترسیده ایم و از ناتوانی و زبونی در شهر مانده ایم با اصرار این جوانان، در نهایت اصحاب و رسول خداصلی الله علیه وآله تصمیم به حرکت گرفتند و در همان روز جمعه پس از آنکه بعد از نماز جمعه اصحاب خود را در صورتی که شکیبایی ورزند وعده نصرت داد با هزار نفر از اصحاب از مدینه بیرون آمد و خود بر اسبی سوار بود و نیزه ای به دست داشت. در میان مسلمانان صد نفر زره پوش بود و سعد بن معاذ و سعد بن عباده که هرکدام زره پوش بودند، پیش روی رسول خداصلی الله علیه وآله می رفتند. عبداللَّه بن ابی بن سلول که ظاهراً مخالف بیرون رفتن از مدینه بود، نفاق در وی ریشه دوانده بود، در محل شوط میان مدینه و اُحُد با یک سوم مردم به مدینه بازگشت و گفت: پیامبر حرف جوانان را شنید و گفتار ما را ناشنیده گرفت. ای مردم! ما نمی دانیم که باید برای چه خود را به کشتن دهیم؟ عبداللَّه بن عمرو بن حزام در پی ایشان شتافت و گفت: ای مردم! از خدا بترسید و در چنین موقعی پیامبر خود را تنها نگذارید. آنان گفتند اگر می دانستیم جنگی هست شما را تنها نمی گذاشتیم ولی می دانیم که جنگی روی نخواهد داد. قبیله بنی حارثه بن نبیت از اوس و قبیله بنی سلمه بن جُشَم بن خزرج نیز سست شدند و خواستند بازگردند که خداوند استوارشان داشت(1) پیامبر در منزل شیخان داد و فریادی شنید. پرسید: که این چیست؟ گفتند یهودیان هم پیمان عبداللَّه بن ابی هستند. فرمود: در جنگ با مشرکان از مشرکان کمک

1- 225. آل عمران آیه 122.

نخواهید در همین منزل رسول خدا پسران کمتر از 15 سال یعنی اسامه بن زید، عبداللّه بن عمر، زید بن ثابت، براء بن عازب و عمرو بن حزم و اسید بن ظهیر و عرابه بن اوس و زید بن ارقم و نعمان بن بشیر و سعدبن حبته و ابوسعید خدری را به مدینه بازگرداند مگر سمره بن جندب فزازی و رافع بن خدیج را. چراکه رافع تیرانداز خوبی بود و در مورد سمره به او گفته شد که می تواند با رافع کشتی بگیرد و او را به زمین بزند به همین جهت به او اجازه شرکت فرمود. آفتاب روز جمعه غروب کرد و بلال اذان گفت و رسول خداصلی الله علیه وآله نماز را با اصحاب خود به جای آورد و شب را در شیخان به سر برد و محمّد بن مسلمه با 50 نفر سپاه اسلامی تا بامداد شنبه نگهبانی سپاه را انجام داد. مشرکان هم متقابلاً عکرمه بن ابی جهل را به پاسداری لشکریان خود گماشتند. رسول خداصلی الله علیه وآله سحرگاه از شیخان حرکت کرد و نماز صبح را در اُحُد به جای آورد و در حالی که زره برتن داشت به صف آرایی سپاه پرداخت و کوه احد را پشت سر و مدینه را پیش رو قرار داد و کوه عینین در طرف چپ مسلمانان قرار گرفت و عبداللّه بن جبیر را با 50 نفر تیرانداز برشکاف آن گماشت و فرمود: چه پیروز باشیم و چه با شکست مواجه شویم شما باید همین جا بمانید و سواران دشمن را به وسیله تیراندازی از ما دفع کنید که از پشت سر برما هجوم نیاورند؛ اگر کشته شدیم ما را یاری ندهید و اگر غنیمت بردیم با ما مشارکت نکنید (یعنی در هر حال از محل استقرار خود تکان نخورید) متقابلاً سه هزار مرد جنگی قریش به صف ایستادند. فرماندهی جناح راست را خالدبن ولید و فرماندهی جناح چپ را عکرمه بن ابی جهل بر عهده گرفت و پرچم قریش را طلحه بن ابی طلحه عبدری به دست داشت؛ به همین

قسمت دوم

مناسبت رسول خداصلی الله علیه وآله پرچم را به دست مصعب بن عمیر عبدری داد و او تا به

شهادت رسید پرچم را پیش روی رسول خدا برافراشته داشت. رسول خداصلی الله علیه وآله در روز احد (شنبه هفتم شوال سال سوم هجرت، 32 ماه بعد از هجرت) پس از آنکه سپاه خود را منظم ساخت و صف ها را آراست پیش روی سپاه ایستاد وخطبه ای ایراد کرد که در متون تاریخ اسلام ذکر شده است.(1) آغاز جنگ چنین بود که ابو عامر عبد عمرو بن صیفی که در جاهلیت، ابو عامر راهب، لقب داشت و در اسلام، ابو عامر فاسق، لقب یافته و با50 جوان از قبیله اوس به مکّه رفته بود، قریش را وعده داد که هرگاه با مردم مدینه روبرو شدید و مرا همراه شما دیدند دو نفر هم به روی شما نخواهند ایستاد. روز احد با گروهی پیش تاخت و گفت ای گروه اوس! منم ابوعامر، گفتند ای فاسق! خدا چشمت را روشن نکند. ابو عامر با شنیدن این سخن که برخلاف انتظار او بود و او را نزد مکیان بی آبرو ساخت گفت: پس از من قبیله ام را فتنه ای رسیده است. سپس با آنان سخت جنگید و دو طرف، یکدیگر را سنگباران کردند و ابوعامر و یارانش عقب نشستند. هنگامی که دو لشکر رو به روی هم ایستادند و جنگ در گرفت؛ زنان قریش به رهبری هند همسر ابوسفیان نقش دف زدن و تصنیف خواندن پشت سرمردان سپاهی را به عهده گرفتند و از این راه آنان را بر جنگ دلیر می ساختند و کشتگان بدر را به یادشان می آوردند. پرچمداران قریش یکی پس از دیگری کشته شدند و با کشته شدن یازده نفر از ایشان زمان بیچارگی قریش فرا رسید مردان جنگی وزنان همگی رو به گریز نهادند و اگر دختر علقمه که نامش عمره بود پرچم را به دست نگرفته بود و تیراندازان مسلمین شکاف کوه را رها نمی کردند، پیروزی مسلمانان قطعی بود. حسان بن ثابت ضمن اشعار خود دراین باره می گوید:

1- 226. بحارالانوار ج 6، ص 512، شرح نهج البلاغه ج 3، ص 365، امتاع الاسماع ص 121 و 122.

فلولالواء الحارثیه اصبحوا

یباعون فی الاسواق بیع الجلائب

پس از آنکه سپاهیان قریش روبه گریز نهادند و پرچم قریش روی زمین باقی ماند، بعضی از تیراندازان مسلمین گفتند: دیگر چرااینجا بمانیم؟ خدا دشمن راشکست داد و اینک برادران شمابه جمع آوری غنیمت پرداخته اند، برویم تا ماهم با آنان شرکت کنیم. دیگران گفتند مگر فراموش کرده اید که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود ما را از پشت سرحفظ کنید وازجای خود حرکت نکنید واگرهم دیدید که ما کشته می شویم به یاری ما دست نبرید و اگر پیروز شدیم و به جمع غنیمت پرداختیم بازهم باماشرکت نکنید وفقط از پشت سرما را حفظ کنید. به هر صورت بیشتراز پنجاه نفر به میدان جمع غنیمت سرازیر شدند وجز عبداللّه بن جبیر باکمتراز ده نفر باقی نماندند پس خالدبن ولید و عکرمه بن ابی جهل برآنان حمله بردند وعبداللّه وهمراهانش پایداری کردند تا به شهادت رسیدند. گریزندگان قریش هم بادیدن پرچم که به دست عمره برداشته شده بود پیرامون آن راگرفتند و دیگر بار به جنگ پرداختند دراین میان فریادی برآمد که محمّد کشته شد و عبداللّه بن قمئه که مصعب بن عمیر را کشته بود گفت محمّد را کشتم و باد که تا آن هنگام از شرق می وزید از مغرب وزیدن گرفت و کار مسلمانان به پریشانی ودشواری کشید و مصائبی به بار آمد ودشمن به رسول خداصلی الله علیه وآله راه یافت وآن حضرت را سنگ باران کردند وعتبه بن ابی وقاص دندان پیشین رسول خداصلی الله علیه وآله را شکست و روی او را مجروح ساخت و لبش را شکافت وخون برگونه وی جاری شد و رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: چگونه رستگار می شوند قومی که روی پیامبر خود را درحالی که آنها را به خدا دعوت می کند به خون آغشته می سازند و آیه 128 سوره آل عمران درهمین باره نزول یافت. ابن هشام روایت می کند که عتبه

بن ابی وقاص دندان رسول خداصلی الله علیه وآله را شکست و لب پایین اورا مجروح ساخت و عبداللّٰه بن شهاب زهری پیشانی وی را شکافت و عبداللّٰه بن قمئه گونه اش را مجروح ساخت و دو حلقه از حلقه های کلاه خود درگونه اش فرورفت و رسول خداصلی الله علیه وآله دریکی ازگودال هایی که ابوعامر برای مسلمانان کنده بود افتاد. پس علی بن ابی طالب علیه السلام دست رسول خداصلی الله علیه وآله را گرفت و طلحه بن عبید اللّٰه اورا بلندکرد تا راست ایستاد و مالک بن سنان پدر ابوسعید خدری خون روی رسول خداصلی الله علیه وآله را مکید و فروبرد و ابوعبیده جراح بادندان خویش دوحلقه را یکی پس از دیگری از روی رسول خداصلی الله علیه وآله کشید ودرنتیجه دو دندان پیشین او افتاد. به روایت شیخ مفید ازابن مسعود، پریشانی مسلمین به جائی رسید که همگی گریختند وجزعلی بن ابی طالب کسی با رسول خداصلی الله علیه وآله باقی نماند سپس چندنفر ازجمله پیش ازهمه عاصم بن ثابت وابودجانه وسهل بن حنیف به رسول خداصلی الله علیه وآله پیوستند. به روایت طبقات علی بن ابی طالب علیه السلام آب می ریخت و فاطمه علیها السلام زخم پدر را شستشو می داد وچون خونریزی زیادتر شد فاطمه پاره حصیری راسوزاند و روی زخم گذاشت تاخون ایستاد. ابن اسحاق می نویسد که رسول خداصلی الله علیه وآله نماز ظهر روز احد را به علت زخمهائی که برداشته بود نشسته خواند و مسلمانان هم نشستند به وی اقتدا کردند پس از جنگ ابوسفیان که قصد بازگشتن به مکّه را داشت، نزدیک کوه آمد وباصدای بلند فریاد زد: جنگ و پیروزی نوبت است روزی به جای روز بدر، ای هبل سرفراز دار، رسول خداصلی الله علیه وآله گفت تا وی را پاسخ دهند وبگویند خدا برتر و بزرگوارتر است ما وشما یکسان نیستیم، کشته های ما دربهشت اند و کشته های شما در دوزخ. باز ابوسفیان گفت ما عزّی داریم وشما ندارید. و به امر رسول خداصلی الله علیه وآله درپاسخ وی گفتند خدا

مولای ماست و شما مولی ندارید. آنگاه ابوسفیان پرسید راست بگوئید که آیا ما محمّد را کشته ایم؟ به وی پاسخ دادند که نه به خداقسم اوهم اکنون سخنان تو را می شنود، آنگاه ابوسفیان فریادکرد وعده ما وشما درسال آینده در بدر. رسول خداگفت تا به وی پاسخ دادند آری وعده میان ما و شما همین باشد. ابن اسحاق می گوید شهیدان احد را 65 نفر شمرده اند(1) ابن هشام 5نفر دیگر را به عنوان تکمیل این عده افزوده است(2) ابن قتیبه می گوید: روزاحد چهار نفر از مهاجران وهفتادنفراز انصار به شهادت رسیدند(3) ابن ابی الحدید می گوید: واقدی از قول سعید بن مسیب وابوسعید خدری گفته است که تنها از انصار در احد 71 نفر به شهادت رسیدند آنگاه 4نفر از شهدای قریش رانام می برد و 6 نفر هم ازقول این وآن می افزاید و می گوید: بنابراین شهدای مسلمین در احد 81 نفر بوده اند(4) ازجمله شهداء احد، حمزه بن عبدالمطلب (سید الشهداء از مهاجران از بنی هاشم) است که به روایت ابن اسحاق ارطان بن عبد شر حبیل عبدری و نیز عثمان بن ابی طلحه از پرچمداران بنی عبدالدار و آنگاه سباع بن عبدالعزی (عمرو بن نضله) را کشت و سپس به دست وحشی غلام جبیربن مطعم به شهادت رسید و چون وحشی به مکّه برگشت به پاداش این عمل آزادشد و درروز فتح مکّه به طائف گریخت وچون فرستادگان طائف درسال نهم به مدینه آمدند تا اسلام آورند، درنظر داشت تا به شام یا یمن یا جای دیگر فرار کند اما وی را بشارت دادند که هرگاه کسی شهادت حق بر زبان راند وبه دین اسلام درآید هرکه باشد، محمّد اورا نمی کشد. پس نزد

1- 227. سیره النبی ج 75-380.
2- 228. سیره النبی ج 3، ص 80 و 81.
3- 229. معارف ص 70.
4- 230. طبقات ج 2، ص 43-42، شرح نهج البلاغه ج 3ص 400.

رسول خدارفت و بی درنگ شهادت حق برزبان راند و خود را معرفی کرد و به امر رسول خداصلی الله علیه وآله کیفیت به شهادت رساندن حمزه را به عرض رسانید. رسول خداصلی الله علیه وآله به وی فرمود: روی خود را از من پنهان دار که دیگر تورا نبینم و اوهم تا رسول خداصلی الله علیه وآله زنده بود خود را از نظر آن بزرگوار دور می داشت و پس از وفات رسول خداصلی الله علیه وآله که مسلمانان به جنگ مسیلمه می رفتند با آنان همراه شد و روز جنگ با کمک مردی از انصار مسیلمه راکشت وخودش می گفت هم بهترین مردم بعداز رسول خداصلی الله علیه وآله را کشتم وهم بدترین مردم را. ابن اسحاق می نویسد که هند و زنانی که همراه وی بودند شهدای اسلام را مثله کردند و گوش وبینی بریدند وهند از گوش وبینی مردان شهید خلخال ها وگردنبندهائی فراهم ساخت وخلخال وگردنبند وگوشواره هرچه داشت همه را به وحشی غلام جبیر بن مطعم داد و جگر حمزه را در آورد و جوید اما نتوانست فرو برد وبیرونش انداخت سپس روی سنگی بالا رفت و اشعاری درباره این انتقام جوئی گفت که درآنها به شکافتن شکم و درآوردن جگر حمزه افتخار می کند. این کارهند از یک طرف واز طرف دیگر رفتار رسول خداصلی الله علیه وآله است که بر سر کشته حمزه ایستاد وگفت هرگز به مصیبت کسی مانند تو گرفتار نخواهم شد و هرگز درهیچ مقامی سخت تر از این بر من نگذشته است. به روایت ابن اسحاق پیکر مقدس حمزه را به امر رسول خداصلی الله علیه وآله با جامه ای پوشاندند آنگاه رسول خداصلی الله علیه وآله بروی نماز گزارد و با هر کشته دیگری نیز بروی نماز گزارد تا 72 نماز بروی گزارده شد. صفیه برای دیدن برادرش حمزه آمده بود که رسول خداصلی الله علیه وآله به زبیر گفت: مادرت را بازگردان که برادرش را به این حال نبیند چون زبیر امر رسول خداصلی الله علیه وآله را به مادر گفت پاسخ داد که: چرا؟ خبر یافته ام که برادرم را مثله کرده اند اما چون درراه

خداست ما هم راضی و خشنودیم والبته برای خدا صبر خواهم کرد.زبیر گفته مادرش را به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت، صفیه اجازه یافت که بر سر کشته برادر حاضر شود و چون برادر را با آن وضع دید براو درود فرستادو گفت انالله و انّا الیه راجعون وبرای وی استغفار کرد.

رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود تا حمزه را باخواهرزاده اش عبداللَّه بن جحش (پسرامیمه دختر عبدالمطلب) که اونیز گوش وبینی بریده بودند دریک قبر به خاک سپردند. رسول خداصلی الله علیه وآله دربازگشت از احد در محله بنی عبدالاشهل وبنی ظفر شنید که زنان انصار برکشته های خود گریه و شیون می کنند؛ آن حضرت خود گریست و فرمود: لیکن حمزه را زنانی نیست که بروی گریه کنند، سعدبن معاذ و اسیدبن حضیر که این سخن را شنیدند دربازگشت به محله بنی عبدالاشهل زن هایشان را فرمودند تابروند وبرحمزه عموی رسول خداصلی الله علیه وآله سوگواری کنند. چون رسول خداصلی الله علیه وآله شنید که بردرمسجد برای حمزه گریه و شیون می کنند، فرمود: خدا رحمت تان کند برگردید که در همدردی کوتاهی نکردید. درغزوه احد اگر زنانی برای قریش و همراه ایشان جهت ترغیب به جنگ با مسلمین آمدند و دختری پرچم به زمین افتاده را برداشت و آنها را که درحال فرار بودند فراهم آورد، متقابلاً زنانی هم بودند که درجبهه اسلام ودرركاب رسول خداصلی الله علیه وآله عملاً بادشمن به نبرد پرداختند ازجمله ایشان ام عماره نسیبه (در سیره النبی به ضم نون و دراسدالغابه به فتح نون وکسرسین آمده است) دخترکعب بن عمرومازنی است که روز احد، مشکی به دوش داشت و سپاهیان اسلام را آب می داد اما چون مسلمانان شکسته شدند و رسول خداصلی الله علیه وآله درخطر قرارگرفت، به کار جنگ پرداخت وشمشیر می زد وتیراندازی می کرد و زخمهایی برداشت و چون عبداللَّه بن قمئه برای

کشتن رسول خداصلی الله علیه وآله پیش تاخت و همی گفت محمّد کجااست؟ زنده نمانم اگر اورا زنده بگذارم، همین زن ومصعب بن عمیر سرراه بروی گرفتند و دراین گیرودار عبداللّه ضربتی برشانه ام عماره زد که سال ها بعد جای آن گود و فرورفته مانده بود نوشته اند که ام عماره در روز احد دوازده زخم نیزه وشمشیر برداشت و خود و شوهرش و پسرانش عبداللّه وحبیب پسران زیدبن عاصم مازنی پیش روی رسول خداصلی الله علیه وآله ایستاده و ازوی دفاع می کردند. دیگر بار رسول خداصلی الله علیه وآله بر زنی از طائفه بنی دینار که شوهر وبرادر وپدرش به شهادت رسیده بودند عبور کرد؛ چون خبر شهادت اینان را به وی دادند گفت از رسول خداصلی الله علیه وآله چه خبر؟ گفتند: حال ایشان خوب است گفت بگذارید تا خودم اورا ببینم چون رسول خداصلی الله علیه وآله را زنده وسالم دید، گفت: بعد از آن که توسالم ماندی هرمصیبتی که روی داده باشد کوچک است. رسول خداصلی الله علیه وآله نماز مغرب را درمدینه گزارد و گفت دیگر تا فتح مکّه برای ما با مشرکین چنین روزی پیش نخواهد آمد. ابن اسحاق می نویسد که چون رسول خداصلی الله علیه وآله به خانه اش بازگشت، شمشیرش را به دختر خود فاطمه داد و گفت: دخترم این شمشیر را از خون شستشو ده، به خدا قسم که امروز بامن راستی کرد. علی ابن ابیطالب نیز همین کار را کرد ابن هشام روایت می کند که روز احد منادی ندا کرد: لاسیف الا ذوالفقار ولافتی الا علی(1) درهمین غزوه بود که رسول خداصلی الله علیه وآله به علی گفت «ان علیا منی و انا منه» همانا علی از من است و من از اویم(2) قصاید و اشعاری را شعرای مسلمین و مشرکین درباره احد گفته اند که می توان آن را درسیره

1- 231. دلائل الصدق ج 2، ص 301 ازتاریخ طبری وکامل ابن اثیر و شرح ابن ابی الحدید.

2- 232. دلائل الصدق ج 2، ص 271 - 274 از مسنداحمد، صحاح سته،مستدرک حاکم، سنن ترمذی، تاریخ طبری، ابن اثیر، ابن ابی الحدید و کنزالعمال.

النبی دید(1) به گفته ابن اسحاق 60 آیه ازسوره آل عمران درباره روز احد نزول یافته است(2) ازدیگر حوادث سال چهارم هجرت می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف - ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله باحفصه دختر عمر که قبلاً همسر خنیس بن حذاقه سهمی بود (درماه شعبان)

ب - ولادت حسین بن علی علیه السلام بنابه قول مشهور درشعبان سال سوم.

ج - ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله بازینت دختر خزیمه ام المساکین (درماه رمضان)

د - ولادت امام حسن درنیمه رمضان همین سال بنابه قول مسعودی ودیگران.

25 - سال چهارم هجرت

غزوات وسریه هایی که دراین سال اتفاق افتاد عبارت است از: سریه ابوسلمه عبداللَّه بن عبدالاسد مخزومی دراول محرم این سال، سریه عبداللَّه بن انیس انصاری سلمی جهنی قضاعی برسرسفیان بن خالد بن نبیح هذلی در عُرنه در روز دوشنبه پنجم محرم الحرام سال چهارم - سریه رجیع یا سریه مرثد بن ابی مرثد در صفر سال چهارم هجرت درماه 36 بعداز هجرت - سریه بئرمعونه در صفر این سال - سریه عمروبن امیه ضمری برای کشتن ابوسفیان - غزوه بنی نضیر درربیع الاول این سال غزوه ذات الرقاع درجمادی الاولی این سال درماه 39 بعدازهجرت - غزوه بدرالوعد دراین بین به ذکر غزوه بنی نضیر و غزوه ذات الرقاع می پردازیم. اما غزوه بنی نضیر: چنان بود که رسول خدابرای کمک خواستن از بنی نضیر به سوی ایشان همراه با ده نفر از اصحاب خویش رهسپار شد. درخواست کمک درباره پرداخت دیه آن دومردی

1- 233. ج 3ص 83-159.
2- 234. ج 3، ص 179 - 121.

بود که عمروبن امیه ضمری از بنی عامر کشته بود. بنی نضیر ابتدا گفتند به هراندازه ای که بخواهی از کمک دریغ نخواهیم کرد ولی فارغ ازاین تظاهر به ارائه کمک به رسول خدا، درباره کشتن آن حضرت به شور نشستند و گفتند این مرد را هرگز به این حال نخواهید یافت؛ چرا که رسول خداصلی الله علیه وآله در کنار دیوار ایشان نشسته بود اینان به هم می گفتند کیست برود و از بالای بام سنگی بروی اندازد و ما را آسوده کند؟ عمروبن جحاش بن کعب گفت من این خدمت را انجام می دهم. اما سلام بن مشکم گفت این کار را نکنید به خداقسم که اورا از تصمیم شما خبر می دهند و آنگاه به همین وسیله عهدی که میان ما و اواست شکسته می شود. ولی عاقبت عمرو بالای بام قلعه رفت که رسول خداصلی الله علیه وآله به وسیله وحی از تصمیم بنی نضیر خبر یافت و برخاست و چنان که پی کاری می رود راه مدینه را در پیش گرفت وچون بازنگشت اصحاب با نگرانی در جستجوی وی شدند وازمردی که ازمدینه می آمد پرسیدند و او گفت رسول خداصلی الله علیه وآله را دیدم که وارد شهر شد پس همه به مدینه بازگشتند ورسول خداصلی الله علیه وآله آنان را از مکر و فکر پلید یهودیان خبرداد؛ آنگاه اصحاب را فرمود برای جنگ باایشان آماده ورهسپار گردند. ابتدا رسول خداصلی الله علیه وآله توسط محمّدبن مسلمه به آنان پیام داد که تا 10 روز مهلت دارند که از شهر بیرون روند یهودیان درتهیه وسایل سفر بودند که منافقین مدینه مانند عبداللّٰه بن ابی و ودیعه و مالک بن ابی قوقل و سوید و داعس به بنی نضیر پیام دادند که بیرون مروید چراکه مابه حمایت شما دوهزارنفر می فرستیم ویهود بنی قریظه هم به کمک شما می آید. حُیی بن اخطب رئیس بنی نضیر باپیام منافقان مغرور شد وبه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله پیام فرستاد که ما رفتنی نیستیم هرچه می خواهی بکن. پیامبر، عبداللّٰه بن ام مکتوم را درمدینه جانشین خود قرارداد و تکبیر گویان بامسلمانان

رهسپار قلعه های بنی نضیر شد و آنان را شش روز یا پانزده روز محاصره کرد وازناحیه بنی قریظه ومنافقان هم کمکی نرسید. از بنی نضیر نزد رسول خداصلی الله علیه وآله پیام دادند که دست از ما بردار تابیرون رویم اما رسول خداصلی الله علیه وآله درپاسخ فرمود اکنون این پیشنهاد را از شما نمی پذیرم مگر آنکه بیرون بروید وجانتان درامان باشد و ازباروبنه خویش، بیش از بار شتر برنگیرید وآنچه اسلحه دارید بگذارید، بنی نضیر پذیرفته و رهسپار خیبر شدند؛ برخی هم به جانب شام رفتند. سلام بن ابی الحقیق و کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق و حیی بن اخطب ازاشراف بنی نضیر به خیبر رفتند. محمّدبن مسلمه از طرف رسول خداصلی الله علیه وآله مأمور اخراج ایشان بود. یهودیان بر600شتر سوار شدند و بارنهادند درحالی که زنانشان باجامه های حریر و دیبا و زیورهای طلادرمیان هودج ها نشسته بودند و دف ونی می زدند از بازار مدینه گذشتند. رسول خداصلی الله علیه وآله اموال یهودیان بنی نضیر را بین مهاجرین قسمت کرد و به انصار چیزی نداد؛ چراکه انصار را مخیر کرد بین گرفتن غنیمت وبقای مهاجران درخانه آنان و یا صرف نظرکردن ازغنیمت و خروج مهاجرین ازخانه آنان، که سعدبن عباده و سعد بن معاذ گفتند: ای رسول خداصلی الله علیه وآله آن را میان مهاجرین قسمت فرما و همچنان درخانه های ما بمانند دیگر مردان انصار هم یک صدا پیشنهاد آن دورا تائید کردند رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: خدایا انصار و فرزندان آنان را رحمت فرما آنگاه اموال را میان مهاجران قسمت کرد و از انصار جزسهل بن حنیف وابودجانه سماک بن خرشه را شرکت نداد وشمشیر پسرابن الحقیق رانیز به سعدبن معاذداد. صاحب طبقات می نویسد اموال بنی نضیر خالصه رسول خداصلی الله علیه وآله و ذخیره ای برای گرفتاری های او بود و خمس آن را جدا نکرد و سهمی از آن برای کسی قرارنداد اما به پاره ای از اصحاب بخشش هایی کرد و عطیه

هایی داد(1) ازطایفه بنی نضیر فقط دومرد اسلام آوردند و اموال خودرا بدست داشتند یکی یامین بن عمیر بن کعب بود ودیگری ابوسعدبن رهب نوشته اند که: رسول خداصلی الله علیه وآله به یامین بن عمیر گفت ندیدی که پسرعمویت درباره من چه تصمیمی داشت پس یامین مردی از قیس را به ده دینار (یاچند بارخرما) برآن داشت که رفت و عمروبن جحاش راکشت نوشته اند که تمام سوره حشر درباره بنی نضیر وآنچه کرده و آنچه برسرشان آمد نازل شده است. اما ابن اسحاق درباره غزوه ذات الرقاع می گوید: رسول خداصلی الله علیه وآله پس از غزوه بنی نضیر ماه ربیع الاخر وچند روزی از جمادی را در مدینه ماند و سپس به قصد بنی محارب و بنی ثعلبه ازقبیله غطفان که حسب گزارشات رسیده سپاهیانی برای جنگ بامسلمین فراهم ساخته بودند، آهنگ نجدکرد وابوذر غفاری رادرمدینه جانشین گذاشت وپیش می رفت تا درنخل فرودآمد وبه سپاهی عظیم از قبیله غطفان برخورد؛ هرچند باهم روبروشدند اما جنگی پیش نیامد و رسول خدا با همراهان خویش به سلامت بازگشت. درخصوص وجه تسمیه این غزوه به ذات الرقاع اقوالی است که درذیل می آید:

الف - برای اینکه مسلمانان دراین غزوه پرچم های پینه دار برافراشتند.

ب - به نام درختی که آنجا بود وآن را ذات الرقاع می گفتند(2)

ج - برای اینکه رسول خداصلی الله علیه وآله تامحل تجمع دشمنان در ذات الرقاع پیش رفت و آن کوهی است نزدیک نخیل میان سعدوشقره که قسمت هایی سرخ وسفید وسیاه داشت(3)

د - برای اینکه مسلمان پاهای خود راکه از پیاده روی سوده گشته بود

1- 235. الطبقات الکبری ج 2، ص 58.
2- 236. ابن هشام ج 3، ص 214.
3- 237. طبقات ج 2 ص 61.

کهنه پیچ کردند(1)

ه. - برای اینکه نماز خوف دراین غزوه مقررشد وچون نماز تکّه پاره و وصله دارشد آن را ذات الرقاع گفتند.

در خصوص نمازخوف وکیفیت آن که دراین غزوه انجام، و مقرر شده است روایات مختلف است، ابن هشام سه روایت مشتمل برسه کیفیت نقل می کند که مضمون روایت سوم این است که دسته ای در مقابل دشمن قرار می گیرند و دسته دیگر باامام رکعتی از نماز را می خوانند و رکعت دوم را بطور فرادی تمام می کنند و به جای دسته اوّل می روند سپس دسته اول آمده، آنان هم باامام رکعتی رادرک کرده و رکعت دیگر را فرادی می خوانند بطوری که هرکدام از دودسته رکعتی را باامام و رکعتی را فرادی خوانده باشند وامام هم بیش از یک نماز نخوانده باشد؛ اما روایت اول تصریح دارد که رسول خدا با هر کدام از دودسته نمازی تمام خوانده است(2) ازدیگرحوادث سال چهارم بعثت می توان موارد ذیل راشمرد:

الف - میگساری که درآغاز دعوت درمکّه درباره آن آیه 67 سوره نحل ودرمدینه آیه 219 سوره بقره وآیه 33 سوره اعراف و آیه 43 سوره نساء نازل شده بود به وسیله نزول آیه های 9 و 91 سوره مائده در ماه ربیع الاول سال چهارم صریحاً تحریم شد.

ب - ولادت حسین بن علی به قول مسعودی درمروج الذهب(3) در ماه شعبان این سال بوده است.

ج - ازدواج رسول خداصلی الله علیه وآله با امّ سلمه، هنددختر ابی امیه مخزومی درماه شوال.

ص:108

1- 238. صحیح بخاری جزء5 باب غزوه ذات الرقاع، ص 145 چاپ دارالاحیاء التراث العربی، صحیح مسلم جزء3 کتاب الجهاد والسیر ص 1449 حدیث 149 «1816»).
2- 239. آیات 101 تا 103 سوره نساء.
3- 240. ج 2ص 289.

د - وفات فاطمه دختر اسدبن هاشم ومادربزرگوار امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

و - رسول خداصلی الله علیه وآله به زید بن ثابت که پس از جنگ بدر به وسیله یکی از اسیران خواندن و نوشتن را آموخته بود، دستور داد که کتابت یهودیان رانیز بیاموزد.(1)

ه.- وفات ام المؤمنین زینب دختر خزیمه

26 - سال پنجم هجرت (سنه الاحزاب)

قسمت اول

غزوات مهم این سال عبارتند از غزوه دومه الجندل - غزوه خندق (غزوه احزاب) - غزوه بنی قریظه ویک سریه هم در ذی حجه این سال درماه 58 خ داد به نام سریه ابوعبیده بن جرّاح فهری به سیف البحز اما غزوه خندق که نام دیگر آن غزوه احزاب است، درشوّال سال پنجم وبه نقل طبقات در ذی القعده این سال(2) درماه 56 پس از هجرت واقع شد و آیات 214 سوره بقره و 26 و 27 سوره آل عمران و62-64 سوره نور و9-25 سوره احزاب درباره این غزوه است.

واقعه این غزوه به روایت ابن اسحاق ازاین قراربود که: جمعی از یهودیان ازجمله سلّام بن ابی الحقیق و حیی بن اخطب وکنانه بن ربیع بن ابی الحقیق وسلّام بن مشکم ازقبیله بنی نضیر و هوذه بن قیس و ابوعمار از قبیله وائل(3) همان کسانی که جنگ احزاب را به راه انداختند رهسپار مکّه شدند و قریش را به جنگ بارسول خداصلی الله علیه وآله فراخواندند و وعده مساعدت به قریش دادند وهم پیمان شدند که با رسول خداصلی الله علیه وآله بجنگند تا اورا ازمیان بردارند قریش به ایشان گفتند شما که اهل کتاب هستید درباره ما و محمّد

1- 241. امتاع الاسماع ص 187.
2- 242. ج 2، ص 65أ
3- 243. انسان العیون ج 2 ص 329 وامتاع الاسماع ص 216: ابوعامرراهب.

بگوئید که دین مابهتراست یا دین او؟ درجواب به قریش گفتند دین شما از دین اوبهتراست وشما از وی به حق نزدیکترید.(آیات 51-55 سوره نساء دراین باره نازل شده است) قریش از پاسخ ایشان شادمان شدند ودرجنگ بارسول خداصلی الله علیه وآله و همکاری با یهودیان نشاط یافتند وباآنان قرارهمراهی گذاشتند. سپس مردان یهود از نزد قریش بازآمده وباقبیله غطفان (از قبیله قیس بن عیلان) وقبیله بنی سلیم نیز تماس گرفتند وآنان رانیز بارشوه یک سال محصول (یایک سال خرمائی) خیبر باخود همراه ساختند؛ درنتیجه از قریش وپیروان ایشان 4000 سپاهی و 300 اسب و 1500 شتر به فرماندهی ابوسفیان بن حرب و از بنی سلیم که در الظهران به قریش ملحق شدند، 700 سپاهی به فرماندهی ابوالاعور سلمی و بنی اسدبن خزیمه بن مدرکه به فرماندهی طلحیه بن خویلد اسدی و بنی قزاره بن ذبیان بن بغیض با 1000 شتر به فرماندهی عیینه بن حضن فزاری وبنی اشجع بن ریث بن غطفان با 400 سپاهی به فرماندهی حارث بن عوف بن ابی حارثه که جمعاً ده هزار نفر بودند، فراهم آمدند (به گفته مسعودی از قریش وقبایل دیگر و بنی قریظه و بنی نضیر 24 هزار سپاهی فراهم شدند)وسه لشکر بودند و فرمانده کل، ابوسفیان بن حرب اموی بود. سواران خزاعی درفاصله چهار روز از مکّه به مدینه آمدند و رسول خداصلی الله علیه وآله را ازحرکت قریش و احزاب با خبر ساختند. رسول خداصلی الله علیه وآله با اصحاب مشورت کرد که خارج از مدینه بجنگند یادرمدینه بمانند و پیرامون شهر را خندق بکنند و یا پشت به کوه درنزدیکی مدینه آماده جنگ باشند که پیشنهاد سلمان فارسی برای کندن

خندق به تصویب رسید و رسول خداصلی الله علیه وآله سپاهیان اسلامی را که 3000 مرد بودند دردامنه کوه سلع قرارداد، چنان که کوه در پشت سرآنان واقع شد وعبداللّه بن ام مکتوم را در مدینه جانشین گذاشت و کارکندن خندق راباشتاب آغاز کرد. مسلمانان باکوشش فراوان دست بکار بودند ورسول خدانیز شخصاً کمک می کرد و بیل و کلنگ می زد و گاه توبره های خاک را به دوش می کشید. به گفته صاحب طبقات حفرخندق در 6 روز به انجام رسید(1) ویعقوبی می نویسد: رسول خدابرای هر قبیله ای اندازه ای معین کرد که تاآنجا را بکنند و برای خندق درهائی قرارداد (به قولی 8در) وازهرقبیله مردی به پاسبانی درها گماشت وزبیر بن عوام را فرمانده ایشان ساخت و اورا فرمود که اگر نبردی پیش آید نبردکنید(2) بطوری که در تشریح نقشه خندق نوشته اند، مبدأ حفر خندق دو برج شیخان واقع در قسمت شمال شرق بوده است بطوری که با ثنیه الوداع شمالی واقع در مذاد تماس پیدا کند ومرکز آن درمغرب جبل بنی عبید باشد وباز از آنجا هم بطرف کوه سلع تا مسجدالفتح پیچ بخورد، سپس طوایفی که در طرف غربی شهر سکونت داشتند به ابتکار خودشان این فاصله را تا مصلی پیش برند درآخرین قسمت جنوبی یعنی قبا که خطری نبود نیز عده ای احتیاطاً پیرامون برج های خود را خندق حفرنمودند. به استنباط برخی از نویسندگان طول خندق درحدود 5/5 کیلومتر بوده است و عرض و عمق آن هم هرچند بطور صحیح تعیین نشده ولی آن مقدار بوده است که سواره یا پیاده ای نتواند از آن بجهد یاازطرفی پایین رود و ازطرف دیگر بیرون آید. روی همین حساب حدس زده اند که عرض آن درحدود 10 متر وعمق آن 5 متر بوده است از ابن هشام نقل شده است که مسلمانان روزها به کار حفر خندق مشغول بودند و شب ها به خانه های خود باز می گشتند اما رسول خداصلی الله علیه وآله روی یکی از تپه ها چادر زده بود و شب ها نیز در همانجا

1- 244. الطبقات، ج 2 ص 67 چاپ بیروت 376 ه.
2- 245. تاریخ یعقوبی ج 2ص 50 چاپ بیروت 1379 ه.

بسر می برد و در همین محل بود که به یاد این سابقه مسجد ذباب ساخته شد. ابن اسحاق می گوید: درواقعه کندن خندق معجزاتی به ظهور پیوست که مسلمانان آنها را مشاهده کردند و درتصدیق وتحقیق نبوّت رسول خداصلی الله علیه وآله موجب عبرت آنان بود. ازجمله، ابن اسحاق می گوید: ازقول سلمان فارسی خبریافته ام که گفت درناحیه ای از خندق به کارکندن سرگرم بودم که سنگی بزرگ پیش آمد و کارمرا دشوار ساخت، رسول خداصلی الله علیه وآله که نزدیک من بود و دید که هرچه می زنم آن سنگ ازجاکنده نمی شود فرود آمد و کلنگ را ازدست من گرفت و سه بار به سنگ زد که هر بار برقی جهید گفتم ای رسول خداصلی الله علیه وآله پدرو مادرم فدای توباد این برقی که درموقع کلنگ زدن شما از این سنگ می جهید چه بود؟ گفت مگر توهم آن را دیدی؟ گفتم آری گفت خدای متعال بابرق نخستین یمن وبابرق دوم شام و مغرب زمین وبابرق سوم مشرق زمین را برای من فتح کرد(1) حیی بن اخطب نضری به تحریک ابوسفیان نزد کعب بن اسد قرظی سرور بنی قریظه (همان که ازطرف قبیله خود با رسول خداصلی الله علیه وآله قرار صلح منعقد کرده بود) رفت اما کعب بن اسد در قلعه را به روی وی بست و بین این دوسخنانی رد و بدل شد تا آنکه در نهایت کعب بن اسد پیمان خود را بارسول خداصلی الله علیه وآله شکست و از قراردادی که باهم داشتند دست کشید. رسول خداصلی الله علیه وآله بااطلاع از عهد شکنی بنی قریظه برای تحقیق حال و اتمام حجت، سعدبن معاذ سرور اوس و سعدبن عباده سرور خزرج رافرستادو خوّات بن جبیر و عبداللّه بن رواحه رانیز همراهشان کرد وفرمود بروید وتحقیق کنید که آیا بنی قریظه عهد شکسته اند که اگر چنین باشد مردم را سست نکنید و به کنایه بگویید که من بفهمم واگر به پیمان خود وفادار باشند آشکارا و در حضور مردم

1- 246. سیره ابن هشام ج 3، ص 230 - 228، چاپ مصطفی الحلبی سال 1355 ه.م.

بگویید. اینان نیز رفتند و تحقیق کردند و از پیمان شکنی بنی قریظه مطمئن شدندو به کنایه به رسول خداصلی الله علیه وآله گزارش دادند رسول خدا فرمود حسبنااللّه ونعم الوکیل(1) بیست و چند روز بود که مسلمانان ومشرکان در برابرهم ایستاده بودند و جنگی جز تیراندازی ومحاصره درکارنبود ابن اسحاق در سیره وشیخ مفید در ارشاد می نویسند وضع به همین منوال بود تاآنکه سوارانی از قریش از جمله عمرو بن عبدود که اورا باهزار سوار برابر می دانستند وعکرمه بن ابی جهل و هبیره بن ابی وهب وضراربن خطاب بن مردوس لباس جنگ پوشیدند وبراسب های خود نشستند وبنی کنانه رابرای جنگ فرا خواندند. اولین نفر که از خندق پرید عمروبن عبدود (فارس یلیل) بود او که روز بدر جنگیده و زخمی شده وازشرکت در جنگ احد بازمانده بود روز خندق برای اینکه حضور خود را نشان دهد خود را نشاندار ساخته بود وهماورد خواست. علی علیه السلام برای جنگ باوی آماده گشت؛ رسول خداصلی الله علیه وآله در این حین فرمود: «برزالایمان کله الی الشرک کله» یعنی تمام ایمان دربرابر تمام شرک ظاهر شد(2) و با هم به گفتگو پرداختند علی علیه السلام گفت: ای عمروتوبا خدا عهد کرده بودی که هیچ مردی از قریش یکی از دوکار را از تو نخواهد مگر آن که آن را از اوبپذیری، عمروگفت چنین است علی علیه السلام گفت: پس من هم اکنون تو را به سوی خدا و رسولش ودین اسلام دعوت می کنم. عمرو گفت: نیازی به آن ندارم. علی علیه السلام گفت: پس تورا دعوت می کنم که برای جنگ پیاده شوی عمرو گفت ای برادر زاده ام به خدا قسم من دوست ندارم که تورا بکشم. علی علیه السلام گفت: لیکن به خداقسم من دوست دارم که تو را بکشم. عمرو ازگفتار علی خشم گرفت وپیاده شد و اسب خود را پی کرد وبه روی آن زد و به جانب علی روی

1- 247. آل عمران آیه 173.
2- 248. دلائل الصدق، ج 2، ص 259.

آورد وبین ایشان جنگ سختی درگرفت. گویند درآغاز شمشیری هم برعلی نواخت که در سپر او جای گرفت وسپس علی علیه السلام به ضربتی اوراکشت همراهان عمرو رو به گریز نهادند وازخندق جهیدند. حسان بن ثابت درباره عکرمه بن ابی جهل که از ترس شمشیر علی نیزه خود را انداخت و گریخت اشعاری گفته است. دراین میان نوفل بن عبداللّٰه را در میان خندق دیدند که اسبش نمی تواند از خندق بیرون جهد واو را سنگباران می کردند نوفل می گفت اگر می کشید به صورتی بهترازاین بکشید یکی ازشما فرودآید تابا وی نبرد کنم علی پائین رفت و اورانیز بکشت و دیگران گریختند به روایت صاحب مواقف رسول خداصلی الله علیه وآله بعد از کشته شدن عمروبه ضربه شمشیر علی علیه السلام فرمود: «لضربه علی خیر (اوافضل) من عباده الثقلین» یعنی ضربه علی بر عمروبهتر یا افضل ازعبادت جن وانس است و به روایت حاکم درمستدرک فرمود: «لمبارزه علی لعمر وافضل من اعمال امتی الی یوم القیامه»(1) بعدازکشته شدن عمرو ونوفل وگریختن همراهانشان، مشرکین تصمیم گرفتند فردای آنروز باردیگر حمله کنند بامداد روز بعد حمله را آغاز کردند و خالدبن ولید نیز درمیان آنان بود کارجنگ چنان بسختی کشید که مسلمانان نتوانستند تاشب از جای خود به کناری روند و نماز ظهر و عصر ومغرب و عشای ایشان فوت شد تا آنکه خداوند دشمن را پراکنده ساخت و به اردوگاه خویش بازگشتند و مسلمانان هم به جایگاه رسول خداصلی الله علیه وآله بازگشتند. رسول خداصلی الله علیه وآله بلال را فرمود اذان بگوید و هریک از نمازهای چهارگانه را با اقامه ای به جای آورد و فرمود ما را از نماز وسطی بازداشتند خدا درون ها و گورهایشان را از آتش پرکند. ابن اسحاق می گویدرسول

1- 249. دلائل الصدق ج 2، ص 175 به نقل از مستدرک، ج 3، ص 32.

خداصلی الله علیه وآله و اصحاب درنگرانی و سختی بسر می بردند ودشمن از بالا و پائین آنان را درمحاصره داشت که نعیم بن مسعود بن عامر نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و گفت ای رسول خداصلی الله علیه وآله من اسلام آورده ام اما قبیله من (بنی اشجع بن ریث بن غطفان) هنوز از اسلام من بی خبرند به هرچه مصلحت می دانی مرا دستور ده. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود تودرمیان مایک مرد بیش نیستی پس تا می توانی دشمنان را از سرما دور دار (یعنی میان ایشان اختلاف بینداز تا دست از یاری و همکاری بایکدیگر بکشند)(1) نعیم بن مسعود از نزد رسول خداصلی الله علیه وآله بیرون رفت تا نزد بنی قریظه رسید و گفت: ای بنی قریظه دوستی مراباخویش می دانید گفتند راست می گویی گفت: قریش و غطفان مانند شما نیستند، این شهر سرزمین شماست واموال و فرزندان و زنان شما دراینجاهستند و نمی توانید به جای دیگری بروید، اما قریش و غطفان برای جنگ با محمّد و یاران او آمده اند و شما هم به ایشان کمک کرده اید وشهر واموال و زنان ایشان درجای دیگری است و چون شما نیستند اگر فرصتی به هم رسد کار محمّد را می سازند و اگر غیرازآن باشد به سرزمین خود باز می گردند وشما را در شهر خودتان بامحمّد رها می کنند وشما هم به تنهایی قدرت مقاومت ندارید؛ بنابراین ازهمکاری باقریش وغطفان دست بکشید مگر اینکه ازاشراف آنان به عنوان وثیقه گروگانهایی نزدشما باشند تابا اطمینان خاطر بتوانید درجنگ بامسلمانان باقریش وغطفان همکاری کنید گفتند: راست می گویی. سپس نزد قریش آمد و به ابوسفیان و همراهان وی گفت از دوستی من باخود و مخالفت من بامحمّد باخبرید. خبری دارم که به شما می گویم اما آن را نهفته دارید و مرا رسوا نکنید و آن اینکه بنی قریظه ازعهدشکنی بامحمّد پشیمان شده و نزد وی رفته اند

1- 250. سیره ابن هشام، ج 3، ص 240.

و گفته اند آیاممکن است از دوقبیله قریش و غطفان مردانی از اشرافشان را بگیریم وتحویل شما دهیم تا گردن بزنی و تا پایان جنگ باتوباشیم که بقیه را نابودکنی؟ ومحمّدهم پذیرفته

قسمت دوم

است اکنون مواظب باشید که اگر ازطرف یهود ازشما مردانی گروگان خواستند یک مرد هم به آنها تسلیم نکنید. آنگاه نزد قبیله غطفان رفت و ضمن یادآوری دوستی خود با آنان که مورد تائید ایشان قرارگرفت همان مطلبی راکه به قریش گفته بود به آنان هم گفت. ابوسفیان و رؤسای غطفان، عکرمه بن ابی جهل رابامردانی ازقریش وغطفان نزد بنی قریظه فرستادند که به آنان بگویند ما مانند شما درخانه خود نیستیم واسب وشترمان ازدست می رود پس درکارجنگ شتاب ورزید یهودیان بنی قریظه گفتند که امروز شنبه است و ما درروزشنبه دست به کاری نمی زنیم مضاف برآنکه ما با محمّد نمی جنگیم مگر مردانی به ما گروگان دهید تا موجب وثوق ماگردد چرا که می ترسیم که کار بر شما سخت شود وما را بامحمّد تنها رها کرده به شهر خود روید چون فرستادگان قریش وغطفان برگشتند وگفتار بنی قریظه را باز گفتند، قریش وغطفان گفتند: به خدا قسم که نعیم بن مسعود راست می گفت. لذا به بنی قریظه پیام دادند که به خداقسم یک مردهم به شما نمی دهیم. بنی قریظه هم باشنیدن این پیام گفتند راستی که نعیم بن مسعود راست می گفت و به قریش وغطفان پیام دادند که به خداقسم تا گروگان ندهید ما همراه شما با محمّد نمی جنگیم. و بدین ترتیب خدای متعال آنها را از یاری یکدیگر بازداشت و درشب های زمستانی بسیار سرد چنان بادی برایشان فرستاد که دیگ هایشان را برمی گرداند و خیمه هایشان را به زیر می افکند. رسول خداصلی الله علیه وآله باخبر یافتن از اختلاف وتفرقه میان احزاب، حذیفه رابرای تحقیق حال آنان فرستاد. حذیفه می گوید رفتم ودرمیان دشمن وارد شدم و دیدم

که لشگریان باد خدا، نه دیگی برای ایشان گذارده ونه آتشی و نه خیمه ای. پس ابوسفیان برخاست و گفت: ای گروه قریش هرکس بنگرد همنشین او کیست و من هم باشنیدن این سخن فوراً دست مردی را که پهلویم قرار داشت گرفتم وگفتم کیستی گفت: فلان پسر فلان. سپس ابوسفیان گفت: ای مردم قریش به خداقسم ماندن شما دراین جا صلاح نیست چرا که اسب و شترمان ازمیان رفت و بنی قریظه باما خلف وعده کرد و شدت سرما هم می بینید که باما چه می کند نه دیگ های ما روی دیگ پایه قرار می گیرد و نه آتش مابرافروخته می ماند و نه خیمه های ما در مقابل باد مقاومت دارد؛ آماده رفتن شوید که من هم رفتنی هستم سپس برخاست و شتر عقال شده خود را سوارشد و اورا چنان بزد تا برسه دست و پاایستاد وپس از ایستادن شتر عقال اورا بازکرد واگر دستور رسول خداصلی الله علیه وآله نبود که دست به کاری نزنم تا به نزد وی بازگردم می خواستم ابوسفیان را با تیری بکشم. حذیفه ادامه می دهد که هنگامی نزد رسول خدابازگشتم که خود را به قطیفه یمنی پیچیده وبه نماز ایستاده بود. پس از سلام نماز، من گزارش کارخویش را به او دادم. به گفته صاحب طبقات پس ازرفتن سپاهیان قریش، عمروبن عاص و خالدبن ولید با 200 سوار ماندند و به دنبال سپاه قریش به راه افتادند تامبادا ازطرف مسلمانان تعقیب شوند. قبیله غطفان هم با شنیدن حرکت قریش، رهسپار سرزمین های خویش شدند درغزوه احزاب 12 نفر از مسلمین شهید شدند ازجمله سعدبن معاذ که به دست حبان بن عرقه جراحت شدید یافت و سرانجام دراثرآن بعداز غزوه بنی قریظه به شهادت رسید. ازمشرکین نیز 4 نفر کشته شدند که عبارتند از: منبه بن عثمان، نوفل بن عبداللّٰه و عمروبن عبدود وحسل بن عمرو بن عبدود که به روایت ابن هشام ازابن شهاب زهری اونیز به دست علی علیه السلام کشته شد. یعقوبی

می نویسد روز خندق از مسلمانان 6 نفر و از مشرکان 8 نفر کشته شدند. (تاریخ یعقوبی ج 2 ص 51) بامداد روز 24 ذی القعده سال پنجم هجرت بود که رسول خداصلی الله علیه وآله و مسلمانان از پیرامون خندق به مدینه بازگشتند واسلحه خود را نهادند اما چون هنگام ظهر فرارسید جبرئیل فرودآمد و به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: که خداتورا می فرماید که بر سر بنی قریظه رهسپار شوی. رسول خداصلی الله علیه وآله بلال را فرمود تادرمیان مردم اعلام کند که هرکس مطیع امر خدا ورسول است باید نماز عصر را جز دربنی قریظه نخواند و این آغاز غزوه بنی قریظه است که در ماه 57 هجرت اتفاق افتاد و آیات 56 - 58 وره انفال و 26 و 27 سوره احزاب مربوط به این غزوه است .رسول خداصلی الله علیه وآله ابن ام مکتوم را در مدینه جانشین گذاشت و با سه هزار نفر ازمسلمانان که سی وشش اسب داشتند رهسپار شد و رایت را به دست علی علیه السلام داد واو را پیش فرستاد. رسول خداصلی الله علیه وآله بیست و پنج روز بنی قریظه را درمحاصره داشت تاازمحاصره به تنگ آمدند و خدا آنان را مرعوب ساخت. حیی بن اخطب هم پس از بازگشتن قریش وغطفان برای آنکه به قراری که با کعب بن اسد گذاشته بود وفاکرده باشد به قلعه بنی قریظه رفت و همراه ایشان بود. پس چون یقین کردند که رسول خداصلی الله علیه وآله دست از ایشان بر نخواهد داشت، کعب بن اسد به ایشان سه پیشنهاد ارائه کرد که هرکدام را خواستند انتخاب کنند اول آنکه از محمّد پیروی کرده و به او ایمان آورند چه آنکه اوپیامبری برحق است و همان است که نام او را در کتاب های خود یافته اند. گفتند: چنین نمی کنیم گفت: پس بیایید فرزندان وزنانمان را بکشیم وآنگاه بدون نگرانی برمحمّد بتازیم، اگر کشته شدیم دیگر نگران زن وفرزند نیستیم واگر پیروز شدیم البته زن و فرزند پیداخواهیم کرد. گفتند: این بیچارگان رابدست خود بکشیم؟ دیگر زندگی بعدازایشان چه

ارزشی دارد؟ کعب گفت: امشب که شنبه است و ممکن است محمّد ویارانش ازحمله ما آسوده خاطر باشند پس بر ایشان حمله برید، باشد که برمحمّد ویارانش شبیخون زده باشیم. گفتند: شنبه خود را تباه کنیم وکاری کنیم که گذشتگان ما جز همان ها که دراثر کردارخود مسخ شدند، نکرده اند؟ کعب گفت: معلوم می شود درمیان شما یک نفر دوراندیش وخردمند وجود ندارد. یهودیان بنی قریظه که هم پیمانان قبیله اوس بودند نزد رسول خداصلی الله علیه وآله پیام دادند که ابولبابه بن عبدالمنذر رانزد ما بفرست تا درکارخود باوی مشورت کنیم. رسول خداصلی الله علیه وآله نیز اورا فرستاد زنان و کودکان بنی قریظه با دیدن ابولبابه شروع به گریه وزاری کردند و به ابولبابه گفتند آیا تسلیم محمّد شویم؟ گفت: آری، ولی بادست خود به گلوی خود اشاره کرد (یعنی که شما را می کشد) ابوالبابه می گوید به خداقسم قدم برنداشته، دانستم که به خدا ورسول اوخیانت کرده ام، پس یکراست راه مسجد درپیش گرفت وبی آنکه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله برود خود را به یکی از ستون های مسجد بست وگفت ازاینجا بیرون نخواهم رفت تا خدا توبه ام را قبول کند به روایت ابن هشام آیه 27 سوره انفال درباره همین گناه ابولبابه نزول یافته است چون خبر ابولبابه به رسول خدا رسید فرمود اگرنزد من آمده بود، برایش طلب آمرزش می کردم اما اکنون که چنین کاری کرده است من هم با اوکاری ندارم تا خدا توبه اش را قبول کند. به روایت ابن اسحاق سحرگاه بودکه در خانه ام سلمه قبولی توبه ابولبابه به رسول خداصلی الله علیه وآله نازل شد. ام سلمه می گوید دیدم که رسول خداصلی الله علیه وآله می خندد. گفتم: خداخندانت بدارد چرا می خندی؟ گفت توبه ابوالبابه قبول شد گفتم ای رسول خداصلی الله علیه وآله اورا مژده ندهم گفت: اگر بخواهی مانعی ندارد. ام سلمه هم بردرحجره اش ایستاد و گفت: ای ابولبابه دل خوش دار که خدا توبه ات را

پذیرفت. باشنیدن این سخن مردم ریختند که اورا بازکنند. ابولبابه گفت: نه به خداقسم، تا خود پیغمبر بادست خود مرابازکند. ابولبابه همچنان ماند تا رسول خداصلی الله علیه وآله برای نماز صبح به مسجد آمد و اورا بازکرد. (1) به روایت ابن هشام ابولبابه 6 روز به ستون مسجد بسته بود وزنش درموقع هر نماز می آمد واورا برای نماز باز می کرد وسپس باز می گشت ودوباره او را می بست (همان منبع) بنی قریظه پس از مشورت با ابولبابه بالاخره بامدادان تسلیم حکم رسول خداصلی الله علیه وآله شدند و به روایت ابن هشام، علی بن ابیطالب علیه السلام درموقعی که بنی قریظه رادرمحاصره داشتند فریاد زد «ای سپاه ایمان» آنگاه او وزبیربن عوام حمله کردند و علی علیه السلام گفت: به خداقسم یاهمان چه را حمزه چشید می چشم یا قلعه ایشان را می گشایم. پس یهودیان گفتند ای محمّد به حکم سعد بن معاذ تسلیم می شویم. سعدبن معاذ هم که از جنگ خندق مجروح شده بود ورسول خداصلی الله علیه وآله اورا درمسجد خود در خیمه زنی از قبیله اسلم به نام رفیده که خود را وقف پرستاری از مجروحین و مداوای مسلمین نموده بود بستری کرده بود را آوردند؛ چون نزد رسول خداصلی الله علیه وآله رسید گفت: به عهد و میثاق خدا ملتزم هستید که آنچه حکم می کنم درباره ایشان اجراشود؟ همه مهاجر وانصار گفتند: آری. گفت: حکم من آن است که مردانشان کشته شوند واموالشان قسمت شود و فرزندان وزنانشان اسیر شوند واین داوری سعدبن معاذ پذیرفته واجرا شد روز پنجشنبه هفتم ذی حجه سال پنجم رسول خداصلی الله علیه وآله به مدینه بازگشت. درقلعه های بنی قریظه 1500 شمشیر و300 زره و 2000 نیزه و500 سپر بدست آمد ونیز خم های شرابی که همه اش بیرون ریخته شد صاحب طبقات می گوید: غنیمها راجمع آوری کردند و خمس

1- 251. سیره ابن هشام، ج 3، ص 248.

منقولات واسیران را جداکردند و رسول خداصلی الله علیه وآله آن را بدست محمیه بن جزء زبیدی سپرد و از آن بنده آزاد می کرد وبه اشخاص می بخشید وبه هرکس که می خواست خدمتگزار می داد وآنگاه 4/5 غنائم رابه مزایده فروخت وپول آن را میان مسلمانان قسمت کرد که سه هزار و هفتاد و دو سهم شد برای هر اسب دو سهم و برای هرنفر یک سهم.(1)

در بین مردان بنی قریظه که به حکم سعدگردن زده شدند، کعب بن اسد رئیس آنان و حیی بن اخطب هم قرارداشت که فرجام بدی داشت. چون حیی بن اخطب را دست بسته آوردند به رسول خدا نظر کرد و گفت: به خداقسم که نفس خودرا دردشمنی باتوملامت نکردم لیکن هرکس راخدا زبون سازد زبون می شود سپس رو به مردم کرد و گفت: ای مردم از آنچه خدا خواسته است، نگرانی نیست تقدیری است که خدا بربنی اسرائیل نوشته است. سپس نشست و اورا گردن زدند (سیره ابن هشام ج 3 ص 253) دراین بین دونفرهم بخشیده شدند: یکی عطیه قرظی بود که چون به حدبلوغ نرسیده بود آزادشد و کشته نشد و دیگری رفاعه بن سموال بود که ام منذر سلمی دختر قیس خواهر سلیط بن قیس یکی از خاله های رسول خداصلی الله علیه وآله (از طرف ما در عبدالمطلب که ازطایفه بنی النجاربود) درباره وی شفاعت کرد و از رسول خداصلی الله علیه وآله خواست که اورا به وی ببخشد رسول خداصلی الله علیه وآله اورا آزاد کرد.نام هردو نفر درعدادصحابه نوشته شده است.(2) شهدای غزوه بنی قریظه سه نفر هستند: یکی خلادبن سوید بن ثعلبه بن عمرو که زنی او را به وسیله آسیا سنگی کشت. خلاد پسری به نام سائب داشت که ازطرف معاویه حکومت یمن یافت وپسر دیگری هم به نام

1- 252. پیشین، ج 2، ص 75.
2- 253. سیره ابن هشام ج 3، ص 256 - 255 و جوامع السیره ص 196.

ابراهیم دومین نفر ابوسنان بن محصن بن حُرثان است که درروزهای محاصره بنی قریظه وفات یافت و درگورستان بنی قریظه به خاک سپرده شد.(1) و سومین نفر سعدبن معاذ است که اورا جزء شهداء خندق نام بردیم که پس ازغزوه بنی قریظه به همان زخمی که در خندق برداشته بود به شهادت رسید.

از دیگر حوادث سال پنجم هجرت دومورد ذیل قابل توجه است:

الف - ازدواج رسول خداصلي الله علیه وآله بادختر عمه خویش، زینب دختر جحش بن رئاب اسدی و اُمیمه دختر عبدالمطلب.(2)

ب - دراین سال به دستور رسول خداصلی الله علیه وآله مسابقه اسب دوانی درمدینه انجام شد (صحیح بخاری ج 3ص 61).

27 - سال ششم هجرت

قسمت اول

دراین سال که سنه الاستئناس نامیده می شود، شماره سریه ها بسیار است که به ذکر نام آنها می پردازیم. این سریه ها برای سرکوبی کسانی بودکه برضد اسلام ومسلمین عِده و عُده فراهم می ساختند و مسلمین پس از تحقیق و بررسی کامل گزارش های رسیده به تعقیب آنان می پرداختند. این سریه ها عبارتند از سریه محمّدبن مسلمه انصاری برسر قرطاء دردهم محرم سال ششم درماه 59 ازهجرت - سریه عکّاشه بن محصن به غمر درربیع الاول سال ششم درماه 61 هجری - سریه محمّدبن مسلمه به ذی القصّه درربیع الاخر سال ششم درماه 62 هجری - سریه سعدبن عباده خزرجی به غمیم در ربیع الاول سال ششم سریه ابوعبیده بن جراح به دوکوه اجأ وسلمی در ربیع الاول سال ششم - سریه ابوعبیده بن جراح به ذی القصه درربیع الاخر سال ششم درماه 62 هجری - سریه زیدبن حارثه به جموم درربیع الاخر سال ششم ماه 62 هجری سریه زیدبن حارثه به عیص درجمادی الاخر سال ششم درماه 64

1- 254. سیره ابن هشام، ج 3، ص 265.
2- 255. التنبیه والاشراف ص 217 چاپ دارالتراث.

هجری - سریه ابوبکر بن ابی قحافه به غمیم درجمادی الاول سال ششم - سریه عمر بن خطاب برسرقاره درجمادی الاولی - سریه هلال بن حارث مزنی برسربنی مالک بن فهر درجمادی الاولی سال ششم سریه بشربن سویه جهنی برسربنی حارث بن کنانه درجمادی الاولی در این سال - سریه زیدبن حارثه به طَرَف برسربنی ثعلبه درجمادی الاخر سال ششم - سریه زیدبن حارثه برحسمی برسر جذام در جمادی الاخر سال ششم - سریه اول زید بن حارثه به وادی القری برسربنی فزاره وام قرفه درماه رجب سال ششم - سریه زیدبن حارثه به مدین سریه عبدالرحمن بن عوف به دومه الجندل برسربنی کعب درشعبان سال ششم - سریه علی بن ابیطالب علیه السلام به فدک برسربنی سعدبن بکر در شعبان سال ششم -" سریه زیدبن حارثه به وادی القری برسرام قرفه در رمضان سال ششم درماه 67 هجری - سریه عبداللّٰه بن عتیک بر سر ابو رافع یهودی دررمضان سال ششم درماه 67 هجری - سریه اول عبداللّٰه بن رواحه به خیبر درماه رمضان سال ششم درماه 67 هجری - سریه دوم عبداللّٰه بن رواحه به خیبر برسر یسیربن رزام در شوال سال ششم درماه 68 هجری - سریه کرزبن جابر فهری به ذی الجدر درتعقیب مردم عرنیه درشوال سال ششم درماه 68 هجری - اما غزوات این سال عبارتند از: غزوه بنی لحیان درجمادی الاولی سال ششم درماه 64 هجری - غزوه ذی قرد (غابه وفزع نیز نامیده می شود) در جمادی الاولی سال ششم درماه 63 هجری (مسعودی وابن سعد آن را درربیع الاول سال ششم نوشته اند) - غزوه بن المصطلق (یامریسیع) در شعبان سال ششم درماه 66 هجری - غزوه حدیبیه در ذی قعده سال ششم در ماه 69 هجری. دراین مجال به جهت رعایت اختصار به ذکر غزوه بنی المصطلق و سپس غزوه حدیبیه به جهت آثار مهمی که برآن مترتب است می پردازیم.

اما غزوه بنی المصطلق یامریسیع که درشعبان سال ششم درماه شصت و ششم رخ داد.(1)،(2) به روایت ابن اسحاق چنین بود که: رسول خداصلی الله علیه وآله رهسپار جنگ باطایفه بنی المصطلق از قبیله خزاعه شد. بنی مصطلق بر سرچاهی به نام مریسیع که تا فُرع (واقع در هشت منزلی مدینه) در حدود یک روز راه فاصله داشت منزل داشتند رئیس ایشان حارث بن ابی ضرار، قبیله خود و هرکه را توانست از عرب برای جنگ بارسول خداصلی الله علیه وآله دعوت کرد و آنان نیز دعوت وی را پذیرا شدند رسول خداصلی الله علیه وآله باخبر یافتن از این تصمیم، بریده بن حصیب اسلمی را برای تحقیق فرستاد. بریده به سوی بنی مصطلق رهسپارشد با سرورشان حارث گفتگوکرد ونزد رسول خداصلی الله علیه وآله بازگشت و ضمن گزارش، صحت خبری راکه رسیده بود تائید کرد رسول خداصلی الله علیه وآله مردم را برای جنگ با بنی مصطلق فراخواند ومسلمانان بی درنگ به راه افتادند و 30 اسب (10اسب ازمهاجرین و20 اسب ازانصار) هم باخود بردند. رسول خداصلی الله علیه وآله تامریسیع پیش رفت و همانجا خیمه زد. صف های جنگ آراسته شد وپس ازساعتی تیراندازی رسول خداصلی الله علیه وآله اصحاب خود را فرمود تا همداستان حمله کردند؛ یک نفر از افراد دشمن هم نتوانست فرارکند. وچون قبل از شروع جنگ خبریافته بودند که جاسوس آنها که برای تحقیق وضع رسول خداصلی الله علیه وآله فرستاده شده کشته شده است، سخت ترسان شده و تعداد زیادی از قبایل عرب که همراه حارث بودند متفرق شدند و 10 نفر جنگیدند که همه آنها کشته شدند و دیگران نیز اسیر شدند و ازمسلمانان جزیک نفر به شهادت نرسید و آن هم هشام بن صبابه بود که بدست مردی از قبیله عباده بن صامت که او را

1- 256. مسعودی وابن سعد درشعبان سال پنجم این غزوه را ذکر کرده اند.
2- 257. التنبیه و الاشراف، ص 215 و طبقات، ج 3، ص 63.

دشمن می پنداشت به شهادت رسید. مردان و زنان و کودکان بنی مصطلق اسیر شدند و شتران و گوسفندان ایشان به غنیمت مسلمانان رفت. هنوز رسول خداصلی الله علیه وآله برسر آب مریسیع بود که نزاعی بین جهجاه بن مسعود غفاری باسنان بن وبرجهنی برسر آب در گرفت. جهنی انصار را وجهجاه مهاجران را به کمک خواست که با شروع نزاع مردانی ازمهاجر و انصار وساطت کردند و نزاع ازمیان برخاست. دراین بین عبداللّٰه بن ابی از این پیشامد سوءاستفاده کرد و درحضور جمعی از مردان قبیله خود از جمله زیدبن ارقم که جوانی نورس بودگفت: کاربه جائی رسیده که اینان درسرزمین ما و درشهرما برما برتری می جویند(چون جهجاه مهاجر، سنان انصاری را زده بود) این بلا را خود برسرخود آوردیم و بخداقسم که مثل ما و این مهاجران همان است که گفته اند سگ را فربه کن تا تورا بخورد، بخداقسم اگر به مدینه بازگردیم ما که عزیزان مدینه ایم این مهاجران زبون و بیچاره رابیرون می کنیم. زیدبن ارقم، گفتار نفاق آمیز عبداللّٰه را به رسول خداصلی الله علیه وآله گزارش داد عبداللّٰه بن ابی باخبر یافتن از از گزارش زید، نزد رسول خداصلی الله علیه وآله رفت و قسم خورد که چنان سخنانی نگفته است و چون درمیان قبیله خود بزرگ و محترم بود مردان انصار که درحضور رسول خداصلی الله علیه وآله بودند از اوطرفداری و حمایت کردند و گفتند شاید این پسر یعنی زیدبن ارقم اشتباه کرده و گفتار عبداللّٰه را درست حفظ نکرده ودرنقل آن گرفتار خبط وخطا شده است دراین حال کار زید بسیار دشوار شد و به ملامت این و آن گرفتار آمد اما خدای متعال راضی نشد که به خاطر مردی دروغگو ومنافق، نوجوانی امین و راستگو مورد ملامت وسرزنش مردم قرارگیرد ونزد رسول خداصلی الله علیه وآله شرمنده باشد؛ لذا سوره منافقون را نازل کرد و گفتار ناروای عبداللّٰه بن ابی را درآن سوره بازگفت:

ص:125

«یقولون لئن رجعنا الی المدینه لیخرجن الاعز منها الاذل» (آیه 8) یعنی می گویند به خداسوگند اگر به مدینه بازگردیم، عزیزتر ذلیل تر رااز مدینه بیرون می کند. خداوند متعال درهمان آغاز سوره به دروغگوئی منافقان گواهی داد و دروغ بودن قسم های ایشان را آشکار ساخت.درغزوه بنی مصطلق جویریه دختر حارث بن ابی ضرار رئیس بنی مصطلق درسهم ثابت بن قیس بن شماس (یا پسر عمویش) افتاد و باوی قرارگذاشت که مبلغی بدهد و آزاد شود وبرای این مبلغ وتقاضای کمک نزد رسول خدارفت و رسول خداصلی الله علیه وآله به وی کمک نمود. مبلغ را پرداخت وجویریه هم با رسول خداصلی الله علیه وآله ازدواج کرد و ازبرکت این ازدواج، مردم هم، اسراء بنی مصطلق را آزادکردند. حارث پدر جویریه هم اسلام آورد. رسول خداصلی الله علیه وآله پس از اسلام آوردن بنی مصطلق، ولیدبن عقبه بن ابی معیط را نزد ایشان فرستاد و چون شنیدند که ولید به طرف ایشان می آید سوار شدند و به استقبال وی شتافتند اما ولید از ایشان ترسید و برگشت و به رسول خداصلی الله علیه وآله

قسمت دوم

گفت: اینان می خواستند مرابکشند واز دادن زکات هم امتناع ورزیدند دراین میان نمایندگان بنی مصطلق رسیدند و گفتند: یا رسول اللّه مابه استقبال فرستاده ات آمدیم تااو را احترام کنیم و زکاتی را که نزد مااست به وی تسلیم داریم، اما او به سرعت بازگشت و بعد خبر یافتیم که گفته است مابرای جنگ بااوبیرون آمده ایم، به خداقسم که ما را چنین نظری نبوده است. آیه 6 سوره حجرات دراین باره نازل شده است آنجا که می گوید «ای کسانی که ایمان آورده اید اگر فاسقی برای شما خبری آورد آن را مورد بررسی قراردهید مباداکه ازروی نادانی (مال و جان) مردی را مورد تعرض قراردهید و آنگاه (که معلوم شود آن فاسق دروغ گفته است) برآنچه کرده اید پشیمان شوید». در غزوه بنی مصطلق پیامبر که درهرسفربه

ص:126

قرعه، یکی از زنانش را به همراه می برد، عایشه را به همراه برده بود. درمراجعت، هنگامی که رسول خداصلی الله علیه وآله نزدیک مدینه رسید درمنزلی فرود آمد و پاسی از شب را در آن منزل گذراند سپس بانگ رحیل داده شد و مردم به راه افتادند عایشه می گوید برای حاجتی بیرون رفته بودم و درگردنم گردنبندی از دانه های قیمتی ظفار (شهری است دریمن نزدیک صنعا) بود و بی آنکه متوجه شوم گردنبندم گسیخته بود و چون به اردوگاه رسیدم به فکر آن افتادم و آن را نیافتم و مردم هم آغاز رفتن کرده بودند درپی گردنبندم به همانجا که رفته بودم بازگشتم و پس از جستجو آن را یافتم در این میان مردانی که شترم را سرپرستی می کردند آمده بودند و به گمان اینکه من درکجاوه نشسته ام آن را بالای شتر بسته و به راه افتاده بودند و من هنگامی به اردوگاه بازگشتم که مردم همه رفته بودند و احدی باقی نمانده بود پس خود را به چادر خود پیچیدم ودرهمانجا دراز کشیدم ویقین داشتم که وقتی مرا ندیدنددر جستجوی من بر خواهند گشت. درهمان حال صفوان بن معطل سلمی که برای کاری از همراهی لشکر بازمانده بود برمن گذر کرد. چون مرادید بالای سر من ایستاد و چون پیش از نزول آیه حجاب مرادیده بود مراشناخت و (در مقام تعجب) گفت «انا للّه وانا الیه راجعون»، همسر رسول خداصلی الله علیه وآله است که تنها مانده است و گفت چرا عقب مانده ای؟ اما من به وی پاسخ ندادم. سپس شتری را نزدیک آورد وگفت: سوارشو وخود دورتر ایستاد من سوارشدم آنگاه صفوان نزدیک آمد و مهار شتر را گرفت و باشتاب درجستجوی اردو به راه افتاد؛ ولی نه ما به مردم رسیدیم و نه آنها از نبودنم درکجاوه باخبر شدند تابامداد فردا که اردو در منزل دیگر پیاده شدند و ماهم به همان وضعی که داشتیم رسیدیم. دروغگویان زبان به بهتان گشودند وگفتند آنچه گفتند و اردوی اسلام متشنج شد اما من به

خداقسم بی خبر بودم بعد به مدینه رسیدیم و من سخت بیمارشدم مادرم (ام رومان) ازمن نگهداری می کرد؛ می دیدیم پیامبر چون گذشته دلجویی نمی کند وازمادرم فقط می پرسد بیمار شما چطور است وبیش از این احوال پرسی نمی کرد تا اینکه خودم گفتم ای رسول خداصلی الله علیه وآله کاش اذن می دادی که به خانه مادرم می رفتم که مرا همانجا پرستاری کند فرمود مانعی ندارد پس به خانه مادرم رفتم و از آنچه مردم می گفتندبی خبر بودم تا اینکه ام مسطح دختر ابن رهم بن مطلب بن عبد مناف مرااز آن بهتان مطلع کرد و من چندان گریستم که می پنداشتم گریه جگرم را خواهد شکافت تا آنکه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود ای عایشه تو را بشارت باد که خدا بی گناهی تورا نازل کرد(1) و رسول خداصلی الله علیه وآله برای مردم آیات نازل شده را تلاوت فرمود و سپس دستور داد تا مسطح بن اثاثه وحسان بن ثابت وحمنه دختر جحش (خواهر زینب) راکه صریحاً بهتان زده بودند حدزدند. (سیره ابن هشام ج 3 ص 315) حسان بن ثابت را در ندامت و معذرت خواهی از آنچه دراین پیش آمد گفته بود، اشعاری است که ابن اسحاق آنها را نقل می کند (سیره ابن هشام ج 3ص 319).

اما غزوه حدیبیه وبیعت رضوان که در ذی قعده سال ششم و در ماه 69 هجرت واقع شد از این قراربودکه: رسول خداصلی الله علیه وآله پس ازغزوه بنی مصطلق ماه رمضان و شوال را درمدینه بود و درماه ذی قعده به قصد عمره بی آنکه جنگی درنظر داشته باشد آهنگ مکّه کرد وچون بیم آن داشت که قریش باوی بجنگند یاازورود او به مکّه جلوگیری کنند، از اصحاب وبادیه نشینان اطراف خواست تا باوی همراهی کنند. آن حضرت از مدینه رهسپار شد و شتران قربانی همراه برد و اصحاب وی نیز شتران قربانی همراه بردند

ص:128

1- 258. سوره نور، آیه های 27 - 11.

و در ذی الحلیفه محرم شد تا مردم بدانند که جنگی درکار نیست و فقط برای زیارت و تعظیم خانه کعبه رهسپار شده است و خود واصحابش سلاحی جز شمشیر درغلاف همراه نبردند. دراین سفر ازامهات مؤمنین ام سلمه همراه بوده است شماره مسلمانان 1400 یا 1800 یا1525 یا 1500 یا 1300 یا 700 نفر بوده است(1) قریش که از حرکت رسول خداصلی الله علیه وآله خبردار شدند، تصمیم گرفتند مانع ورود مسلمانان به مکّه شوند ودربلدح اردو زدند و 200 سوار به فرماندهی خالدبن ولید (یاعکرمه بن ابی جهل) تا کراع العمیم پیش فرستادند. خالدباسواران قریش چنان نزدیک شده بود که اصحاب رسول خداصلی الله علیه وآله را می دید ورسول خداصلی الله علیه وآله عبادبن بشر را فرمود تا باسواران خود پیش رود وخود با اصحاب به صف ایستاد؛ نماز ظهر را بصورت نماز خوف بجا آورد چون شب شد به اصحاب فرمود: به سمت راست حرکت کنید. تا از راهی که برثنیه المرار بگذرد و از طرف پائین مکّه به حدیبیه که درمرز حرم واقع شده بود وتامکّه نه میل فاصله داشت برسید. چون به حدیبیه رسید فرمود: فرود آئید گفتند اینجا آبی نیست دراین هنگام تیری از تیردان درآورد و به مردی از اصحاب خود به نام ناجیه بن جندب عمیر اسلمی یابراء بن عازب داد تا به یکی از آن چاه ها فرورفته وآن را درقعر چاه به زمین فروبرد؛ چنان آب چاه جوشیدن گرفت که مردم همچنان که برسرچاه نشسته بودند ظرف های خود را پرآب می کردند.(2) قریش ابتدا بدیل بن ورقاء خزاعی را به حدیبیه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستادند تا از مقصود وی از آمدن به این حدود مطلع شوند وی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و رسول خداصلی الله علیه وآله به وی گفت قصد جنگ ندارد وفقط برای

1- 259. سیره ابن هشام ج 3، ص 322، طبقات ج 2، ص 95، جوامع السیره ص 207.

2- 260. سیره ابن هشام، ج 3، ص 321 - 324، طبقات ابن سعد، ج 2 ص 95 - 96 و جوامع السیره، ص 208 غ 207.

زیارت خانه کعبه و تعظیم و تکریم آن آمده است. بدیل هم نزد قریش رفت و گزارش آنچه ازپیامبر شنیده بود را داد ولی قریش به رجال خزاعه که مسلمان ومشرکشان پیوسته خیرخواه رسول خدابودند، بدگمان شدند و مکرز بن حفص بن اخیف را پس ازمردان خزاعه نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستادند رسول خداصلی الله علیه وآله همان را که به بدیل گفته بود به مکرز هم گفت و مکرزهم گزارش آن را به قریش داد. سومین سفیر حلیس بن علقمه بود واوهم چون دونفر قبلی گزارش داد ومشاهدات خود را از اردوگاه رسول خداصلی الله علیه وآله بازگونمود ودرآخر به قریش گفت یامحمّد را درزیارت وی آزاد گذارید یامن دوستداران اورا علیه شما حرکت می دهم. گفتند آرام باشد وشتاب مکن تافکری بکنیم. چهارمین سفیر عروه بن مسعود ثقفی بود رسول خداصلی الله علیه وآله جوابی درحدود همان چه به دیگر سفیران قریش داده بود به عروه داد واورا باخبر ساخت که بمنظور جنگ نیامده است و به روایت یعقوبی گفت: ای عروه آیا خداوند راضی است که این شتران قربانی ازکعبه بازگردانده شوند؟(1) عروه هم که از شیفتگی اصحاب نسبت به رسول خداصلی الله علیه وآله به شگفت آمده بود و می دید که اگر وضو بگیرد آب وضوی او را از یکدیگر می ربایند، نزد قریش بازگشت و گفت: ای گروه قریش من به دربار خسرو ایران و قیصر روم وامپراطور حبشه رفته ام اما بخدا قسم پادشاهی را درمیان رعیتش چون محمّد درمیان اصحابش ندیده اما مردی را دیدم که هرگز دست از یاری او برنمی دارند اکنون ببینید صلاح شما در چیست.

پیامبرصلی الله علیه وآله نیز سفیرانی برای قریش فرستاد از جمله خراش بن امیه خزاعی را، تا قریش را از قصد رسول خداصلی الله علیه وآله باخبرسازد. قریش شتر خراش را کشتند و قصد کشتن خراش را کردند که با دفاع عده ای از وی، از

1- 261. تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 54.

چنگال قریش رهایی یافت ونزد رسول خداصلی الله علیه وآله بازگشت. باردوم پیامبر ابتدا عمربن خطاب را فراخواند تا گسیل دارد اما وی گفت من درمکّه کسی را ندارم که ازمن حمایت کند و برجان خود بیمناکم وعذرخواست؛ لذا پیامبر عثمان بن عفان را فراخواند و او را نزد ابوسفیان و اشراف قریش روانه ساخت. عثمان حین ورود به مکّه ابان بن سعید بن عاص را دید و در پناه وی وارد مکّه شد و پیام رسول خداصلی الله علیه وآله را به ابوسفیان و اشراف قریش ابلاغ کرد. قریش عثمان را نزد خود نگهداشتند ودرمیان مسلمانان شایع شد که اورا کشته اند. رسول خداصلی الله علیه وآله گفت ازاینجا نمی رویم تا با قریش بجنگیم سپس اصحاب را برای بیعت فراخواند این بیعت درزیر درختی به انجام رسید و چنان که گفته اند رسول خداصلی الله علیه وآله از آنان تا پای جان بیعت گرفت واصحاب همداستان بیعت کردند و کسی از بیعت تخلف نورزید مگر جدّبن قیس از بنی سلمه که بعدها ازشرم این تخلف خود را مدام ازمردم پنهان می داشت . درجریان بیعت رضوان یا پس ازانجام آن خبر رسید که عثمان زنده است و شایعه کشته شدن وی کذب بوده است. مقارن این جریان بود که قریش سهیل بن عمرو را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستادند و به اوگفتند نزد محمّد برو وباوی قرار صلحی منعقد ساز اما قرارداد صلح جزبرآن نباشد که امسال بازگردد واز ورود به مکّه صرفنظر نماید چه ما به خدا قسم هرگز تن به این نخواهیم داد که عرب بگوید محمّد به زور وارد مکّه شد. سهیل نزد رسول خداصلی الله علیه وآله رفت و قرار صلح به انجام رسید و جز نوشتن صلحنامه چیزی نمانده بود که عمر به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: مگر پیامبر خدانیستی؟ گفت: آری. گفت: مگر ما مسلمان نیستیم؟ گفت: آری. گفت: مگر اینان مشرک نیستند؟ گفت: آری. گفت: پس چرا تن به خواری دهیم؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: من بنده خدا و پیامبر اویم وهرگز امر وی را

مخالفت نخواهم کرد و او هم هرگز مرا وا نخواهد گذاشت. سپس رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را فراخواند و گفت بنویس بسم اللّٰه الرحمن الرحیم سهیل بن عمر گفت این را نمی شناسم بنویس بسمک اللهمّ رسول خداصلی الله علیه وآله گفت بنویس بسمک اللهمّ پس علی همچنان نوشت آنگاه رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود بنویس هذا ما صالح علیه محمّد رسول اللّٰه «سهیل بن عمرو». سهیل گفت اگر گواهی می دادم که پیامبر خدائی باتوجنگ نمی کردم؛ پس نام خود و پدرت را بنویس. رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: بنویس این چیزی است که محمّدبن عبداللّٰه باسهیل بن عمرو برآن قرار صلح منعقد ساخت وتوافق کردند که 10سال جنگ درمیان مردم متوقف باشد و مردم دراین 10 سال درامان باشند و دست از یکدیگر

قسمت سوم

بردارند صاحب بحار می گوید: هرکس از اصحاب محمّدبرای حج و یاعمره یا تجارت به مکّه رود جان ومالش درامان باشد و هرکس ازقریش دررفتن به مصر یاشام ازمدینه عبور کند جان ومالش درامان باشد(1) وهرکس از قریش بدون اذن ولی خود نزد محمّد برود او را به ایشان بازگرداند و هرکس از همراهان محمّد نزد قریش رود او را بدو بازنگردانند دراینجا مسلمانان برآشفتند و زیربار نرفتند. اما رسول خداصلی الله علیه وآله گفت اگر ازماکسی نزد مشرکین رود خدا دورش کند و اگر از آنها کسی نزد ما آید و خدا اسلام قلبی اورا بداند برای او فرجی قرارخواهدداد. ومیان ما قرارمتارکه و مسالمت است و نه دزدی خواهد بود و نه خیانت و هرکس بخواهد هم پیمان محمّد شود بشود و هرکس بخواهد با قریش هم پیمان شود بشود. دراینجا بود که خزاعه گفتند ما هم پیمان محمّدیم و بنی بکر گفتند ماهم پیمان قریشیم - دیگر آنکه امسال از نزد ما بازگردی و وارد مکّه نشوی درسال آینده ما از مکّه بیرون خواهیم

1- 262. بحارالانوار ج 2، ص 333 چاپ علوی وآخوندی.

رفت تا بااصحاب خود به شهر درآئی و سه روز در مکّه اقامت کنی به شرط آنکه جز شمشیرهای درنیام سلاحی همراه نداشته باشید.(1) به روایت بحار از ابن اسحاق علی علیه السلام را مشکل بود که نام رسول خداصلی الله علیه وآله را جزباعنوان رسول اللّٰه بنویسد پس رسول خداصلی الله علیه وآله به اوگفت توهم با چنین مشکلی روبرو خواهی شد وناچار به آن تن خواهی داد(2) پس از قرارداد صلح رسول خداصلی الله علیه وآله که در خارج از حرم اردو زده بود نمازش را درحرم به جا آورد وسپس برخاست وقربانی کرد و سپس نشست و سرتراشید و ازاحرام بیرون آمد و اصحاب هم چنین کردند. رسول خداصلی الله علیه وآله از حدیبیه به طرف مدینه رهسپار شد ودرمیان مکّه و مدینه سوره فتح نازل گردید که درآیه 10 این سوره خداوند متعال چنین فرموده است: «کسانی که باتوبیعت می کنند جزآن نیست که باخدا بیعت می کنند. دست خدا است که بالای دست آنها است پس هرکس که پیمان شکنی کند به زیان خود پیمان شکنی می کند و هرکس که به آنچه خدابروی عهد گرفته است وفادار بماند خدا به زودی اورا اجری عظیم عنایت خواهدنمود». وخداوند متعال درآیات 11 و 15و 16 درمورد آن دسته از اعرابی که از همراهی بارسول خداصلی الله علیه وآله تخلف ورزیدند مطالبی را فرموده است و درآیه 6 رضایت خود را از کسانی که زیر درخت با پیامبرصلی الله علیه وآله بیعت کرده اند را اعلام نموده است.

در سال ششم هجری عمروبن عاص و خالد بن ولید اسلام آوردند عمرو می گوید من و خالد باهم وارد مدینه شدیم و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدیم خالد پیش ازمن جلورفت واسلام آورد و بیعت کرد سپس من رفتم و گفتم ای رسول خداصلی الله علیه وآله باتو بیعت می کنم که گناهان گذشته من

1- 263. سیره ابن هشام، ج 3 ص 331 - 333.
2- 264. بحارالانوار، ج 2، ص 325 چاپ علوی وآخوندی.

آمرزیده شود وآینده را توجه نداشتم که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود ای عمرو بیعت کن که اسلام آنچه راپیش از آن بوده است می برد وهجرت هم آنچه را پیش از آن بوده است می برد.

با قرارداد صلح دهساله حدیبیه تاحدی مسلمانان مدینه از تجاوز و تعرض راهزنان قریش که از راه وادی القری به شام و نواحی شمال عربستان رفت و آمد می کردند، آسوده خاطر شدند و رسول خداصلی الله علیه وآله را فرصتی بدست آمد که پادشاهان و زمامداران عربستان و کشورهای مجاور عربستان را بسوی اسلام دعوت کند و ازاصحاب خود کسانی را به سفارت نزد آنان فرستاد. به روایت صاحب طبقات به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتند که پادشاهان نامه های مهرنشده را نمی خوانند پس فرمود انگشتری از نگین نقره ساخته شد و روی نگین آن درسه سطر محمّد رسول اللَّه را نقش کردند بطوری که کلمه اللَّه دربالا و کلمه رسول دروسط و کلمه محمّد درسطر پایین قرارگرفته بود و از پائین به بالا خوانده می شد محمّد رسول اللَّه آنگاه نامه های پادشاهان عربستان و کشورهای مجاور راباآن مهر می کرد ابن اسحاق نام سفرای رسول خداصلی الله علیه وآله و زمامدارانی راکه به آنان نامه نوشته شد را به این ترتیب ذکر می کند:

1 - دحیه بن خلیفه کلبی را نزد قیصر پادشاه روم فرستاد.

2 - عبداللَّه بن حذافه سهمی را نزد خسرو پرویز پادشاه ایران فرستاد.

3 - عمروبن امیه ضمری را نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستاد.

4 - حاطب بن ابی بلتعه را نزد مقوقس پادشاه اسکندریه فرستاد.

5 - عمروبن عاص سهمی را نزد جیفر وعیاذ ازدی پسران جُلُندی پادشاه عمان فرستاد.

6 - سلیط بن عمرو را نزد ثمامه بن اثال حنفی وهوذه بن علی حنفی پادشاه یمامه فرستاد.

7 - علاء بن خضری را نزد منذربن ساوی عبدی پادشاه بحرین فرستاد.

8 - شجاع بن وهب اسدی را نزد حارث بن ابی شمر غسانی پادشاه تخوم شام فرستاد.

و به روایت ابن هشام شجاع را نزد جبله بن ایهم غسانی پادشاه تخوم شام فرستاد و مهاجربن ابی امیه مخزومی رانزد حارث بن عبدکلال حمیری پادشاه یمن فرستاد و به روایت یعقوبی جریربن عبداللّٰه بجلی را نزد ذوالکلاع حمیری و عماربن یاسر را نزد ایهم بن نعمان غسانی وخالدبن ولید را نزد دیان وبنی قنان فرستاد و به روایت جوامع السیره معاذبن جبل را نزد جمله اهل یمن فرستاد(1) این نامه ها که به گفته یعقوبی 12 نامه وبه تحقیق بعضی از معاصرین 26 نامه بوده است. دریک سال فرستاده نشد بلکه ازاواخر سال ششم تا وفات رسول خداصلی الله علیه وآله تدریجاً ارسال شده است؛ اما نامه های پادشاهان بزرگ در ذی الحجه سال ششم یامحرم سال هفتم فرستاده شده و به تصریح صاحب طبقات دریک روز ازمحرم سال هفتم شش سفیر با شش نامه ازمدینه رهسپار شدند که شامل نامه های نجاشی، قیصر روم، خسروایران، شاه اسکندریه، حارث بن ابی شمر و هوذه بن علی بود. (طبقات ج 1ص 258 262) ظاهر روایت ابن حزم در جوامع السیره آن است که پیش از فتح درسال هشتم وپس از حدیبیه در سال ششم ده نامه بوده است شش نامه ای که درطبقات گفته است و نامه جیفر و عیاذ ازدی پسران جلندی و نامه منذربن ساوی عبدی و نامه عبدکلال حمیری ونامه اهل یمن (جوامع السیره ص 29-30 لیکن به جای

1- 265. سیره ابن هشام، ج 4 ص 254-255 وتاریخ یعقوبی، ج 2 ص 78 و جوامع السیره، ص 30.

عبدکلال، عبدالملک آورده است) ابن حزم می نویسد پادشاهانی که رسول خداصلی الله علیه وآله آنان را به دین اسلام دعوت کرد، همه اسلام آوردند به جز قیصر که می خواست اسلام آورد اما از رومیان ترسید و اسلام نیاورد ومقوقس که نزدیک به قبول اسلام بود و هدیه هایی هم تقدیم داشت. به تصریح یعقوبی مضمون نامه هایی که با سفیران خود برای سران و پادشاهان نوشت همان بود که به خسرو ایران و قیصر روم نوشت. نامه قیصر روم به این مضمون نوشته شد:

به نام خدای بخشاینده مهربان، ازمحمّد پیامبرخدا به قیصر بزرگ روم، سلام برکسی باد که هدایت را پیروی کند. اکنون تورا به سوی اسلام دعوت می کنم پس دین اسلام را بپذیر ومسلمان شو تا سلامت بمانی و خدای هم دوبار اجرت دهد (تاریخ یعقوبی ج 2 ص 78) آنگاه آیه ای ازقرآن را نوشت که اورا دستور می دهد تااهل کتاب را به توحید خالص و دوری از هرگونه شرک دعوت کند ومضمون آیه این است: «بگو ای اهل کتاب بیایید تا ما و شمابی هیچ تفاوتی یک سخن را بگوییم وبپذیریم وترویج نمائیم این که جزخدا را پرستش نکنیم و چیزی راشریک وی قرارندهیم وبعضی از ما بعضی را درمقابل خدا به سروری نگیریم پس اگر روی گردان شدند بگوئید گواه باشید که ما مسلمانیم». آنگاه درذیل نامه نوشته شده است: پس اگر روی گردان شدی البته گناه کشاورزان بر توخواهدبود. به روایت تاریخ الامم قیصر به یکی از دانشمندان مسیحی نامه ای نوشت و موضوع نامه رسول خداصلی الله علیه وآله را باوی درمیان گذاشت اوهم درپاسخ قیصر نوشت که، محمّد بن عبداللّٰه همان پیامبر موعودی است که انتظار اورا می بریم پس او را تصدیق کن و از وی پیروی نما (تاریخ الامم ج 2ص 1566 چاپ اروپا). درآخر نامه ای که به خسرو پرویز نوشته شده بود آمده بود اسلام بیاور تا

سلامت بمانی پس اگر امتناع ورزی گناه مجوس برتو خواهدبود. بیشتر مورخان نوشته اند: که خسرو ایران نامه پیامبر را پاره کرد(1) آنگاه مقداری خاک برای رسول خداصلی الله علیه وآله فرستاد(2) رسول خدافرمود: چنان که نامه ام را پاره کرد خدای پادشاهیش را پاره کند و خاکی هم که برای من فرستاده نشان آن است که به زودی شما مسلمانان کشور وی را مالک می شوید. درکتاب طبقات آمده است که چون رسول خداصلی الله علیه وآله خبریافت که خسرو نامه اش را پاره کرده است گفت: خدا پادشاهیش را پاره پاره سازد و خسرو به باذان عامل خود دریمن نوشت که ازطرف خود دومرد دلیر نزد این مردی که در حجاز است بفرست تا خبر وی را برای من بیاورند؛ در پاره ای مآخذ مثل انسان العیون (ج 3 ص 247) آمده است: تا اورا نزد من بیاورند. باذان قهرمان خود را بامردی دیگر فرستاد وهمراه آن دو نامه ای هم نوشت تابه مدینه آمدند و نامه باذان را به رسو ل خداصلی الله علیه وآله دادند. رسول خداصلی الله علیه وآله لبخند زد و آن دورا در حالی که به لرزه افتاده بودند به اسلام دعوت کرد و فرمود امروز بروید و فردا نزد من بیائید تا تصمیم خود را به شما بگویم. فردا که آمدند به آن دو گفت: به امیر خود (باذان) بگوئید که پروردگار من دیشب هفت ساعت از شب گذشته (شب سه شنبه دهم ماه جمادی الاولی سال هفتم هجرت) شیرویه پسر خسروپرویز رابروی مسلط ساخت واورا کشت. فرستادگان باذان بااین خبر نزد وی بازگشتند واوخود ودیگر ایرانی زادگانی که دریمن بودند به دین اسلام درآمدند ابن اسحاق نیز می نویسد: پس از آنکه ابرهه هلاک شد پسرش یکسوم بن ابرهه به پادشاهی یمن

1- 266. کامل ابن اثیر، ج 2، ص 213 و طبقات ابن سعد ج 1 ص 260؛ و سیره حلبیه، ج 3، ص 247 و تاریخ یعقوبی، ج 2 ص 77.
2- 267. مناقب ابن شهر آشوب، ج 1، ص 70، چاپ نجف، 1376 ه.؛ و بحارالانوار، ج 381، 20 چاپ علوی و آخوندی.

رسید و چون یکسوم بن ابرهه نیز هلاک شد برادرش مسروق بن ابرهه پادشاه یمن شد و چون گرفتاری اهل یمن به درازا کشید سیف بن ذی یزن حمیری نزد قیصر پادشاه روم رفت و از وی خواست درکار یمن دخالت کند و آن را از دست حبشیان بیرون آورد و خود برآن حکومت کند. اما قیصر به شکایت وی ترتیب اثر نداد سیف نزد نعمان بن منذر رفت که درسرزمین حیره و مضافات آن از عراق دست نشانده خسرو بود وازحبشیان نزد وی شکایت کرد. نعمان گفت همه ساله نزد خسرو می روم همین جا بمان تا وقت آن برسد باهم به ایران رهسپار شویم. سیف با نعمان نزد خسرو ایران رفت و خواسته خود را به عرض رساند خسرو پس از مشورت با وزیران خود 800 مرد زندانی را همراه وی ساخت و مردی رابه نام وهرز بر آنان فرماندهی بخشید و در 8 کشتی رهسپار یمن شدند دو کشتی غرق شد و شش کشتی دیگر به ساحل یمن رسید و پس از جنگی که روی داد مسروق کشته شد وفرمانده ایرانی به شهر صنعا درآمد و باایرانیان دریمن اقامت گزیدند وایرانی زادگانی که امروز (یعنی درزمان ابن اسحاق که نیمه اول قرن دوم بوده است) دریمن اقامت دارند از فرزندان همان سپاه می باشند. حکمروایی حبشه از روز ورود ارباط به یمن تا کشته شدن مسروق بن ابرهه وبیرون راندن ایشان 72 سال طول کشید که چهارنفر حبشی: ارباط، ابرهه، یکسوم بن ابرهه ومسروق بن ابرهه به ترتیب حکومت کردند سپس وهرز بمرد و خسرو پسرش مرزبان بن وهرز را به حکومت یمن منصوب کرد و پس از مرگ وی تَینُجان بن مرزبان وپس از مرگ وی پسرش بر یمن حکومت یافتند. پس خسرو پسر تینجان را از کاربرکنار کرد و باذان را برسرکارآورد و باذان همچنان برسرکار بود تا خداوند محمّدصلی الله علیه وآله را مبعوث کرد (سیره ابن هشام ج 1ص 63-71) خسرو به

باذان نوشت خبریافته ام که مردی از قریش درمکّه سربلند کرده و خود را پیامبر می پندارد توخود نزد وی رهسپار شو و اورا به توبه دعوت کن، اگر توبه کرد چه بهتر و الا سرش را برای من بفرست باذان هم نامه خسرو را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستاد رسول خداصلی الله علیه وآله درپاسخ وی نوشت خدا مرا وعده داده است که خسرو درفلان روز از فلان ماه کشته می شود چون نامه رسول خداصلی الله علیه وآله به باذان رسید تأمل کرد تاببیند چه می شود وباخودگفت اگر پیامبر باشد آنچه گفته رخ خواهدداد در همان روزی که رسول خداصلی الله علیه وآله به باذان گفته بود خسرو کشته شد و باذان هم خبر اسلام خود ودیگر ایرانی زادگان یمن را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستاد رسول خداصلی الله علیه وآله به فرستادگان باذان گفت شما از ما اهل بیت هستید وبه ما ملحق خواهیدبود. ودرهمین جابود که فرمود سلمان ازما اهل بیت است.(1) درسال ششم چند واقعه دیگر نیز رخ داد که درذیل می آید:

الف - دراین سال مردم به قحطی و خشکسالی گرفتار شدند و رسول خداصلی الله علیه وآله درماه رمضان نماز باران گزارد.

ب - درهمین سال مغیره بن شعبه اسلام آورد.

ج - دراین سال شهربُراز فرمانده پرویز بن هرمز از رومیان شکست خود و رومیان برایرانیان پیروز گشتند و درباره اینان این آیه نزول یافت که «الم * غُلِبَتِ الرُّومُ* فِی أَدْنَی الْأَرْضِ وَهُم مِّنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیغْلِبُونَ»(2)

د - نوشته اند که درهمین سال اوس بن صامت انصاری خزرجی با زنش خوله که دختر عموی اوبود ظهار کرد (یعنی به رسم جاهلیت اورا طلاق داد) و زن نزد رسول خداصلی الله علیه وآله رفت و شکایت کرد و آیات مربوط به ظهار که در اوّل سوره مجادله است، نازل شد.

1- 268. سیره ابن هشام، ج 1، ص 170 چاپ حلبی 1355 ه.م.
2- 269. سوره روم، آیه 1 - 3.

غزوات این سال عبارتند از: غزوه خیبر در محرم سال هفتم درماه هفتاد و یکم هجرت - غزوه وادی القری وسریه ها عبارتند از: سریه تربه بر سرهوازن در شعبان سال هفتم درماه هفتادوهشتم هجرت، سریه نجر (سریه بنی کلاب) در شعبان سال هفتم درماه هفتاد و هشتم هجرت، سریه بشیربن سعد (سریه فدک) برسربنی مره درشعبان این سال درماه هفتادوهشتم هجرت سریه زبیربن عوام برسربنی مره، سریه غالب بن عبداللّه لیثی به میفعه بر سر بنی عُوال و بنی عبد بن ثعلبه در رمضان سال هفتم در ماه هفتاد و نهم هجرت، سریه بشیربن سعدانصاری به یمن و جُبار در شوال این سال درماه هشتادم هجرت سریه ابن ابی العوجاء بر سر بنی سلیم درذی حجه سال هفتم درماه هشتادودوم هجرت، سریه عبداللّه بن ابی حدرد اسلمی به غابه در ذی الحجه این سال درماه هشتاد ودوم هجرت و سریه محیصه بن مسعود به ناحیه فدک در ذی الحجه سال هفتم درماه هشتادودوم هجرت.

اما غزوه خیبر: ابن اسحاق می گوید رسول خداصلی الله علیه وآله پس از بازگشت از حدیبیه، ماه ذی الحجه وچندروزی از محرم را درمدینه ماند و حج آن سال را مشرکین برگزار کردند سپس درهمان ماه محرم رهسپار خیبر شد وبه قول ابن هشام نملیه بن عبداللّه لیثی وبه قول صاحب طبقات سباع بن عرفُطه غفاری رادرمدینه جانشین گذاشت وازامهات مؤمنین ام سلمه را باخود همراه برد ورایت راکه به رنگ سفید بود به علی بن ابیطالب علیه السلام سپرد و به روایتی دیگر رایت سفیدرا به علی علیه السلام و رایتی هم به حباب بن منذر و رایتی دیگر به سعدبن عباده داد. رسول خداصلی الله علیه وآله از مدینه ابتدا رهسپار عِصر که کوهی است میان مدینه و وادی فُرع شد و درآنجا برای وی مسجدی ساخته شد؛ سپس رهسپار صَهباء گشت که میان آن وخیبر

یک مرحله است وازآنجا باسپاه خویش تا وادی رجیع پیش رفت ومیان اهل خیبر و قبیله غطفان فرود آمد تا بدین وسیله غطفانی ها را که پشتیبان اهالی خیبر بودند از کمک دادن به آنان باز دارد؛ چه اینکه قبیله غطفان پس از آن که از رسیدن رسول خداصلی الله علیه وآله به حدود خیبر خبر یافتند همداستان روبه راه نهادند تا یهودیان را علیه رسول خداصلی الله علیه وآله کمک دهند؛ اما پس از آنکه یک منزل راه پیمودند براهل وعیال و اموال خود بیمناک شدند و بازگشتند و از کمک به یهودیان منصرف شدند. درجنگ خیبر عمده کار درفتح قلاع آن بود. مورخان اسلامی را درترتیب فتح این قلاع اختلاف است و ما بدون نظر داشتن به ترتیب فتح، نام آنها را می بریم: قلعه ناعم، قلعه قموص، قلعه صعب بن معاذ، قلعه وطیح، قلعه سلالم، قلعه نطات، قلعه شقّ، قلعه نزار، قلعه کتیبه و قلعه ابی. کارفتح یکی ازقلعه های خیبر (قلعه قموص یاناعم) دشوار شد ورسول خداصلی الله علیه وآله به ترتیب دو مرد از مهاجرین ومردی از انصار را چنان که برخی از مورخین تعبیر کرده اند(1) برای فتح آن فرستاد اما فتح قلعه صورت نگرفت و رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود: لاعطین هذه الرایه غدًا رجلاً یفتح اللّه علی یدیه، یحب اللّه ورسوله و یحبه اللّه ورسولُه(2) یعنی هرآینه فردااین رایت را به مردی خواهم داد که خدا به دست وی فتح را به انجام رساند، مردی که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش هم او را دوست می دارند. بامداد فردا علی علیه السلام راخواست و درد چشم او را با آب دهان خود معالجه کرد وبه اوگفت: این رایت را بگیر و پیش رو تا خدا تورا پیروز گرداند علی علیه السلام نزدیک قلعه رفت و باآنان نبرد کرد و چون سپرش دراثر ضربت یک نفر یهودی

1- 270. امتاع الاسماع ج 1 ص 313 چاپ قاهره 1941 م.
2- 271. صحیح بخاری ج 5ص 171چاپ دارالاحیاءالتراث العربی.

ازدست وی افتاد، دری از قلعه را برداشت و سپر قرارداد و تاموقعی که فتح به انجام رسید همچنان در دست وی بود و پس از آنکه از کارجنگ فارغ شد آن را انداخت. ابورافع می گوید: من وهفت مرد دیگر هرچه خواستیم آن را ازجای بلند کنیم نتوانستیم. درجنگ خیبر عده ای اسیر وبزرگانی از یهود هم کشته شدند؛ ازجمله اسراء، صفیه دخترحی بن اخطب یهودی همسر کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق است که بعدها آزادشد وبه همسری رسول خداصلی الله علیه وآله درآمد. ازبزرگان یهود که کشته شدند یکی مرحب حمیری است که بدست امیرالمؤمنین علی علیه السلام کشته شد. دیگری اُسَیر که بدست محمّدبن مسلمه کشته شد و یاسر برادر مرحب که اورا زبیرکشت و کنانه بن ربیع که اسیر شد وگنج بنی نضیر که نزد وی سپرده شده بود به وسیله یک نفریهودی درخرابه ای بدست آمد و سپس محمّد بن مسلمه اورا به ازاء برادر خود محمودبن مسلمه کشت. (محمود بن مسلمه درفتح یکی از قلاع خیبر به شهادت رسید چه از بالای قلعه آسیا سنگی بروی انداختند که اورا بکشت) کشته های یهودیان را 93 نفر نوشته اند. یهودیان به استناد آن که درکار کشاورزی و امور مربوط به آن تبحّر داشتند و بهتر می توانستند املاک خیبر را سرپرستی کنند به رسول خداصلی الله علیه وآله پیشنهاد کردند که املاک خیبر را که غنیمت مسلمانان شده است بطور بالمناصفه به خود ایشان واگذار کند و اختیاربارسول خداصلی الله علیه وآله باشد که هرگاه بخواهد آنان را بیرون کند. این پیشنهاد را رسول خداصلی الله علیه وآله پذیرفت. فدک نیز ازطرف رسول خداصلی الله علیه وآله باهمین قرار به اهل فدک واگذار گردید و درآمد آن خالصه رسول خداصلی الله علیه وآله بود؛ چه اینکه اهل فدک بعد از سقوط قلاع خیبر، خود نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمده و ازوی خواستند باآنان نیز مانند یهودیان خیبر رفتار کند(واگذاری بطور بالمناصفه) ورسول خداصلی الله علیه وآله هم پذیرفت وکسی که

درانجام این کار واسطه شد محیصه بن مسعود از بنی حارثه بود وچون لشکری برسر فدک نرفت، خالصه رسول خداصلی الله علیه وآله گردید، (1) زینب دختر حارث وهمسر سلاّم بن مشکم گوسفندی بریان کرد و پرسید: رسول خداصلی الله علیه وآله کدام قسمت آن را دوست دارد. به اوگفتند: پاچه گوسفند را، لذا پاچه گوسفند را مسموم کرد و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آورد رسول خداصلی الله علیه وآله پاره ای از گوشت آن را در دهان گرفت امافرونبرد ازدهان انداخت و فرمود: این استخوان به من می گوید که مسموم است. بشربن براءبن معرور که همراه رسول خداصلی الله علیه وآله غذا می خورد نیز پاره ای از گوشت مسموم برگرفت وجوید و خورد و به همان جهت درگذشت. رسول خداصلی الله علیه وآله زینب را خواست از وی حقیقت حال را پرسید واوهم اعتراف کرد. پس به اوگفت چه چیز تو را به این کار وادار کرد؟ گفت: باقبیله من چنان کردی که برخودت پوشیده نیست؛ باخودگفتم اگر پادشاهی باشد ازدست وی آسوده می شوم واگر پیامبری باشد ازمسموم بودن آن خبر خواهد یافت، رسو ل خدا از وی درگذشت. ابن اسحاق روایت می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله در مرض وفات خود به ام بشر دختر براء بن معرور که برای عیادت وی آمده بود گفت ای ام بشر ازهمان خوراکی که با برادرت درخیبر خورده ام، اکنون رگ دلم قطع می شود. بدین جهت مسلمانان رسول خداصلی الله علیه وآله را علاوه برافتخار نبوت دارای مقام شهادت هم می دانستند(2) شهدای غزوه خیبر را 28 نفر ذکر کرده اند. درروز فتح خیبر بود که جعفر بن ابی طالب ازحبشه رسید ورسول خداصلی الله علیه وآله میان دو دیده اورا بوسید و اورا درآغوش کشید و گفت: نمی دانم به کدامیک از این دو پیشامد خوشحال ترم آیا به فتح خیبر یا به رسیدن جعفر؟ لازم بذکر است که رسول خداصلی الله علیه وآله عمروبن امیه

1- 272. سیره ابن هشام ج 2 ص 352.
2- 273. سیره ابن هشام ج 3ص 352-353.

ضمری را با نامه ای فرستاد و ازنجاشی خواست تا مسلمانان مانده درحبشه را به مدینه فرستد واوهم 16 مرد مسلمان را دردوکشتی به مدینه روانه ساخت آن مردان عبارتنداز:

1 - جعفرابن ابیطالب که همسرش اسماء و پسرش عبداللّٰه که درحبشه تولد یافته بود نیز همراه وی بودند.(1)

2 - خالدبن سعدبن عاص به همراه همسرش امینه ودوفرزندش سعیدبن خالد و امه دختر وی که درحبشه تولد یافته بودند نیز همراه وی بودند.

3 - عمروبن سعید بن عاص اموی.

4 - معیقیب بن ابی فاطمه.

5 - ابوموسی اشعری.

6 - اسودبن نوفل بن خویلد.

7 - جهم بن قیس عبدری که دوپسرش عمرو و خریمه نیز همراه بودند و همسرش ام حرمله درحبشه وفات یافت.

8 - عامربن ابی وقاص

9 - عتبه بن مسعود هذلی

10 - حارث بن خالدتیمی

11 - عثمان بن ربیعه جمحی

12 - محمیه بن جزء زبیدی

13 - معمربن عبداللّٰه عدوی

14 - ابوحاطب بن عمرو

15 - مالک بن ربیعه به همراه همسرش عمره

16 - حارث بن عبد قیس. زنانی هم بودند که شوهرانشان درحبشه

1- 274. جوامع السیره ص 317.

وفات یافته بودند و دراین دوکشتی به مدینه آمدند.

غنائم خیبر پس از وضع خمس، بر مبنای 1800 سهم تقسیم شد؛ برای هرمرد از 1400 مرد مجاهد یک سهم وبرای هراسب از 200 اسب دو سهم. به مردانی که در قرارصلح میان رسول خداصلی الله علیه وآله و اهالی فدک واسطه بودند ازجمله محیصه بن مسعود و به زنان پیامبر از خمس، حقی داده شد. غنائم خیبر برکسانی تقسیم شد که درحدیبیه بوده اند چه درخیبر بوده باشند و چه نبوده باشند البته ازاهل حدیبیه فقط جابربن عبداللّه انصاری در خیبر نبود و رسول خداصلی الله علیه وآله سهم اورا هم با کسانی که بوده اند برابرنهاد.(1) رسول خداصلی الله علیه وآله درروز دوشنبه ششم ذی القعده سال هفتم به جای عمره ای که در سال گذشته از وی فوت شد. باهمان عده از اصحاب که درحدیبیه شرکت داشتند به جز چند نفری که درخیبر به شهادت رسیدند ویا فوت کردند به عنوان عمره القضاء (یاعمره القضیه وعمره القصاص و غزوه القضاء وعمره الصلح) رهسپارمکّه شد و 60 شتر قربانی ونیز مقداری اسلحه از کلاه خود و زره ونیزه و 100 اسب همراه برد. چون به ذی الحلیفه رسید، اسب ها را جلوفرستاد ومحمّدبن مسلمه را برآن گماشت و چون به نزدیک مکّه رسیدند آن را دربطن یأجج به جای گذاشت و اوس بن خولی را به محافظت آن مأمور ساخت. اهل مکّه باشنیدن رسیدن رسول خداصلی الله علیه وآله مکّه را خالی گذاشتند ورسول خداصلی الله علیه وآله درحالی که بر شتر قصواء خود سواربود و مسلمانان شمشیر بسته پیرامون وی را گرفته بودند و لبیک می گفتند وعبداللّه بن رواحه مهار شتر اورا گرفته بود، وارد مکّه شد و سواره طواف کرد و حجرالاسود را با چوبدستی خود استلام کرد وپس از طواف کعبه و سعی بین صفا و مروه نزد مروه قربانی کرد و همانجا سرش را تراشید

1- 275. سیره ابن هشام ج 3، ص 263.

و مسلمانان نیز چنان کردند. سپس برخی ازاصحاب رافرمود که رهسپار بطن یأجج شوند وبه جای کسانی که به محافظت سلاح های همراه گماشته شده اند قرارگیرند تا آنها هم بیایند ومناسک عمره خود را انجام دهند رسول خداصلی الله علیه وآله سه روز درمکّه ماند، روز چهارم سهیل بن عمرو وحویطب بن عبدالعزی از طرف قریش آمدند و گفتند سه روزتمام است و برحسب قرارداد باید بیرون روید وبه این ترتیب رسول خداصلی الله علیه وآله ومسلمانان ازمکّه بیرون رفتند و فرمود که نباید تاشب احدی از مسلمانان درمکّه بماند(1) در منزل سرف رسول خداصلی الله علیه وآله بامیمونه ازدواج کرد وسپس درماه ذی الحجه وارد مدینه شد ودرباره همین سفر آیه نازل شد: «لَّقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّءْیا بِالْحَقِ ّ» تاآخر آیه(2) یعنی خداوند رویای پیامبرش راکه به تعیین به مسجدالحرام داخل خواهید شد ،بحق راست قرارداد.

29 - سال هشتم هجرت (سنه الفتح)

قسمت اول

سرایای این سال عبارتند از سریه غالب بن عبداللّه کلبی لیثی به کدیربرسربنی ملوح درصفرسال هشتم در ماه هشتادوچهارم هجرت، سریه غالب بن عبداللّه لیثی به فدک بر سر بنی مره درصفر سال هشتم درماه هشتادوچهارم هجرت، سریه کعب بن عمیر غفاری به ذاب اطلاح در ربیع الاول این سال در ماه هشتادوپنجم هجرت سریه قطبه بن عامربن حدیده به تباله برسربنی خثعم، سریه ذات السلاسل درجمادی الاخر سال هشتم درماه هشتادوهشت هجرت، سریه ابوعبیده بن جرّاح برسرجهینه در رجب سال هشتم درماه هشتادونه هجرت، سریه ابوقتاده بن ربعی انصاری به خضره برسربنی غطفان

1- 276. سیره ابن هشام ج 4، ص 12-14وطبقات ابن سعد ج 2، ص 120-123 ج البدایه والنهایه ج 4 ص 226-234،وامتاع الاسماع ج 1، ص 336-341، جوامع السیره.
2- 277. سوره فتح آیه 27.

درشعبان سال هشتم درماه نود هجرت، سریه ابوقتاده (سریه ابن ابی حدرد) به بطن اضم دراول رمضان سال هشتم درماه نودویک هجرت پیش از فتح مکّه، سریه خالدبن ولید به نخله یمانیه درماه رمضان این سال، سریه عمروبن عاص به رهاط درماه رمضان این سال - سریه سعدبن زیداشهلی به مشلّل بر سر مناه - سریه خالدبن سعیدبن عاص به عرنه دررمضان سال هشتم - سریه هشام بن عاص به یلملم دررمضان این سال - سریه غالب بن عبداللَّه برسربنی مدلج - سریه عمروبن امیه ضمری برسربنی دیل - سریه عبداللّه بن سهیل بن عمرو برسربنی محارب سریه نمیله بن عبداللَّه لیثی بر سر بنی ضمره. (این چهارسریه آخر پس از فتح مکّه است) سریه خالدبن ولید به غمیصاء برسر بنی جذیمه درشوال سال هشتم سریه ابوعامراشعری به اوطاس درشوال سال هشتم سریه طفیل بن عمرو دوسی برسرذی الکفین درشوال سال هشتم در ماه نود و دو هجرت - سریه ابوسفیان برسرطائف بعداز فتح حنین - سریه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب برای شکستن بت ها درطائف. اما غزوات این سال عبارتنداز: غزوه موته که بعضی آن راسریه ذکر کرده اند(1) درجمادی الاولی سال هشتم درماه هشتادوهفتم هجرت - غزوه فتح مکّه دررمضان سال هشتم درماه نود و یک هجرت - غزوه حنین و هوازن درشوال سال هشتم درماه نودو دوهجرت - غزوه طائف در شوال سال هشتم هجرت. اما غزوه (یا سریه موته): سبب پیش آمدن این سریه آن بود که رسول خدا، حارث بن عمیر ازدی از طایفه بنی لهب رابانامه ای نزد پادشاه بصری فرستاد وچون حارث به سرزمین موته رسید شرحبیل بن عمرو غسانی سرراه بروی گرفت و او را کشت وجز اواز سفیران رسول خداصلی الله علیه وآله کسی کشته نشده است، رسول

1- 278. طبقات ج 2، ص 128 والتنبیه والاشراف ص 230.

خداصلی الله علیه وآله هم مردم را به جهاد فراخواند ودرجرف اردو زدند و سه هزار مرد فراهم گشت. رسول خداصلی الله علیه وآله پرچمی سفید بست و آن را به زید بن حارثه داد و آنان را فرمود تا به همانجائی که حارث به شهادت رسیده است رهسپار شوند و مردم آنجا را به اسلام دعوت کنند اگرازقبول اسلام امتناع کردند، به یاری خدا با آنان بجنگند و فرمود: پس از زید اگر به شهادت رسید، جعفربن ابی طالب فرمانده باشد و اگراوهم به شهادت رسید، عبداللّه بن رواحه امیر سریه باشد. رسول خداصلی الله علیه وآله تا ثنیه الوداع اصحاب سریه را مشایعت فرمود و در آنجا ایستاد وباآنان خداحافظی کرد. مسلمانان همچنان پیش می رفتند تادرمرزهای بلقاء دریکی از آبادی های آن به نام مشارف با سپاهیان هرقل ازروم وعرب روبروشدند وچون دشمن نزدیک شد، مسلمانان خود را به قریه موته کشیدند وهمانجا روز جنگ فرارسید وصف های سپاهیان آراسته شد. فرمانده رومیان تیادوقس بطریق و فرمانده نصرانیان عرب از قبایل غسان و قضاعه ودیگران، شرحبیل بن عمرو غسّانی بود. جنگ به سختی درگرفت وزیدبن حارثه پیاده جنگ کرد تادر میان نیزه داران دشمن به شهادت رسید. سپس جعفربن ابی طالب رایت را گرفت و پیش تاخت ودرگیرودار جنگ ازاسب خویش فرود آمد و اورا پی کرد وهمچنان می جنگید و رجزی می خواند که از شوق فراوان اوبه بهشت حکایت می کرد(1) تا درسی و سه سالگی با نودو چند زخم برپیکرش به شهادت رسید. بعدازوی عبداللّه بن رواحه رایت را بدست گرفت و پیش تاخت وجهاد کرد تابه شهادت رسید. پس ازشهادت سه امیر، ثابت بن ارقم رایت را برافراشت و گفت ای مسلمانان مردی را ازمیان خود به فرماندهی برگزینید. گفتند: توخود امیر

1- 279. سیره النبی ج 3، ص 434.

باش، گفت من فرمانده نباشم، پس خالدبن ولید را به فرماندهی برگزیدند واوهم مسلمانان را به مدینه باز گرداند. دراین جنگ مالک بن زافله فرمانده رومیان به دست قطبه بن قتاده عذری کشته شد. دراعلام الوری در روایتی از ابان بن عثمان از امام صادق علیه السلام آمده است: که رسول خداصلی الله علیه وآله ابتدا جعفر را فرمانده ساخت و سپس زید و بعد از او عبداللّه بن رواحه را(1) مقریزی درامتاع الاسماع آورده است که مسلمانان درجنگ موته مختصر کالائی هم به غنیمت گرفتند ازجمله، مردی انگشتری رانزد رسول خداصلی الله علیه وآله آورد و گفت صاحب آن را درموته کشته است که رسول خداصلی الله علیه وآله انگشتری را به وی بخشید. خزیمه بن ثابت هم درآن روز مردی را کشت که خودی یاقوت نشان داشت، رسول خداصلی الله علیه وآله هم آن را به خود او بخشید و خزیمه کلاه خود را به 100 دینار بفروخت.(2)

اما سریه ذات السلاسل به نقل شیخ مفید زیرعنوان غزوه ذات الرمل که به قولی غزوه ذات السلسله هم نامیده شده است چنین بود که: روزی رسول خداصلی الله علیه وآله نشسته بود که اعرابی آمد وپیش روی وی به دوزانو نشست و گفت: آمده ام از در خیرخواهی سخنی باتودرمیان گذارم رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: خیرخواهی توچیست؟ گفت: قومی از عرب قرارگذاشته ومهیا شده اند که درمدینه برتوشبیخون زنند؛ آنگاه وضع آنان را شرح داد رسول خداصلی الله علیه وآله امیرالمؤمنین را فرمود تامردم را فرا خواند وچون فراهم شدند، بالای منبر رفت وخدا را سپاس گفت و ستایش کرد و سپس فرمود: ای مردم این دشمن خدا و دشمن شما است که به منظور شبیخون زدن برشما روی آورده است کیست که رهسپار وادی الرمل شود؟ مردی از مهاجران برخاست وگفت من می روم. رسول خداصلی الله علیه وآله 700 مرد همراه وی نمود اما

1- 280. پیشین، ص 64.
2- 281. همان، ج 1، ص 352.

این مرد پس از رسیدن به دشمن و دعوت به اسلام یاجنگ، باتهدید دشمن بازگشت و رسول خداصلی الله علیه وآله رانیز از عده وعُده دشمن بیم داد. مرد دیگری از مهاجران نیز چنان رفت وچنان بازگشت تارسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را خواست و او را مأمور فرمود و علی هم رهسپار وادی الرمل شد وسحرگاه بادشمن روبرو شد و پس ازدعوت آنان به اسلام و امتناع شدیدی که نشان دادند دست به جنگ برد و شش یاهفت نفرشان را کشت و دیگران به هزیمت رفتند و غنیمتهایی نصیب مسلمانان شد. شیخ مفید مي نويسد بسیاری از سیره نویسان ذکر کرده اند که سوره والعادیات ضبحاً درباره همین غزوه بررسول خداصلی الله علیه وآله نزول یافت و آنچه راکه علی علیه السلام انجام داده بود بیان کرد.(1) تفسیر مجمع البیان نیز نزول سوره را درباره غزوه ذات السلاسل ازامام صادق روایت کرده است و می گوید که: در حدیثی طولانی امام صادق علیه السلام فرمود: این غزوه را بدان جهت ذات السلاسل گفته اند که علی از دشمنان، برخی اسیر گرفت وبرخی را کشت و اسیرانشان را چنان شانه بست که گوئی به زنجیرها (سلاسل) بسته شده اند و چون این سوره نازل شد، رسول خداصلی الله علیه وآله درنماز صبح آن را تلاوت کرد و اصحاب پرسیدند که این سوره را نمی شناسیم پس گفت: خداعلی رابردشمنان ظفر داد و جبرئیل بشارت آن را برای من آورد و چون چندروزی گذشت، علی علیه السلام با غنیمت ها و اسیران وارد مدینه شد(2) علامه حلّی نیز درضمن آیاتی که درکتاب کشف الحق ونهج الصدق نزول آن را درباره امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است، سوره والعادیات ضبحا را زیر

1- 282. ارشاد ص 51 چاپ اصفهان 1364ه.
2- 283. مجمع البیان ج 10ص 528 چاپ اسلامیه، 1379 ه.

شماره 37 از آن آیات قرارداده است.(1) سیره نویسان سریه ذات السلاسل را به گونه ای دیگر آورده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله خبر یافت که گروهی از قبیله قضاعه فراهم گشته اند و می خواهند نسبت به مسلمانان دستبردی بزنند، عمروبن عاص را فراخواند وبرای او لوای سفید بست و رایت سیاهی نیز همراه وی ساخت و اورا با 300 مرد از مهاجر و انصار که 30 اسب داشتند روانه ساخت تابه آخرین نقاط سرزمین های بلّی وعذره و بلقین رسیدند و درآخر کار باجمعی از مشرکان برخورد کرده ومسلمانان برآنان حمله نموده ومشرکان شکست خوردند سپس عمرو راه مدینه را در پیش گرفت وعوف بن مالک اشجعی را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله فرستاد تا جریان سریه و بازگشت مسلمانان را گزارش دهد(2) بااین فرض که عمرومأمور سریه ذات السلاسل باشد، مسعودی می نویسد دراین سریه از عمرو کارهائی سرزده که آنها را ناپسند شمرده اند

قسمت دوم

ازجمله آن که درحال جنابت بامردم نمازگزارد ودیگرآن که باسردی هوا و زخم وجراحت فراوانی که داشتند از افروختن آتش که سخت بدان نیاز داشتند جلوگیری کرد(3)

اما غزوه فتح مکّه: درباره موجبات پیشامد فتح مکّه نوشته اند که پیش از اسلام مردی از بنی حضرمی از هم پیمانان بنی اسودبن رزن که نامش مالک بن عبّاد بود به قصد تجارت بیرون رفت. چون به سرزمین خزاعه رسید براوتاختند واورا کشتند ومالش را گرفتند سپس بنی بکر (از بنی کنانه) برمردی از خزاعه حمله بردند و اورا کشتند. اندکی پیش از اسلام نیزقبیله خزاعه بربنی اسودبن رزن یل سرآمد اشراف بنی کنانه

1- 284. همان ص 93.
2- 285. سیره ابن هشام ج 4، ص 272، طبقات ابن سعد ج 2، ص 131، تاریخ یعقوبی ج 2ص 75،تاریخ طبری ج 3، ص 1604 والتنبیه والاشراف ص 231 وامتاع الاسماع ص 352.
3- 286. التنبیه والاشراف ص 231 چاپ دارالتراث.

(سلمی وکلثوم و ذؤیب) هجوم بردند و درمرز حرم درعرفه آنان را کشتند. پیش آمد اسلام وبعثت وهجرت رسول خداصلی الله علیه وآله مردم را به خود مشغول ساخت و بنی بکر وبنی خزاعه نیز از یکدیگر دست برداشتند تا آن که صلح حدیبیه میان رسول خداصلی الله علیه وآله و مشرکان قریش پیش آمد ودرقرار صلح شرط شد که هرکس بخواهد درعهد وپیمان رسول خداصلی الله علیه وآله و هرکس بخواهد درعهد و پیمان قریش درآید؛ روی همین حساب بنی بکر هم پیمان قریش وبنی خزاعه هم پیمان رسول خدا شدند(1) دراین میان، انس بن زُنیم دیلی رسول خداصلی الله علیه وآله راهجوکرد و غلامی ازقبیله خزاعه هجو اورا شنیده و اورا بزد وسرش را بشکافت. فتنه میان بنی بکر ازهم پیمانان قریش و خزاعه از هم پیمانان رسول خداصلی الله علیه وآله بالا گرفت(2) هفده یا هجده ماه ازصلح حدیبیه می گذشت که طائفه بنی نفاثه ازقبیله بنی دیل درمقام آن برآمدند که به جای کشته های بنی اسودبن رزن کسانی از خزاعه را بکشند. بدین منظور نوفل بن معاویه دیلی بامردان بنی دیل آماده این کارشدند اما همه مردان بنی بکر از وی پیروی نکردند سپس ازقریش خواستند تا در این کار با مرد و اسلحه آنان را علیه خزاعه یاری دهند؛ قریش هم به آنان کمک کرد. اینان صفوان بن امیه ومکرزبن حفص بن اخیف و حویطب بن عبدالعزی و شیبه بن عثمان وسهیل بن عمرو بودند که همراه مردان بنی دیل به رهبری نوفل بن معاویه شبانه درآبگاه وَتیر بر خزاعه شبیخون زدند و بیست یابیست وسه مرد از ایشان را کشتند و خزاعی ها به مکّه پناهنده شدند و به خانه بدیل بن ورقاء خزاعی پناه بردند.(3)

قریش از این همراهی پشیمان گشت و متوجه شد که بااین کار پیمانی

1- 287. سیره ابن هشام ج 4، ص 31 طبقات ج 2، ص 134.
2- 288. امتاع الاسماع ج 1، ص 357.
3- 289. امتاع الاسماع ج 1، ص 357 چاپ قاهره 1941.

راکه بارسول خدامنعقد نموده است نقض کرده است؛ لذا درصدد یافتن راهی برای تجدید آن پیمان برآمد. دراین بین عمروبن سالم خزاعی ازبنی کعب رهسپار مدینه شد و نزد رسول خداصلی الله علیه وآله زبان به شکوه گشود و در حالی که رسول خداصلی الله علیه وآله درمسجد درمیان مردم نشسته بود ازقریش که بنی بکر را کمک داده بودند شکایت کرد و اشعاری مهیج سرود ورسول خداصلی الله علیه وآله را سوگند داد که برای یاری خزاعه وسرکوبی قریش به پاخیزد. پس ازوی بدیل بن ورقاء خزاعی هم بامردان خزاعه راهی مدینه شدند و ازهمراهی قریش بابنی بکر در هجوم به خزاعه نزد رسول خداشکایت نمودند و آنگاه به مکّه بازگشتند. ابوسفیان برای محکم ساختن پیمان حدیبیه وتمدید آن راه مدینه درپیش گرفت وچون به مدینه رسید بردخترخویش (ام حبیبه زوجه رسول خدا) واردشد و خواست که روی تشک رسول خداصلی الله علیه وآله بنشیند که دخترش آن را درهم پیچید ومانع نشستن پدر روی آن شد و گفت این تشک ازآن رسول خداست وتومرد مشرک و پلیدی هستی و دوست ندارم که روی تشک رسول خداصلی الله علیه وآله بنشینی. ابوسفیان نزد رسول خداصلی الله علیه وآله شرفیاب شد و درباب تمدید عهدنامه باوی سخن گفت و پاسخی نشنید، آنگاه ازبعضی ازصحابه خواست تا با رسول خداصلی الله علیه وآله در این بابت صحبت کنند آنها هم زیربار نرفتند. به نزد علی علیه السلام رفت و به وی گفت کاربرمن دشوارشده است، برای من چاره ای بیندیش، علی علیه السلام هم گفت کاری که مفید فایده ای باشد به نظرم نمی رسد. در نهایت به مسجد مدینه رفت و درمیان مردم به پاخاست وگفت ای مردم من قرارمتارکه وصلح را تمدید و تأکید کردم سپس برشتر خویش نشست و راه افتاد و چون به مکّه رسید و جریان مسافرت خود را به قریش بازگفت او را برخوش باوری ملامت کردند و دانستند که کاری انجام نداده است. در

این حال رسول خداصلی الله علیه وآله تصمیم به فتح مکّه گرفت و مردم را فرمود تا برای حرکت آماده شوند اما نمی دانستند که مقصد کجاست تا آن که مردم را از قصد خویش آگاه ساخت و دعا کرد که خدا قریش را از حرکت مسلمانان بی خبر نگهدارد تا ناگهان به مکّه درآیند ولی حاطب بن ابی بلتعه نامه محرمانه به سه نفر از قریش (صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو و عکرمه بن ابی جهل) نوشت و تصمیم رسول خداصلی الله علیه وآله را به آنان گزارش داد و نامه را توسط زنی از مزینه (از کنیزان بنی عبدالمطلب) به نام ساره فرستاد و 10 دینار به وی اجرت داد. ساره نامه حاطب را در میان موهای بافته سرخود پنهان کرد و راه مکّه در پیش گرفت. جبرئیل قضیه را به رسول خداصلی الله علیه وآله خبر داد و رسول خدا، علی علیه السلام و زبیر بن عوام را دنبال آن زن فرستاد که در فلان مکان زنی خواهید دید نامه ای دارد که از او بگیرید وقتی به آن مکان رسیدند که رسول خدا فرموده بود آن زن را دیدند که رهسپار مکّه است او را فرود آوردند و در جستجوی نامه شدند امّا چیزی نیافتند تا آنکه علی علیه السلام به زن گفت: به خدا قسم رسول خداصلی الله علیه وآله دروغ نگفته است و ما هم دروغ نمی گوییم یا خود نامه را به ما بده یا زیر جامه هایت را تفتیش می کنم. پس گفت: کنار بروید و سپس موهای خود راباز کرد و نامه را از لابلای آن در آورد و تحویل داد. چون علی علیه السلام نامه را به مدینه آورد رسول خداصلی الله علیه وآله حاطب را خواست و علّت کار وی را جویا شد و حاطب عذر آورد که چون خانواده من در مکّه در میان قریش می باشند و من هم دارای عشیره و قبیله ای نیستم خواستم از این راه بر قریش حقی پیدا کنم؛ در این موقع یکی از صحابه گفت بگذار گردن این منافق را بزنم رسول خداصلی الله علیه وآله او را به سکوت امر فرمود. درباره حاطب که با دشمنان خدا و رسول دوستی کرده بود، آیاتی از جانب خداوند متعال نزول یافت که مردم با ایمان را از دوستی

با دشمنان خود و خدا برحذر داشت.(1)

رسول خدا کسانی را فرستاد تا بادیه نشینان را نیز به همراهی در این سفر فرا خوانند و به آنان بگویند که هر کس به خدا و رسول ایمان دارد در اوّل رمضان در مدینه باشد و در نتیجه، قبایل اسلمه و غفار و مزینه و جهینه واشجع به مدینه آمدند و قبیله بنی سلیم در قُدَید ملحق شدند. رسول خداصلی الله علیه وآله به هر یک از فرماندهان فرمود تا در جایی معین به وی ملحق شوند از جمله فرمود تا خزاعی بن عبد نهم با قبیله مزینه در روحاء و عبداللَّه بن مالک با غفار در سقیا و قدامه بن ثمامه با بنی سلیم در قدید و صعب بن جشّامه با بنی لیث در کدید به او محلق شوند.(2) رسول خداصلی الله علیه وآله عبداللَّه بن امّ مکتوم را در مدینه جانشین گذاشت(3) و در دهم ماه رمضان از مدینه بیرون رفت و چون به کدید (میان عسفان وامج) رسید افطار کرد و چون در مرّالظّهران فرود آمد. ده هزار مسلمانان همراه وی بودند. رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود تا شبانه ده هزار جا آتش افروختند و در همین موقع جاسوسان قریش یعنی ابوسفیان بن حرب و حکیم بن حزام و بدیل بن ورقاء از مکّه بیرون آمدند تا اگر رسول خداصلی الله علیه وآله آهنگ مکّه کرده است پیش از رسیدن به شهر از وی برای اهالی امان بگیرند. عباس بن عبدالمطلب نیز که در مرالظهران حضور داشت به قصد آنکه مردم مکّه را برای گرفتن امان از رسول خداصلی الله علیه وآله آگاه کند سوار اسب سفید رسول خداصلی الله علیه وآله شد تا کسی را در راه بیابد و به وسیله او به مردم مکّه برای اخذ امان اطلاع دهد که در بین راه آن سه نفر را دید که با یکدیگر صحبت می کردند و صدای ابوسفیان را

1- 290. آیات 1 - 4 سوره ممتحنه.
2- 291. تاریخ یعقوبی ج 2، ص 58.
3- 292. طبقات ج 2، ص 135 وبه روایت ابن اسحاق ابورُهم کلثوم بن حصین غفاری ج 4 ص 42 و به روایت یعقوبی ابولبابه بن عبدالمنذر - 2 ص 58.

شناخت که می گفت هرگز مانند امشب چنین آتش و چنین سپاهی ندیده بودم. عباس او را صدا کرد و ابوسفیان وقتی عباس را شناخت از او چاره جویی نمود و عباس به وی گفت: بیا به دنبال من بر همین استر سوار شو تا تو را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله برم و از وی برای تو امان بگیرم. وقتی به نزد رسول خداصلی الله علیه وآله رسیدند، رسول خداصلی الله علیه وآله به ابوسفیان گفت: هنوز ندانسته ای که معبودی جز خدای یگانه نیست؟ گفت: چقدر حلیم و کریم و خویشتن دوستی، راستی اگر جز خدا خدایی بود باید به داد من می رسید. سپس رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: هنوز مرا پیامبر خدا نمی دانی؟ گفت: در این مطلب هنوز تردیدی باقی است. عباس به وی گفت: وای بر تو اسلام بیاور و پیش از آنکه تو را گردن زنند به یگانگی خدا و پیامبری محمّد اعتراف کن. بدین ترتیب ابوسفیان شهادتین گفت و سپس به خواهش عباس، پیامبر برای وی امتیازی قرارداد و فرمود: هر کس به خانه ابوسفیان در آید در امان است و هرکس در خانه خویش را ببندد در امان است و هر کس به مسجدالحرام در آید در امان است و چون ابوسفیان خواست برود رسول خداصلی الله علیه وآله به عموی خود عباس گفت: او را در تنگنای دره نگهدار تا سپاهیان خدا بر وی بگذرند و او آنان را ببیند و عباس نیز چنان کرد و هر قبیله ای که با پرچم می گذشتند ابوسفیان می پرسید که اینان کیستند؟ عباس مرتب جواب می داد تایکی یکی قبایل را معرفی کرد. ابوسفیان گفت کسی را یارای جنگ با اینان نیست به راستی که سلطنت برادرزاده ات بالا گرفته است عباس گفت، ابوسفیان این پادشاهی نیست بلکه پیامبری و نبوت است. ابوسفیان به شتاب به مکّه بازگشت و دستور امان را ابلاغ کرد و مردم را از مخالفت و سرسختی برحذر داشت، زنش هند دختر عتبه با خشم فراوان سبیل ابوسفیان را گرفت و گفت: این خیک روغن گوشت آلود را بکشید! چه

زشت پیش قراولی که تو بودی. ابوسفیان گفت: به حرف این زن مغرور نشوید که کار از کار گذشته است اکنون به خانه من درآیید تا در امان باشید یا در خانه خود بمانید و در ببندید تا در امان باشید. و یا به مسجدالحرام روید تا در امان باشید(1) رسول خداصلی الله علیه وآله در ذی طوی سپاه خود را بدین ترتیب دسته دسته کرد: زبیر بن عوام را فرمانده جناح چپ کرد تا با سپاهیان از کُدی به مکّه درآیند. سعد بن عباده را فرمود از کداء به مکّه درآید ؛ خالد بن ولید را فرمانده جناح راست قرارداد که از پائین مکّه یعنی سیط به مکّه درآید و ابوعبیده بن جراح با صفوفی از مسلمانان پیش روی رسول خداصلی الله علیه وآله روی به مکّه پیش روند. رسول خداصلی الله علیه وآله از اذاخر وارد مکّه شد و در بالای شهر مکّه خیمه وی را برافراشتند(2) رسول خداصلی الله علیه وآله در فتح

قسمت سوم

مکّه به فرماندهان اسلامی فرمود حتی الامکان از جنگ و خونریزی پرهیز کنند مگر در مقابل کسانی که در مقابل مسلمانان ایستادگی کنند و از در جنگ درآیند، امّا در عین حال کسانی را نام برد و مسلمانان را فرمود که هر یک از آنان را در هر کجا ببینند بکشند اینان عبارت بودند از:

1 - عبداللَّه بن سعد بن ابی سرح که مرتد شده بود.

2 - عبداللَّه بن هلال که قبلاً اسلام آورده بود و بعد مرتد شده بود.

3 - قُرَیبه وفُرتَنی دو کنیز خواننده ابن حَطَل که به اشعار مشتمل بر هجو رسول خداصلی الله علیه وآله آوازه خوانی می کردند، قریبه روز فتح مکّه کشته شد و فرتنی اسلام آورد.

4 - حویرث بن نقیذ

5 - مقیس بن صبابه لیثی

1- 293. سیره ابن هشام ج 4، ص 44-47 طبقات ابن سعدج 2، ص 135،جوامع السیره ص 228-229، امتاع الاسماع ج 1، ص 369-376.

2- 294. سیره ابن هشام ج 4، ص 49.

6 - ساره که در مکّه رسول خدا را می آزرد و پیش از فتح مکّه هم نامه حاطب را به مکّه برد. (به روایت ابن اسحاق برای او از رسول خداصلی الله علیه وآله امان گرفتند و زنده بود تا بعدها زیر دست و پای اسبی کوبیده و کشته شد(1)

7 - عکرمه بن ابی جهل که از مکّه به یمن گریخت ولی زنش که اسلام آورده بود برای وی امان خواست و رهسپار یمن شد تا او را نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آورد رسول خدا هم به اصحاب گفت عکرمه که آمد پدرش را دشنام ندهید تا آزرده خاطر نشود.

8 - هبار بن اسود

9- هند دختر عتبه که هتاکی و گستاخی را از حدّ گذرانده بود، در روز فتح مکّه در میان زنان قریش ناشناس نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمد و رسول خداصلی الله علیه وآله او را شناخت و گفت: تو هندی؟ گفت: آری از گذشته ها درگذر و مرا ببخش. رسول خدا هم از وی درگذشت و اسلام و بیعت او را پذیرفت.

10 - وحشی کشنده حمزه سیدالشهداء که به طائف گریخت و در سال نهم با وفد طائف به مدینه آمد و اسلام آورد امّا رسول خداصلی الله علیه وآله به او گفت پیوسته روی خود را از من پنهان دار.

رسول خداصلی الله علیه وآله پس از انجام کار فتح و آرامش مردم به مسجدالحرام رفت و سوار بر شتر پیرامون خانه هفت بار طواف کرد و رکن را استلام نمود و به هر یک از 360 بت که در پیرامون کعبه نصب شده و با قلع محکم شده بود می رسید با همان چوب اشاره می کرد تا به زمین می افتاد و در این میان می فرمود: «وَقُلْ جَآءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ إِنَّ الْباطِلَ كانَ زَهُوقاً(2)»(3) علامه

ص:158

1- 295. سیره بن هشام ج 4، ص 53.
2- 296. اسراء:81.
3- 297. سیره ابن هشام ج 4، ص 59.

مجلسی در مزار بحار ضمن شمردن روزهایی که زیارت امیرالمؤمنین علی علیه السلام در آن روزها مستحب است می گوید: و روز بالا رفتن علی علیه السلام برشانه رسول خداصلی الله علیه وآله برای فروافکندن بت ها که در روز بیستم رمضان است.(1) و نیز می گوید: و روز فتح مکّه که بیستم رمضان است.(2) طبری نیز از ابن اسحاق نقل می کند که فتح مکّه ده روز مانده به آخر رمضان سال هشتم روی داد.(3) ابن ابی الحدید در یکی از قصاید سبع علویات خود که مربوط به فتح مکّه است به بالا رفتن علی علیه السلام بر شانه رسول اکرم برای شکستن بت ها تصریح کرده است با این مطلع که: رَقَیتَ بَاَسمَی غاربٍ احدقت - به ملائک یتلون الکتاب المسطّرا (به عالی ترین دوشی که فرشتگان تلاوت کننده کتاب آن را احاطه کرده اند بالا رفتی) رسول خدا، عثمان بن طلحه عبدری را خواست و کلید کعبه را از وی گرفت و چون در خانه را برای وی گشودند به خانه درآمد و آنجا کبوتری از چوب دید و آن را برگرفت و با دست خود درهم شکست و فرو ریخت آنگاه دو رکعت نماز به جای آورد سپس بیرون شد و دو چوبه دو طرف در را گرفت و بر در کعبه ایستاد و خطاب به مردم فرمود: معبودی جز خدای یگانه نیست، وعده خود را انجام داد و بنده خود را یاری کرد و دسته ها را به تنهایی شکست داد؛ پس ستایش و جهانداری خدای را سزا است و شریکی برای او نیست، بدانید که هر خونی و مالی و افتخار موروثی که در جاهلیت بوده است زیر این دو پای من نهاده شد مگر خادمی کعبه و آب دادن به حاجیان که این دو منصب به صاحبانش بازداده می شود. هان که مکّه به حرمت خدا محترم است و پیش از من برای کسی حلال نشده و پس از من هم برای کسی حلال نمی شود؛

1- 298. پیشین ج 22، ص 85 - 84.

2- 299. همان، ج 22، ص 19.

3- 300. تاریخ الامم والملوک ج 3، ص 1654.

تنها ساعتی از روز برای من حلال شد و سپس بسته گشت و تا روز قیامت حرام است. گیاه تازه اش را نباید چید، درختش را نباید برید، شکارش را نباید رماند و پیدا شده اش حلال نیست مگر برای سراغ گیرنده. سپس فرمود راستی چه زشت همسایگانی بودید برای پیامبر بروید که شما آزاد شد گانید (طلقاء).(1) سپس عثمان بن طلحه را خواست و کلید خانه را به او داد و گفت: کلید را بگیر امروز روز نیکی و وفا است.(2) بلال بن رباح به دستور رسول خداصلی الله علیه وآله بر در کعبه چنانکه ظاهر روایت ابن هشام است(3) و یا بالای بام کعبه چنانکه دیگران از جمله صاحب طبقات تصریح کرده است،(4) اذان گفت. و ابوسفیان بن حرب و عتاب بن اسید و حارث بن هشام پای دیوار کعبه ایستاده بودند. عتاب گفت: خدا پدرم را گرامی داشت که مرد و زنده نماند تا این صدا را بشنود و ناراحت شود. حارث گفت به خدا قسم اگر حقانیت او بر من مسلّم شده بود به او ایمان می آوردم. ابوسفیان گفت من چیزی نمی گویم چه اگر سخنی بگویم، همین سنگریزه ها او را خبر خواهند داد. پس رسول خداصلی الله علیه وآله بر ایشان گذشت و گفت از آنچه گفتید خبر یافتم و سپس گفتار آنان را باز گفت، پس حارث و عتاب گفتند شهادت می دهیم که تو پیامبر خدایی؛ هیچ کسی با ما نبود که تو را بدانچه گفته بودیم خبر دهد(5) رسول خداصلی الله علیه وآله پس از فتح مکّه روی تپه صفا ایستاد و دعا می کرد و انصار نگران بودند که رسول خداصلی الله علیه وآله پس از فتح مکّه در مکّه اقامت گزینند و به مدینه باز نگردد که چون رسول خدا از نگرانی آن ها مطلع شدند فرمودند، زندگی من با شما و مرگ من هم با شماست.

1- 301. تاریخ یعقوبی ج 2، ص 60.
2- 302. سیره ابن هشام ج 4، ص 54.
3- 303. ج 4، ص 56.
4- 304. ج 2، ص 137.
5- 305. سیره ابن هشام - 4ص 56.

امّا غزوه حنین و هوازن آن بود که پس از انتشار خبر فتح مکّه قبیله هوازن (به جز کعب و کلاب) و ثقیف و نصر و جشم همگی و سعد بن بکر و مردمی از بنی هلال فراهم شدند و مالک بن عوف نصری را که مردی سی ساله بود به فرماندهی خود برگزیدند و نیز از بنی جُشَم، درید بن صمه را که پیری فرتوت بود و کاری از وی بر نمی آمد به منظور استفاده کردن از رأی و تجربه وی همراه گرفتند و دو سرور بنی ثقیف (قارب بن اسود و سُبیع بن حارث) و نیز برادر سبیع، احمر بن حارث مقام فرماندهی داشتند. امّا بیشتر مردم زیر فرمان مالک بن عوف بودند اینان با زنان و فرزندان و اغنام و احشام و اموال خویش برای جنگ با رسول خداصلی الله علیه وآله حرکت کردند و در اوطاس فرود آمدند و درید بن صِمَّه که در کجاوه بود گفت: در کجاییم؟ گفتند: در اوطاس گفت مالک کجاست؟ گفتند: اینجا حاضر است گفت: صدای کودکان و زنان را می شنوم. مالک گفت آنها را هم آورده ام درید گفت: اینان را به جایشان برگردان و سپس با کمک مردان اسب سوار با مسلمانان جنگ کن تا اگر پیروز شدی آنان که پشت سرند به تو ملحق شوند و اگر شکست خوردی دارایی و خانواده ات در امان باشند. مالک گفت: تو پیر شده ای و عقلت هم فرتوت گشته است و من چنین کاری نمی کنم. سپس رو به هوازن کرد و گفت: ای گروه هوازن یا فرمان مرا ببرید یا بر این شمشیر تکیه می کنم تا از پشتم به درآید. گفتند: همگی به فرمان تواییم. گفت: هرگاه مسلمانان را دیدید غلاف های شمشیرها را بشکنید و یکباره و همداستان حمله کنید. رسول خدا با خبر یافتن از جنبش هوازن، عبداللّٰه بن ابی حدرد اسلمی (یا سلمی) را فرستاد تا ناشناس در میان آنان وارد شود و گفتگوی آنان را بشنود و پس از بررسی کامل بازگردد. عبداللّٰه رفت و پس از تحقیق کافی نزد رسول خداصلی الله علیه وآله باز آمد

و درستی و صحّت گزارشی را که رسیده بود به عرض رسانید. رسول خداصلی الله علیه وآله پس از روشن شدن مطلب، تصمیم به حرکت گرفت و عتاب بن اسید بن ابی العیص را که جوانی در حدود بیست ساله بود بر اهل مکّه امیر قرارداد و معاذ بن جبل خزرجی را هم برای تعلیم احکام و فقه معین فرمود و سپس برای دفع هوازن با دوازده هزار سپاهی (ده هزار نفر از کسانی که از مدینه همراه بوده اند و دو هزار نفر از اهل مکّه) رهسپار شد. مقریزی می نویسد مردانی از مکّه همراه رسول خداصلی الله علیه وآله شده بودند و نگران بودند که در این جنگ چه کسی پیروز می شود و نظری جز احتیاط و به دست آوردن غنیمت نداشتند از جمله ابوسفیان بن حرب و پسرش معاویه و دیگرانی چون صفوان بن امیه و حکیم بن حزام و حویطب بن عبدالعزی و سهیل بن عمرو بن حارث بن هشام و عبداللّه بن ربیعه که در موقع جنگ پشت سر سپاه ایستاده بودند(1) رسول خداصلی الله علیه وآله شب سه شنبه دهم شوال به حنین رسید و انیس بن مرثد غنوی در تمام آن شب بر اسب خود سوار بود و مسلمانان را پاسبانی می کرد. رسول خداصلی الله علیه وآله سحرگاه سپاهیان اسلام را آماده جنگ ساخت و پرچمداران مهاجر و انصار را برگماشت؛ از جمله پرچمی از مهاجرین به دست علی علیه السلام بود. در تاریکی صبح بود که سپاهیان اسلام به وادی حنین سرازیر شدند امّا مردان هوازن که قبلاً در دره ها و تنگناهای وادی حنین پنهان شده بودند ناگهان بر مسلمانان حمله ور شدند و بی درنگ سواران بنی سلیم رو به گریز نهادند و سپس اهل مکّه فراری شدند و دیگران هم به دنبال ایشان گریزان و پراکنده گشتند و چنانکه خدای متعال در قرآن مجید(2) خبر داده است:

1- 306. امتاع الاسماع ج 1، ص 405.
2- 307. توبه آیه 25.

فراخنای زمین بر آنها تنگ آمد و هراسان و گریزان پشت به جنگ دادند.(1) شیخ مفید در ارشاد آورده است که همه گریختند و جز ده نفر با رسول خداصلی الله علیه وآله کسی باقی نماند نه نفر از بنی هاشم و ایمن پسر امّ ایمن و چون ایمن به شهادت رسید، همان نه نفر هاشمی در میدان جنگ استوار و پایدار ماندند تا فراریان یکی پس از دیگری نزد رسول خداصلی الله علیه وآله باز آمدند دیگری برگشتند و دیگر بار جنگ به نفع آنان درگرفت.(2) نه نفری که با پیامبرصلی الله علیه وآله ماندند، عبارتند از: علی علیه السلام و عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس و ابوسفیان بن حارث بن عبدالمطلب بن هاشم و نوفل بن حارث و ربیعه بن حارث و عبداللَّه بن زبیر و عتبه و معتب (پسران ابولهب) بعضی از مورخان جعفر بن ابی سفیان بن حارث و بعضی هم قثم بن عباس را جزء افراد ثابت قدم بنی هاشم نام برده اند. صاحب جوامع السیره هم جعفر و هم قثم را ذکر کرده است.(3) در موقعی که بیشتر مسلمانان پا به فرار نهادند مردانی از اهل مکّه همراه رسول خداصلی الله علیه وآله آمده بودند که زبان به شماتت مسلمانان گشودند؛ از جمله اینان ابوسفیان بن حرب و کلده بن حنبل برادر مادری صفوان بن امیه و شیبه بن عثمان بن ابی طلحه عبدری بودند. در جنگ حنین زنانی نیز حضور داشتند که جانانه در دفاع از اسلام و پیامبر جنگیدند مانند امّ عماره که شمشیری به دست داشت و از رسول خداصلی الله علیه وآله دفاع می کرد و امّ سلیمه نیز با خنجری دست به کار جنگ بود. امّ سلیط و امّ حارث نیز جهاد می کردند. امّ عماره مردی از هوازن را کشت و شمشیراو را برگرفت.(4) با پایداری رسول اکرم صلی الله علیه وآله و یاران با وفای وی مسلمانان یکی پس از دیگری بازگشتند تا آن که شماره آنان به صد نفر

1- 308. طبقات ج 2، ص 151.
2- 309. ارشاد ص 63 چاپ اصفهان 1364 ه.
3- 310. طبقات ج 2، ص 239.
4- 311. امتاع الاسماع ج 1، ص 408.

رسید و جنگ دیگر بار به سختی در گرفت و رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: الآن حمی الوطیس (و طیس به معنای تنور است و این جمله کنایه از شدت جنگ است) و نیز می فرمود: «انا النّبی لاکذب انا ابن عبدالمطلب»

من پیامبرم و دروغی در بین نیست من فرزند عبدالمطلب هستم.

صریح قرآن مجید و روایات اسلامی است که روز حنین، فرشتگان خدا برای نصرت مسلمانان فرود آمدند و همدوش آنان به جنگ پرداختند.(1) سرانجام هوازن چنان شد که مردانی از آنها کشته شدند، از جمله ذوالخمار (سبیع بن حارث) که پرچمدار بود، عثمان بن عبداللّٰه بن ربیعه که پس از ذوالخمار پرچم هوازن را به دست گرفت و در یدبن صمه و ابوجرول که به روایت شیخ مفید بر شتری سرخ موی سوار بود و نیزه ای دراز به دست داشت و پیشاپیش سپاه رجزخوانی به راه انداخته بود و علی علیه السلام با ضربتی که به ران شترش زد او را از بالای شتر انداخت و سپس با ضربتی دیگر کار او را ساخت و با کشته شدن او مشرکان منهدم شدند و مسلمانان فراری هم فراهم گشتند و در مقابل دشمن به مقاومت ایستادند. علی علیه السلام به تنهایی 40 نفر از دشمن را کشت(2) حدود 6000 نفر از هوازن و دیگر قبایل اسیر مسلمانان شدند دیگران هم به طرف طائف و نخله و اوطاس گریختند(3) غنائم و اسیران جنگ حنین شامل 6000 اسیر و 24000 شتر و بیش از 40000 گوسفند و 4000 هزار اوقیه نقره بود که به جِعِرّانه بردند، و رسول خداصلی الله علیه وآله مسعود بن عمرو غفاری را بر غنائم گماشت و به روایت مقریزی آنها را با بدیل بن ورقاء خزاعی فرستاد

1- 312. سوره توبه آیه 25 - سیره ابن هشام ج 4، ص 91 وامتاع الاسماع - 1 ص 410.

2- 313. ارشاد ص 65 چاپ اصفهان 1364 ه.

3- 314. سیره ابن هشام ج 4، ص 131 وجوامع السیره ص 245 وامتاع الاسماع ج 1، ص 422

و همانجا نگهداری می شد تا رسول خداصلی الله علیه وآله از طائف بازگشت و اسیران را آزاد و غنائم را تقسیم کرد. چون از کار تقسیم غنائم حنین و آزاد کردن اسیران هوازن در جعرانه فراغت یافت شب چهارشنبه دوازده روز به پایان ماه ذی القعده مانده رهسپار مکّه شد و با احرام عمره به مکّه درآمد و طواف و سعی انجام داد و سرتراشید و همان شب به جعرانه بازگشت و آنجا بیتوته کرد(1) پس از تعیین عتاب بن اسید به امیری مکّه و معاذ بن جبل بعنوان مدرس قرآن و احکام در مکّه، روز پنج شنبه از راه سرف و مرالظهران رهسپار مدینه شد و در آن سال عتّاب بن اسید با مردم حج گزارد (پیامبر برای عتاب روزانه یک درهم حقوق معین فرمود) و اهل طائف همچنان از ماه ذی القعده سال هشتم تا رمضان سال نهم بر شرک خود باقی بودند. رسول خداصلی الله علیه وآله روز جمعه بیست و هفتم ذی القعده پس از دو ماه و 16 روز وارد مدینه شد و پیش از آن، دو نفر از بنی عبدالاشهل به نام های حارث بن اوس و معاذبن اوس مژده فتح حنین را به مدینه برده بودند.(2) از دیگر وقایع سال هشتم آن است که در ذی الحجّه این سال ابراهیم فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله از ماریه، کنیز مصری تولد یافت.(3) و دیگر اینکه در این سال زینب دختر بزرگ رسول خداصلی الله علیه وآله در مدینه وفات یافت.(4)

30 - سال نهم هجرت

قسمت اول

در سال نهم هجرت سریه هایی که واقع شد عبارتند از: سریه عینیه بن حصن فزاری بر سر بنی العنبر در محرم سال نهم در ماه نود و پنجم هجری - سریه ضحاک بن سفیان کلابی بر سر بنی کلاب در ماه ربیع الاوّل سال نهم در ماه نود و هفتم هجرت - سریه علقمه بن مجَزّر مُدلِجی بر سر مردی از حبشه در ربیع الآخر سال نهم در ماه نود و هشتم هجرت - سریه علی بن ابیطالب علیه السلام برای ویران کردن بتخانه فُلس بر سر قبیله طیی در ربیع الآخر سال نهم در ماه نود و هشتم هجرت - سریه عکّاشه بن محصن بن حرثان اسدی به جناب در ربیع الآخر سال نهم در ماه نود

1- 315. امتاع الاسماع ج 1، ص 432.
2- 316. سیره ابن هشام ج 4، ص 143.

3- 317. امتاع الاسماع ج 1، ص 433.
4- 318. كامل ج 2، ص 229 وجوامع السيره ص 39.

و هشتم هجرت - سریه خالد بن ولید بر سر اکید بن عبدالملک به دومه الجندل در ماه رجب سال نهم و غزوه تبوک که در رجب سال نهم در ماه صد و یکم هجرت اتفاق افتاد. و فدهای عرب که هیئت های نمایندگی قبائل مختلف عرب برای اظهار اسلام و انقیاد قبایل خویش بود، بیشتر در سال نهم هجرت و احیاناً پیش یا پس از آن واقع شد که به حضور رسول اکرم صلی الله علیه وآله شرفیاب می شدند و اسلام و انقیاد قبایل خود را به عرض می رساندند و مورد لطف و محبّت و عنایت شخصی رسول اکرم واقع می شدند که ما برخی از آن وفدها را نام می بریم: و فد مزینه که نخستین وفد در سال پنجم هجرت در ماه رجب با 400 مرد بر رسول خدا وارد شدند، و فد اسد در اوّل سال نهم هجری - وفد تمیم در محرم سال نهم - وفد عبس - و فد فزاره - و فد مره - و فد ثعلبه در سال هشتم هجرت - و فد محارب در سال دهم در حجّه الوداع - وفد سعد بن بکر در رجب سال پنجم هجرت - و فد بنی کلاب - و فد رؤاس بن طلاب - و فدبنی عقیل بن کعب - و فد جعده بن کعب - و فد قشیربن کعب پیش از حجّه الوداع و پس از غزوه حنین - و فد بنی بکّاء در سال نهم هجرت - و فد بنی کنانه در سال نهم هجرت موقعی که رسول خداصلی الله علیه وآله برای سفر تبوک آماده می شد، - و فد بنی عبد بن عدی - و فد اشجع در سال خندق - وفد باهله - و فد سلیم - و فد هلال بن عامر - و فد بنی عامر بن صعصعه - و فد ثقیف - و فد عبدالقیس - و فد بکر بن وائل و فد تغلب - و فد بنی حنیفه - و فد بنی شیبان - و فد طیسّی - و فد تُجیب - و فد خولان در شعبان سال دهم - و فد جُعفی - و فد

صُداء - و فد مراد - و فد زبید و دیگر و فدهایی که در جلد اوّل کتاب الطبقات الکبری ذکر شده است.(1)

امّا غزوه تبوک و شرح ماوقع آن این بود که رسول خداصلی الله علیه وآله از ذی حجّه سال هشتم تا رجب سال نهم در مدینه ماند و سپس مردم را برای جنگ با رومیان فرا خواند؛(2) زیرا خبر یافت که دولت روم سپاه عظیمی فراهم کرده و هِرَقل جیره یک سال سپاهیان خود را پرداخته و قبایل لُخم و جُذام و عامله و غسّان را نیز آماده جنگ با مسلمانان ساخته و پیشاهنگان خود را تا بُلقاء پیش فرستاده است و خود در حمص اقامت گزیده است. این خبر به وسیله بازرگانان نَبَطی که روغن و آرد سفید به مدینه حمل می کردند انتشار یافته بود.(3) فصل تابستان و گرمی هوا و رسیدن میوه ها و آسایش در سایه درختان میوه دار از طرفی و دوری راه و نگرانی از سپاه انبوه دولت روم از طرفی دیگر کار این بسیج را دشوار ساخته بود. رسول خداصلی الله علیه وآله در بیشتر غزوه ها مقصد را از اصحاب و همراهان خویش نهفته می داشت اما در این غزوه از همان آغاز کار مقصد را آشکار کرد تا مردم برای پیمودن راهی دور و انجام کاری دشوار و جنگ با دشمنی سخت زورمند آماده شوند و با آمادگی کامل رهسپار گردند(4) مردمی از منافقین مدینه از باب کارشکنی و در اثر شک و تردید که در پیامبری رسول خداصلی الله علیه وآله داشتند و از نظر بی رغبتی در امر جهاد می گفتند: در این گرما به جنگ نروید این فصل برای جنگ مناسب نیست. آیه 81 - 82 سوره توبه درباره اینان نازل شد که: «و گفتند در گرمار هسپار نشوید، بگو حرارت آتش دوزخ بسیار بیشتر

1- 319. ص 359-328.
2- 320. سیره ابن هشام ج 4، ص 159.
3- 321. طبقات ج 2، ص 165، امتاع الاسماع ج 1، ص 445.
4- 322. امتاع الاسماع ج 1، ص 446.

است اگر می فهمیدند. پس باید به سزای آنچه می کرده اند کم بخندند و بسیار بگریند.» متقابلاً هفت نفر از انصار و دیگران که مردمی نیازمند بودند از رسول خداصلی الله علیه وآله وسیله سواری و توشه سفر خواستند تا در کار جهاد شرکت کنند و چون رسول خدا گفت چیزی ندارم که شما را بدان وسیله سوار کنم، گریان و اسفناک و پریشان خاطر از نزد وی بیرون رفتند. این هفت نفر عبارتند از: سالم بن عمیر - علبه بن زید - عبدالرحمان بن کعب - عمرو بن حمام - عبداللّه بن مغفّل - هرمّی بن عبداللّه و عرباض بن ساریه. درباره ایشان این آیه نازل شد که: «و نیز حرجی نیست بر آنان که چون نزد تو آیند تا سوارشان کنی گویی چیزی به دست ندارم که بدان وسیله سوارتان کنم و در حالی از نزد تو می روند که از اندوه آن که چیزی برای خرج کردن ندارند دیدگانشان اشکبار است. (1)»(2) مردمی از اعراب بادیه نشین نزد رسول خداصلی الله علیه وآله آمدند و عذر و بهانه آوردند تا آنان را اذن دهد که در این سفر همراهی نکنند؛ درباره اینان این آیه نزول یافته که: بهانه جویان اعراب آمدند تا به ایشان اذن ماندن داده شود و کسانی که به خدا و رسولش دروغ گفتند باز نشستند امّا به زودی کافرانشان را عذابی دردناک می رسد.(3) به روایت صاحب طبقات هشتاد و چند نفر از منافقین و هشتاد و دو نفر از بادیه نشینان بهانه جویی کردند و اذن ماندن گرفتند.(4) برای تأمین هزینه جنگ سی هزار سپاهی، توانگران مسلمان کمک مالی را با شوق و اخلاص انجام دادند حتی نیازمندان نیز در حدّ وسع خود کمک نمودند. منافقین هم بیکار نبودند، اگر توانگری کمک می کرد می گفتند: قصد قربت ندارد و ریاکار است و اگر نیازمندی کمک می کرد او را مسخره

1- 323. توبه آیه 92.
2- 324. سیره ابن هشام ج 4، ص 161.
3- 325. سوره توبه، آیه 90.
4- 326. ج 2ص 165.

می کردند که خدا به این کمک مختصر نیازی ندارد. رسول خداصلی الله علیه وآله عدّه ای را نیز برای فراخواندن قبایل به جهاد، فرستاد و حین آماده شدن برای حرکت، علی علیه السلام را در مدینه جانشین گذاشت(1) و به علی گفت مدینه را جز ماندن من یا تو شایسته نیست چه از سوء نیت اعراب و بسیاری از اهل مکّه که با آنها جنگ کرده و کسانی از آنها را کشته بود با خبر بود و بیم داشت که در نبودنش آن هم با دوری راه، دشمنان فراهم شوند و بر مدینه بتازند و پیش آمدی ناگوار و جبران ناپذیر روی دهد؛ بدین جهت علی علیه السلام را که بیش از همه کس بر وی اعتماد داشت در مدینه جانشین خویش قرار داد و مدینه را در نبودن خود به او سپرد و با خاطری آسوده رهسپار راه جهاد شد. یکی از احادیثی که در موضوع خلافت بلافصل امیرالمؤمنین به آن تمسک می شود، حدیث منزلت است که در همین غزوه تبوک از مقام نبوت صادر شده است و محدثان و مورخان اسلامی از تمام فرق بر نقل آن اجماع و اتفاق کرده و نوشته اند: که چون رسول خداصلی الله علیه وآله علی علیه السلام را در مدینه جانشین گذاشت و رهسپار شد، منافقین به بدگویی علی علیه السلام پرداختند و گفتند که رسول خداصلی الله علیه وآله از علی افسرده خاطر و به او بی اعتنا بود که او را در مدینه گذاشت و با خود بیرون نبرد. این سخنان به گوش امیرالمؤمنین علیه السلام رسید و با نگرانی خاطر اسلحه خویش را برداشت و از مدینه به دنبال رسول خداصلی الله علیه وآله رهسپار شد و در جُرف و در سه میلی مدینه به رسول خداصلی الله علیه وآله پیوست و گفت: ای پیغمبر خدا، منافقان گمان کرده و می گویند که از من گران خاطر بوده ای و از نظر بی اعتنایی مرا در مدینه گذاشته ای. رسول خداصلی الله علیه وآله گفت: دروغ گفته اند بلکه تو را به منظور حفظ و حراست آنچه پشت سر می گذارم در مدینه گذاشتم(2) و به روایت شیخ

1- 327. ارشاد ص 70.
2- 328. ابن هشام ج 4، ص 163.

مفید به او فرمود: برادرم به جای خویش بازگردد که مدینه را جز من یا تو کسی شایسته نیست و تویی جانشین من در خاندان من و محل هجرت من و عشیره من؛(1) آنگاه جمله ای را به علی علیه السلام گفت که همگان بر نقل آن هم داستانند: «اما ترضی یاعلی ان تکون منی بمنزله هارون من موسی الاانه لانَبِی بعدی»(2) یعنی: ای علی مگر خشنود نیستی که نسبت به من همان مقام و منزلت را داشته باشی که هارون نسبت به موسی داشت جز آنکه پس از من پیامبری نیست؟ علی علیه السلام به مدینه بازگشت و رسول خداصلی الله علیه وآله به سوی مقصد خویش رهسپار شد. شمار مسلمانان در جنگ تبوک به سی هزار نفر رسید و ده هزار اسب و دوازده هزار شتر داشتند. برخی هم عدّه مسلمانان را چهل هزار و بعضی دیگر هفتاد هزار گفته اند.(3) رسول خدا با این عدّه و عدّه وارد تبوک شد و بیست روز آنجا ماند و هرقل در حمص بود. گزارش نبطی ها در باب تجمع رومیان در شام اصلی نداشت.(4) ابوذر غفاری از جمله کسانی بود که پس از گذشتن چند روز از حرکت رسول خداصلی الله علیه وآله به راه افتاد و در یکی از منازل بین راه به رسول خداصلی الله علیه وآله ملحق شد و رسول خداصلی الله علیه وآله درباره وی دعا کرد و چنین فرمود: خدا ابوذر را رحمت کند، تنها می رود و تنها می میرد و تنها برانگیخته می شود. عبداللّه بن مسعود این سخن را در غزوه تبوک درباره ابوذر از رسول خداصلی الله علیه وآله شنیده بود روزی که ابوذر از دنیا رفته بود و زن و غلامش طبق وصیت خودش او را غسل داده و کفن کرده و بر سر راه گذاشته بودند، عبداللّه بن مسعود با جمعی از اهل عراق به قصد عمره رسیدند. غلام ابوذر به آنها گفت این

1- 329. ارشاد ص 71.
2- 330. سیره ج 4، ص 163 وامتاع الاسماع ج 1، ص 450
3- 331. امتاع الاسماع ج 1، ص 450.
4- 332. سیره ابن هشام ج 4، ص 170، طبقات ج 2، ص 166، امتاع الاسماع ج 1، ص 483-446

جنازه ابوذر صحابی رسول خداصلی الله علیه وآله است، مارا کمک دهید تا او را دفن کنیم. عبداللَّه گریه کرد و گفت: رسول خداصلی الله علیه وآله راست گفت که تنها می روی و تنها می میری و تنها برانگیخته می شوی. سپس پیاده شدند و او را دفن کردند و

قسمت دوم

عبداللَّه آنچه را در سفر تبوک از رسول خدا درباره ابوذر شنیده بود برای همراهان خود باز گفت.(1) پیش از آنکه رسول خداصلی الله علیه وآله رهسپار تبوک شود دوازده نفر از منافقین مسجدی ساختند و از رسول خداصلی الله علیه وآله خواستند در آن اقامه نماز کند. رسول خداصلی الله علیه وآله این قضیه را موکول به بازگشت خود نمود. در بازگشت از تبوک در منزل ذی اوان به وسیله وحی از قصد بانیان مسجد (ضرار) باخبر شد و بی درنگ مالک بن دُخشُم ومَعن بن عدّی با برادرش عاصم بن عدی را خواست فرمود: بروید و این مسجدی را که ستمگران ساخته اند از بیخ و بن بکنید و بسوزانید. مالک و معن رفتند و امر رسول خداصلی الله علیه وآله را بی درنگ اجرا کردند و آیاتی از قرآن مجید درباره بانیان آن مسجد نزول یافت.(2) ابن اسحاق می نویسد که رسول خداصلی الله علیه وآله پس از بازگشت از غزوه تبوک در ماه رمضان سال نهم هجرت بقیه ماه رمضان و شوال و ذی قعده را ماند و سپس ابوبکر و مسلمانان همراه وی از مدینه به عنوان حج رهسپار مکّه شدند. آنگاه از نزول سوره برائت درشأن منافقان و مشرکان سخن می گوید و با یک واسطه از امام محمّد باقرعلیه السلام روایت می کند که: بعداز فرستادن رسول خداصلی الله علیه وآله ابوبکر را، آیات برائت نازل شد، و مردم به رسول خداصلی الله علیه وآله گفتند: کاش این آیات را برای ابوبکر می فرستادی تا با مردم بخواند رسول خداصلی الله علیه وآله فرمود «لایؤدی عنی الارجل من اهل بیتی» یعنی جز مردی از خاندان من از طرف من (این پیام) را نمی رساند تا آنجا

1- 333. سیره ابن هشام ج 4، ص 170، طبقات ج 2، ص 166، امتاع الاسماع ص 446 و483.
2- 334. توبه آیات 107الی 110.

که می گوید: روز عید قربان علی بن ابیطالب علیه السلام به پاخاست و همان چه را رسول خداصلی الله علیه وآله فرموده بود به مردم اعلام کرد(1) ناگفته نماند که موضوع فرستادن رسول خداصلی الله علیه وآله ابوبکر را برای ریاست کاروان حجّ در سال نهم و سپس فرستادن امیرالمؤمنین علی علیه السلام برای خواندن آیات اوّل سوره توبه بر مشرکان در موسم حجّ از چند جهت در میان مفسران و مورخان مورد اختلاف است:

الف - در شمار آیاتی که علی علیه السلام از رسول خداصلی الله علیه وآله گرفت و در موسم حجّ بر مشرکان خواند اختلاف است و ظاهراً کمتر از پنج آیه نگفته اند.

ب - در این که آیا علی علیه السلام طبق دستور رسول خداصلی الله علیه وآله آیات سوره توبه را در مکّه بر مشرکان خواند یا در منی، نقل ها مختلف است.

ج - در اینکه آیا آیات سوره توبه نازل شده بود و رسول خداصلی الله علیه وآله آنها را برای تلاوت بر مشرکان عرب به ابوبکر داده بود و بعد بر حسب نزول وحی علی علیه السلام را فرستاد تا آنها را از ابوبکر بگیرد یا این که نزول آیات پس از حرکت ابوبکر بوده است نیز اختلاف است.

د - در اینکه پس گرفتن آیات از ابوبکر پیش از حرکت وی بوده است یا بعد از حرکت نیز اختلاف است.

ه.- در این که آیا ابوبکر همچنان ریاست کاروان حجّ را بر عهده داشت و حجّ را به پایان برد یا اینکه علی علیه السلام برای ریاست کاروان حجّ نیز مأموریت یافت و ابوبکر از بین راه به مدینه بازگشت نیز اختلاف است. امّا حسب نظر شیخ طوسی در تفسیر تبیان رسول خداصلی الله علیه وآله ریاست کاروان حج را نیز به علی علیه السلام واگذار کرد و چون علی علیه السلام آیات سوره برائت را از ابوبکر گرفت، ابوبکر به مدینه بازگشت و به رسول خداصلی الله علیه وآله گفت مگر چیزی از

1- 335. سيره ابن هشام ج 4، ص 188-190 امتاع الاسماع - 1 ص 498 و 500.

قرآن درباره من نازل شده است؟ رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند لیکن رساندن این پیام تنها کار خودم یامردی است که از من باشد(1)
علامه امین الاسلام طبرسی در تفسیر مجمع البیان می گوید: مفسران و ناقلان اخبار اجماع کرده اند که چون برائت نزول یافت، رسول خداصلی الله علیه وآله آن را به ابوبکر داد و سپس آن را از وی پس گرفت و به علی علیه السلام سپرد تا آنجا که می گوید: و اصحاب ما روایت کرده اند که رسول خداصلی الله علیه وآله ریاست موسم حجّ را نیز به علی واگذاشت و چون برائت را از ابوبکر پس گرفت ابوبکر به مدینه بازگشت. آنگاه از حاکم ابوالقاسم حسکانی به اسنادش از سماک بن حرب از انس بن مالک روایت می کند که رسول خداصلی الله علیه وآله برائت را با ابوبکر به سوی اهل مکّه فرستاداامّاچون ابوبکر به ذوالحلیفه رسید کس پس او فرستاد و او را بازگرداند و فرمود: این پیام را جز مردی از خاندان من نباید ببرد.(2)

31 - سال دهم هجرت

قسمت اول

هشداری که علی علیه السلام در موسم حجّ سال نهم هجرت در سرزمین منی از طرف پیامبر اسلام با قرائت آیات برائت به مشرکان داد، در واقع به آنان رسماً اعلام کرد که خدا و پیامبر او از بت پرستان بیزارند و آنان باید ظرف چهار ماه وضع خود را یکسره سازند، یا اسلام بیاورند و از بت پرستی دست بکشند و یا آماده نبرد همه جانبه گردند، اثر عمیق و سریعی بخشید؛ زیرا قبایلی که در نقاط مختلف عربستان از سر عناد در برابر منطق قرآن و آئین توحید سر فرود نمی آوردند و اصرار داشتند که به عادت زشت و ناروای خود و گرایش به اوهام و خرافات و پرستش سنگ و گل ادامه دهند به تکاپو افتاده، هیئت های نمایندگی از طرف خود روانه مرکز اسلام (مدینه) نمودند.

1- 336. تفسیر تبیان ج 5ص 198 چاپ نجف 1379 ه.
2- 337. مجمع البیان ج 5ص 3 چاپ شرکت معارف اسلامیه 1379 ه.ق.

هجوم این هیئت ها (و فود) حاکی است که در آغاز سال دهم هجرت برای مشرکان عرب دژ قابل اطمینانی باقی نمانده بود وگرنه به آنجا پناه می بردند. ابن سعد در طبقات خصوصیات 72 و فد را نقل نموده است(1) هنوز چهار ماه مهلت داده شده به مشرکان به سر نیامده بود که تمام ملّت حجاز زیر پرچم توحید درآمدند و دیگر در حجاز بتکده یا بتی باقی نماند و بت پرستی ریشه کن شد، حتی گروهی از مردم یمن و بحرین و یمامه نیز متوجه اسلام شدند. پیامبرصلی الله علیه وآله برای تعلیم مردم یمن ابتدا معاذ بن جبل را روانه یمن نمود و خالد بن ولید نیز عازم یمن شد تا مشکلات نفوذ اسلام را در یمن برطرف سازد؛(2) با این حال گویا معاذ در پاسخ سئوالی درباره حقوق شوهر بر همسر جواب کافی نداده بود.(3) پیامبر بر آن شد که شاگرد ممتاز مکتب توحید یعنی امیرالمؤمنین را روانه یمن سازد تا با بیانات مستدل همراه با شهامت بی نظیرش نفوذ اسلام را در آن سرزمین تسهیل نماید و به علی علیه السلام فرمود: من تو را بسوی یمن اعزام می دارم تا آنان را به اسلام دعوت کنی و احکام خدا و حلال و حرام او را بیان نمایی و هنگام بازگشت به مدینه زکات اموال مردم نجران و مالیاتی را که بنا است اهالی آنجا بپردازند بگیری و به بیت المال برسانی؛ سپس در حق علی علیه السلام دعا کرد و فرمود: بار الها ! قلب علی را هدایت فرما و زبان او را از لغزش مصون بدار. علی علیه السلام در مدّت اقامت خود در یمن داوری و قضاوت های حیرت انگیزی نمود که بسیاری از آنها در کتب تاریخ و حدیث مضبوط است. پیامبر مکتوبی نیز به اهل یمن نوشت و به علی داد که مضمون آن، دعوت ملّت یمن به آئین توحید بود. به علی فرمود که آن را بر ملّت یمن بخوان.

1- 338. الطبقات الکبری ج 2، ص 291الی 230.
2- 339. صحیح بخاری ج 5، ص 163.
3- 340. سیره ابن هشام ج 2، ص 590سیره ابن هشام ج 2، ص 590.

و علی علیه السلام روانه یمن شد. براء بن عازب که در یمن ملازم علی علیه السلام بود می گوید وقتی علی علیه السلام به نخستین نقطه مرزی یمن رسید صفوف سربازان اسلام را که به فرماندهی خالدبن ولید قبلاً آنجا حضور داشتند منظم نمود و نماز صبح را با جماعت خواند و تمام افراد قبیله حمدان را که از بزرگ ترین قبایل یمن بود برای شنیدن پیام رسول خداصلی الله علیه وآله دعوت کرد. شکوه مجلس و شیرینی بیان و عظمت گفتار پیامبر آن چنان قبیله حمدان را تحت تأثیر قرار داد که همگی در ظرف یک روز اسلام آوردند. امیرمؤمنان جریان را به وسیله نامه ای به اطلاع پیامبر رسانید. پیامبر پس از اطلاع چنان شاد شد که سر به سجده نهاد و شکر خدا را بجا آورد و بعداً سربلند کرد و فرمود: درود بر ملّت حمدان که اسلام آنان سبب گرایش تدریجی ملّت یمن به اسلام گردید(1)

پیامبر در سال دهم هجرت از طرف خداوند مأموریت یافت که در آن سال شخصاً در مراسم حجّ شرکت جوید و مردم را به تکالیف خود آشنا سازد و هرگونه پیرایه ای را که به هر جهتی بر پیکر این عبادت عظیم نشسته است بزداید و حدود عرفات و منی و موقع کوچ از آنها را به مردم تعلیم کند. به همین جهت در ذی القعده (یازدهمین ماه اسلامی) دستور داد که در شهر و میان قبایل اعلان کنند که رسول خداصلی الله علیه وآله امسال عازم زیارت خانه خدا است. این اعلان، نیروی شوق و علاقه را در دل گروه عظیمی از مسلمانان برانگیخت و هزاران نفر در اطراف مدینه خیمه زدند و همگی در انتظار حرکت پیامبر بودند(2) پیامبر در26 ذی القعده ابودجانه را در مدینه جانشین خود قرارداد و در حالی که بیش از 60 قربانی همراه داشت به سوی مکّه حرکت نمود وقتی به

1- 341. الکامل ج 2، ص 305، بحار ج 21، ص 360-363.

2- 342. سیره حلبی ج 3، ص 289

ذی الحلیفه رسید با پوشیدن دو پارچه ساده از مسجد شجره احرام بست و هنگام بستن احرام دعای معروف احرام که لبیک به نوای ابراهیم است را قرائت نمود وقتی به نزدیکی مکّه رسید لبیک را قطع کرد و روز چهارم ماه وارد مکّه شد و یکسره راه مسجد را پیش گرفت و از باب بنی شیبه وارد مسجد الحرام شد، درحالی که خدا را حمد و ثنا می گفت و به ابراهیم درود می فرستاد. هنگام طواف برابر حجرالاسود قرار گرفت، نخست آن را استلام نمود (پیش از طواف دست های خود را به آن مالید) و هفت بار اطراف کعبه دور زد و سپس برای ادای نماز طواف پشت مقام ابراهیم قرار گرفت و دو رکعت نماز خواند. وقتی از نماز فارغ شد شروع به سعی میان صفا و مروه نمود و بعد رو به زائران کرد و گفت کسانی که همراه خود قربانی نیاورده اند از احرام خارج شوند و تمام محرمات احرام برای آنان با تقصیر (کوتاه کردن مو و یا گرفتن ناخن) حلال می شود امّا افرادی که همراه خود قربانی آورده اند باید به حالت احرام باقی بمانند تا لحظه ای که قربانی خود را در منی سر ببرند. پیامبر در مدّت توقف دهساله خود در مدینه، قبلاً دوبار عمل عمره را انجام داده بود، یکی در سال هفتم و دیگری در سال هشتم که پس از فتح مکّه بود و این سومین عمره ای بود که پیامبر همراه اعمال حجّ انجام داد(1) در این بین علی علیه السلام که از حرکت پیامبر برای شرکت در مراسم حجّ آگاه گردید با سربازان خود در حالی که 34 قربانی همراه داشت برای شرکت در مراسم حج حرکت کرد و پارچه هایی که از مردم نجران به عنوان مالیات اسلامی گرفته بود همراه خود آورد و در نیمه راه، فرماندهی سربازان را به یکی از افسران خود سپرد و به سرعت به سوی مکّه حرکت و در نزدیکی مکّه خدمت پیامبر رسید. پیامبر از دیدار

1- 343. طبقات کبری ج 2، ص 174.

علی شاد شد و پرسید: چگونه نیت کردی؟ علی گفت من موقع احرام به نیت شما احرام بستم و گفتم: بارالها! به همان نیتی که پیامبر تو احرام بسته من نیز احرام می بندم، سپس پیامبر را از قربانی هایی که همراه آورده بود خبرداد پیامبر فرمود: تکلیف من و شما یکی است و ما باید تا لحظه کشتن قربانی ها در حالت احرام باقی بمانیم. سپس دستور داد که علی علیه السلام به سوی سربازان خود بازگردد و آنها را به مکّه برساند وقتی علی علیه السلام به سوی سربازان خود بازگشت، دید تمام پارچه هایی که از ملّت نجران طبق قرارداد روز مباهله[(1)] گرفته بود، میان سربازان تقسیم شده و همگی آنها را به عنوان لباس احرام بر تن کرده اند. علی علیه السلام از اینکار که جانشین وی در غیاب او انجام داده بود سخت ناراحت شد و به او گفت چرا پارچه ها را پیش از آنکه به رسول خداصلی الله علیه وآله تحویل دهیم میان سربازان تقسیم کردی؟ وی گفت آنان اصرار کردند که من پارچه ها را به طور امانت به آنها بدهم و پس از انجام مراسم حجّ از آنان پس بگیرم، علی به او گفت تو چنین اختیاری نداشتی سپس همه پارچه ها را از آنان بازپس گرفت و بسته بندی کرد و در مکّه تحویل رسول خداصلی الله علیه وآله داد. گروهی که از عدل و نظم علی علیه السلام رنجیده بودند، خدمت پیامبر از پس گرفتن پارچه ها ابراز ناراحتی کردند. پیامبر هم یکی از یاران خود را خواست که در میان افراد شاکی برخیزد و پیام زیر را از ناحیه او به آنان برساند و بگوید که پیامبر می گوید: از بدگویی درباره علی دست بردارید او در اجرای دستور خدا بی پروا است و اهل تملق و مداهنه نیست.[(2)] اعمال عمره به پایان رسید و چون پیامبر نمی خواست در فاصله عمره تا اعمال حجّ در خانه کسی به سر ببرد دستور داد که خیمه او را در بیرون مکّه بزنند. روز هشتم ذی الحجّه فرا رسید.

1- 344. سوره آل عمران آیه 62.
2- 345. بحارج 385، ص 21.

زائران خانه خدا همان روز از مکّه به سوی عرفات حرکت می کنند تا مراسم وقوف در عرفه را از ظهر روز نهم تا غروب آن روز انجام دهند. پیامبر روز هشتم ذی الحجّه که به آن روز ترویه نیز می گویند از طریق منی عازم عرفات شد و تا طلوع آفتاب روز نهم در منی ماند سپس بر شتر خود سوار شد و راه عرفات را پیش گرفت و در نقطه ای به نام نمره که خیمه آن حضرت را در آنجا زده بودند فرود آمد. در آن اجتماع با شکوه در حالی که روی شتر قرار گرفته بود سخنان مهم و تاریخی خود را بعد از نماز ظهر و عصر در مقابل یکصد هزار نفر ایراد فرمود که به فرازهایی از آن پیام مهم اشاره می کنیم: ابتدا فرمود ای مردم سخنان مرا بشنوید شاید پس از این شما را در این نقطه ملاقات نکنم ای مردم خون ها و اموال و نوامیس و اعراض(1) شما بر یکدیگر تا روزی که خدا را ملاقات نمایید مانند امروز و این ماه محترم است و هر نوع تجاوز به آنها حرام است، من در این سرزمین به شما سفارش می کنم که به زنان نیکی کنید؛ زیرا آنان امانت های الهی در دست شما هستند و با قوانین الهی بر شما حلال شده اند. هان در سخنان من دقت کنید و بیندیشید، من در میان شما دو چیز به یادگار می گذارم که اگر به آنها چنگ بزنید گمراه نمی شوید یکی کتاب خدا و دیگری سنت من و گفتار من است (پیامبر در این خطبه تاریخی قرآن و سنت را به مردم توصیه نمود و در خطبه غدیر کتاب خدا و عترت خویش را سفارش کرد و این دو حدیث از آنجا که در دو واقعه وارد شده اند با یکدیگر منافاتی ندارند. زیرا پیروی از اهل بیت و عترت پیامبر در واقع پیروی از خود او و سنت او می باشد)، ای مردم بدانید من امروز اعلام می کنم که کلیه مراسم و عقاید دوران جاهلی را زیر پای خود نهاده

1- 346. خصال صدوق ج 2، ص 84.

بطلان آن را به اطلاع شما می رسانم(1) در انتها پیامبرصلی الله علیه وآله سخنان خود را قطع کرد و در حالی که با انگشت سبابه (انگشت شهادت) به آسمان اشاره می کرد گفت: بارالها! پیام های تو را رساندم. سپس پیامبر با گفتن سه بار اللّهمّ اشهد گفتار خود را به پایان رسانید. مشروح خطبه پیامبر در سیره ابن هشام(2) و بحارالانوار(3) آمده است. پیامبر تا غروب روز نهم در عرفه توقف نمود و وقتی آفتاب در افق مغرب پنهان گشت و هوا کمی تاریک شد بر شتر خود سوارشد و قسمتی از شب را در مزدلفه و فاصله طلوع فجر و آفتاب را در مشعر به سر برد، روز دهم رهسپار منی گردید و مراسم رمی جمره و قربانی و تقصیر را انجام داده، برای انجام مراسم دیگر حجّ عازم مکّه گردید و بدینوسیله عملاً مناسک حجّ را به مردم آموخت. در لسان حدیث و تاریخ، گاهی این سفر تاریخی را حج وداع و گاه حجّ بلاغ و حجّ اسلام می نامند. در انتها ذکر این نکته لازم است که مشهور میان محدثان این است که پیامبر خطبه حجّه الوداع را روز عرفه ایراد فرموده است ولی برخی مانند ابن سعد در طبقات معتقدند که این(4) خطبه در روز دهم ذی الحجّه ایراد شده است. با اتمام مراسم حجّ پیامبر اکرم تصمیم گرفت که مکّه را به قصد مدینه ترک گوید؛ لذا فرمان حرکت صادر گردید هنگامی که کاروان به سرزمین رابغ (هم اکنون بر سر راه مکّه به مدینه است) که در سه میلی جحفه (یکی از میقات های احرام است و راه اهل مدینه و مصر و عراق از آنجا منشعب می شود) قرار دارد رسید، امین وحی در نقطه ای به نام غدیرخم فرود آمد و او را با آیه زیر مورد خطاب قرارداد که «یأَیها

1- 347. بحارج 21، ص 45.
2- 348. ج 2، ص 605.
3- 349. ج 405 ص 21.
4- 350. ج 2، ص 184 و 185 و 186.

الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنزِلَ إِلَیکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ...»(1)
یعنی آنچه را که از طرف خدا فرستاده شده به مردم ابلاغ کن و اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را تکمیل نکرده ای خداوند تو را از شر مردم حفظ می کند. لحن آیه حکایت از آن دارد که انجام امر خطیری بر عهده پیامبر گذارده شده است و چه امری والاتر از اینکه در برابر دیدگان صد هزار نفر، علی علیه السلام را به مقام خلافت و وصایت و جانشینی خود نصب کند. در نتیجه دستور توقف صادر شد. کسانی که جلو کاروان بودند از حرکت باز ایستادند و آنها که دنبال کاروان بودند به آنها پیوستند. وقت ظهر هوا به شدت گرم بود مردم قسمتی از ردای خود را به سر و قسمتی را زیر پای افکندند. برای پیامبر سایبانی را به وسیله چادری که روی درخت افکنده بودند درست کردند و پیامبر نماز ظهر را با جماعت خواند. سپس در حالی که جمعیت حلقه وار دور او را گرفته بودند، بر روی نقطه بلندی که از جهاز شتر ترتیب داده بودند قرار گرفت و با صدای بلند بعد از حمد و ثناء مخصوص خداوند خطبه ای ایراد فرمود که در یک فراز آن آمده است: که ای مردم دو چیز گرانبها در میان شما می گذارم یکی کتاب خدا و دیگری عترت و اهل بیت من است که هرگز از هم جدا نخواهند شد؛ ای مردم در عمل به هر دو

قسمت دوم

کوتاهی نورزید که هلاک می شوید؛ آنگاه دست علی را گرفت و او را آنقدر بلند کرد که سفیدی زیر بغل هر دو برای مردم نمایان گشت و او را به همه مردم معرفی نمود و فرمود سزاوارتر برمؤمنان از خود آنها کیست؟ همگی گفتند: خدا و پیامبر داناترند. پیامبر فرمود خدا مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من بر آنها از خودشان سزاوارترم آنگاه فرمود: هان ای مردم «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهمّ وال من والاه وعادمن عاداه واحب

1- 351. سوره مائده، آیه 67.

من احبه وابغض من ابغضه وانصرمن نصره واخذل من خذله وادرالحق معه حیث دار»؛ «هرکس را من مولایم، علی مولای او است، خداوندا کسانی که علی را دوست دارند دوست بدار و کسانی که او را دشمن دارند دشمن بدار خدایا یاران علی را یاری کن و دشمنان علی را خوار و ذلیل نما و او را محور حق قراربده». سپس فرمود ای مردم اکنون فرشته وحی نازل گردید و این آیه را آورد «الْیوْمَ أَکمَلْتُ لَکُمْ دِینَکُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَیکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْإِسْلامَ دِیناً»؛(1) «امروز دین شمارا کامل نمودم ونعمت را بر شما تمام کردم و اسلام را یگانه آئین انتخاب کردم». در این موقع صدای تکبیر پیامبر بلند شد و افزود خدا را سپاسگزارم که آئین خود را کامل کرد و نعمت خود را به پایان رسانید و از وصایت و ولایت و جانشینی علی پس از من خشنود گشت. سپس پیامبر از نقطه مرتفع فرود آمد و به علی فرمود در زیر خیمه ای بنشیند تا سران و شخصیت های بارز اسلام با علی مصافحه کرده و به او تبریک گویند. پیش از همه شیخین به علی تبریک گفتند و حسان بن ثابت با کسب اجازه از محضر رسول خداصلی الله علیه وآله اشعاری سرود و در برابر پیامبر خواند که دو بیت آن چنین است:

فقال لهم قم یا علی

فاننی رضیتک من بعدی اماما وهادیا

فمن کنت مولاه فهذا ولیه

فکونوا له اتباع صدق موالیا

یعنی: به علی فرمود برخیز که من تو را برای جانشینی و راهنمایی مردم پس از خویش انتخاب کردم. من مولای هر کس باشم علی ولی او است و شما در حالی که او را از صمیم دل دوست می دارید از پیروان او باشید. لازم به ذکر است که در میان تمام احادیث و روایات اسلامی کمتر حدیثی از نظر اشتهار و نقل، به پایه حدیث غدیر می رسد، تنها از علمای اهل سنت

1- 352. مائده آیه 3.

353 تن آن را در کتاب های خود نقل کرده اند و اسناد آنها به 110 تن از صحابی پیامبر می رسد و 26 تن از علماء بزرگ اسلام درباره اسناد و طریق این حدیث کتاب مستقل نوشته اند. امیرمؤمنان در جلسه شورای خلافت که پس از درگذشت خلیفه دوم منعقد شد و در دوران خلافت عثمان و ایام خلافت خویش به این حدیث احتجاج نموده است. برای دست یافتن به تمام خصوصیات این حدیث می توان به جلد اوّل کتاب الغدیر نگارش علّامه بزرگ مرحوم آیت اللّٰه امینی مراجعه نمود. پس از پایان مراسم تعیین جانشین در سرزمین غدیرخم، کسانی که از ناحیه شام و مصر در برگزاری مراسم حجّ وداع شرکت کرده بودند همگی در سرزمین جحفه از پیامبر جدا شده، رهسپار زادگاه خود گردیدند و افرادی که از حضر موت و یمن آمده بودند نیز در این نقطه یا پیش از آن از کاروان حج جدا شده، راه وطن را پیش گرفتند ولی گروه ده هزار نفری که از مدینه همراه پیامبر اکرم آمده بود، همگی در رکاب وی راه مدینه را پیش گرفتند. با نزدیکی هلال محرم سال یازدهم خبر ادعای نبوت مسلمیه کذاب با نامه ای که به پیامبر نوشته بود و ادعای شراکت در نبوت را با پیامبر داشت به رسول خداصلی الله علیه وآله رسید و همزمان با وی اسود بن کعب العنسی در یمن ادعای نبوت نمود. هر چند ظهور این مدعیان دروغگو در نقاط مختلف عربستان خطری برای اتحاد مذهبی عربستان بود مع الوصف، پیامبر اسلام بیش از این، نگران رومیان بود که شامات و فلسطین مستعمره آنها بود؛ زیرا می دانست که فرمانداران لایق یمامه و یمن از عهده معارضه با مدعیان نبوت به خوبی بر می آیند کما اینکه اسود عنسی به تدبیر فرماندار یمن یک روز پیش از رحلت پیامبر کشته شد. پیامبر مطمئن بود که دولت نیرومند روم که شاهد نفوذ دولت

اسلامی است آرام نمی نشیند. به همین جهت پس از ورود به مدینه سپاهی از انصار و مهاجر که افراد سرشناسی مانند ابوبکر و عمرو ابوعبیده جراح و سعد وقاص نیز در آن بودند ترتیب داد، بلکه دستور داد آن گروه از مهاجران که پیش از دیگران به مدینه هجرت کرده بودند همگی در این نبرد شرکت کنند(1) و زید بن اسامه را که جوانی نورس بود سنش از بیست تجاوز نمی کرد فرمانده آنان قرار داد و به دست خود پرچمی برای اسامه بست و به او دستور داد که به نام خدا و در راه خدا نبرد کن و با دشمنان خدا پیکار نما و سحرگاهان بر اهالی انباٍ(2) حمله ور شو و این مسافت را آنچنان سریع طی کن که پیش از آنکه خبر حرکت تو به آنجا برسد خود و سربازانت به آنجا رسیده باشید. اسامه هم پرچم را به بریده داد و جُرف (منطق ای در سه میلی مدینه به سمت شام) را اردوگاه خود قرارداد تا سربازان اسلام دسته دسته به آنجا بیایند و همگی در وقت معینی حرکت کنند. فرماندهی اسامه بر کبار صحابه برایشان بسیار سخت و گران آمد و زبان به طعن و اعتراض گشودند. عملاً حرکت سپاه از لشگرگاه جرف به تأخیر افتاد. روزی که پیامبر پرچم جنگ را برای اسامه بست، فردای آن روز در بستر تب شدیدی افتاد. رسول خداصلی الله علیه وآله در اثناء بیماری آگاه شد که در حرکت سپاه کارشکنی می شود و گروهی به فرماندهی اسامه طعن می زنند و از این جریان بسیار خشمگین شد و با آن حال بیماری و سردرد شدید آهنگ مسجد کرد تا از نزدیک با مسلمانان سخن بگوید و آنان را از خطر تخلف بیم دهد. لذا ضمن بیاناتی برفراز منبر ناراحتی شدید خود را

1- 353. سیره ابن هشام ج 2، ص 622 و النص والاجتهاد ص 12 علامه شرف الدین عاملی.

2- 354. به ضم همزه، جزئی ازخاک بلقاء واقع درسرزمین سوریه است ودرنزدیکی موته میان عسقلان و رمله قراردارد.

از تأخیر حرکت سپاه اعلام نمود و از فرماندهی اسامه حمایت کرد و گفت شما قبلاً از فرماندهی پدرش نیز انتقاد می کردید ولی به خدا قسم هم پدر او شایسته این منصب بود و هم فرزندش و من سخت او را دوست دارم، در حق وی نیکی کنید که او از نیکان شماست. پیامبر به بستر خویش بازگشت و حرکت سپاه آن قدر برای وی اهمّیت داشت که در همان بستر بیماری کسانی را که می خواستند از سپاه اسامه جدا شوند و در مدینه بمانند مورد لعن قرار داد.(1) مورخان نوشته اند که روزی که پیامبر احساس بیماری کرد دست علی را گرفت و با گروهی روانه قبرستان بقیع شد و به همراهان خود گفت از طرف خدا مأمورم که برای اهل بقیع طلب آمرزش نمایم و پس از سلام بر اهل قبور در قبرستان بقیع و طلب آمرزش برای آنان رو به علی علیه السلام کرد و گفت کلیه گنج های دنیا و زندگی ممتد در آن را به من عرضه داشتند و مرا میان آن و ملاقات پروردگار و ورود به بهشت مخیر ساختند ولی من ملاقات پروردگار ورود به بهشت را ترجیح داده ام؛ (صاحب طبقات وعده ای دیگر این خطاب رابه ابی مویهبه خدمتکار رسول خداصلی الله علیه وآله نوشته اند) فرشته وحی هر سال قرآن را یکبار به من عرضه می داشت ولی امسال دوبار آن را به من عرضه داشت و جهتی ندارد جز اینکه اجل من فرا رسیده است. (2) آخرین روزهای زندگی پیامبر اسلام که در بستر بیماری افتاده بود از فصول حساس و دقیق تاریخ اسلام است. پیامبر که از منویات بعضی در تخلف از جیش اسامه و سپس عدم توجه به جانشینی علی علیه السلام در روز غدیر آگاه شده بود قلم و دواتی خواست تا

1- 355. ملل و نحل شهرستانی مقدمه چهارم ص 29 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 ص 20.
2- 356. طبقات ج 2 ص 204، بجار ج 466 و 22.

نامه ای بنویسد تا سندی باشد برای خلافت که با جنجال کبار صحابه و اختلاف آنان و مفاد سخن بعضی از آنان که بیانگر غلبه بیماری بر رسول خداصلی الله علیه وآله بود روبرو و سخت ناراحت شد و فرمود برخیزید و خانه مرا ترک کنید. پیامبر در طول بیماری خود گاه و بیگاه به مسجد می آمد و با مردم نماز می گزارد و برخی از موضوعات را تذکر می داد در یکی از این روزهای بیماری در حالیکه سرش را با پارچه ای بسته بود و علی علیه السلام و فضل بن عباس زیر بغلش را گرفته بودند وارد مسجد شد و روی منبر قرار گرفت و ضمن آنکه خبر از اجل خویش داد فرمود اگر به کسی وعدّه ای داده ام آماده ام انجام دهم و هر کس طلبی از من دارد بگوید تا بپردازم. مردی برخاست و گفت: وعده دادی که اگر ازدواج کنم مبلغی به من کمک کنید. پیامبر فوراً به فضل گفت که مبلغ مورد نظر او را بپردازد. سپس از منبر پائین آمد و به خانه رفت و بعد روز جمعه سه روز پیش از وفات خود بار دیگر به مسجد آمد و در طی سخنان خویش فرمود هر کس حقی برگردن من دارد برخیزد و اظهار کند؛ زیرا قصاص در این جهان آسان تر از قصاص در روز رستاخیز است. در این موقع سواده بن قیس برخاست و گفت موقع بازگشت از نبرد طائف در حالی که بر شتری سوار بودید تا زیانه خود را بلند کردید که بر مرکب خود بزنید اتفاقاً تا زیانه بر شکم من اصابت کرد و من اکنون آماده قصاصم پیامبر فرمود بروند همان تا زیانه را از خانه بیاورند، سپس پیراهن خود را بالا زد تا سواده قصاص کند، یاران رسول خداصلی الله علیه وآله با چشمانی اشکبار منتظرند که ببینند جریان به کجا ختم می شود که ناگهان مشاهده نمودند سواده بی اختیار شکم و سینه پیامبر را می بوسد، در این لحظه پیامبر او را دعاکرده و فرمود خدایا از سواده

بگذر همان طور که او از پیامبر اسلام درگذشت.(1) بیماری پیامبر شدت گرفت و در تمام روزهایی که پیامبر بستری بود فاطمه علیها السلام در کنار بستر پیامبر نشسته بود و لحظه ای از او دور نمی شد، ناگاه پیامبر به دختر خود اشاره نمود که با او سخن بگوید، دختر پیامبر فوری خم شد و سر را نزدیک پیامبر آورد و با او به طور آهسته سخن گفت کسانی که در کنار بستر پیامبر بودند از حقیقت گفتگوی آنها آگاه نشدند وقتی سخن پیامبر به پایان رسید زهراعلیها السلام سخت گریست و سیلاب اشک از دیدگان او جاری گردید ولی مقارن همین وضع پیامبر بار دیگر به او اشاره نمود و آهسته با او سخن گفت، این بار زهراعلیها السلام با چهره ای باز و قیافه ای خندان و لبانی پر تبسم سر برداشت، وجود این دو حالت متضاد در دو وقت متقارن حضار را به تعجب واداشت و از دختر پیامبر خواستند که آنان را از حقیقت گفتار پیامبر آگاه سازد ولی فاطمه فرمود من راز رسول خداصلی الله علیه وآله را فاش نمی سازم تا اینکه پس از رحلت رسول، زهراعلیها السلام با اصرار عایشه ماجرا را بیان کرد و فرمود: پدرم در نخستین بار مرا از مرگ خود مطلع نمود و اظهار کرد که من از این بیماری بهبودی نمی یابم برای همین جهت به من، گریه و ناله دست داد ولی بار دیگر به من گفت که تو نخستین کسی هستی که از اهل بیت من به من ملحق می شود این خبر به من نشاط و سرور بخشید و فهمیدم که پس از اندکی به پدر ملحق می گردم.(2) در آخرین لحظه های زندگی، پیامبرصلی الله علیه وآله فرمود برادرم را صدا بزنید تا بیاید در کنار بستر من بنشیند همه فهمیدند مقصود جز علی علیه السلام کسی نیست. علی در کناز بستر

1- 357. مناقب آل ابی طالب ج 1، ص 164.
2- 358. طبقات ابن سعد ج 2، ص 247 وکامل ج 2، ص 219.

وی نشست ولی احساس کرد که پیامبر می خواهد از بستر برخیزد علی علیه السلام پیامبر را از بستر بلند نمود به سینه خود تکیه داد؛(1) چیزی نگذشت که علائم احتضار در وجود شریف او پدید آمد. امیرمؤمنان در یکی از خطبه های خود به این مطلب تصریح کرده می فرماید رسول خداصلی الله علیه وآله در حالی که سر او بر سینه من بود قبض روح شد، من او را در حالی که فرشتگان مرا یاری و کمک می کردند غسل دادم(2) و بدین نحو روح مقدس و بزرگ آن سفیر الهی در نیمروز دوشنبه 28 ماه صفر (به نقل مشهور اهل سنت 12 ربیع الاول) به آشیان خلد پرواز نمود امیرمؤمنان جسد مطهر پیامبر را غسل داد و کفن نمود؛ زیرا پیامبر فرموده بود که نزدیک ترین فرد مرا غسل خواهد داد(3) سپس چهره او را باز کرد در حالی که سیلاب اشک از دیدگان او جاری بود این جملات را گفت: پدر و مادرم فدای تو گردد با فوت تو رشته نبوت و وحی الهی و اخبار آسمان ها که هرگز با مرگ کسی بریده نمی شود قطع گردید، اگر نبود که ما را به شکیبایی در برابر ناگواری ها دعوت فرموده ای آن چنان درفراق تواشک می ریختم که سرچشمه اشک را می خشکانیدم ولی حزن و اندوه ما در این راه پیوسته است و این اندازه در راه تو بسیار کم است و جز این چاره نیست. پدر و مادرم فدای تو باد ما را در سرای دیگر بیاد آر و در خاطر خود نگاهدار.(4) نخستین کسی که بر پیامبر اعظم نماز گزارد امیرمؤمنان بود و سپس یاران پیامبر دسته دسته بر پیکر مبارک او نماز گزاردند و این مراسم تا ظهر روز سه شنبه ادامه یافت و سپس تصمیم بر این شد که جسد مطهر پیامبر را در همان حجره ای که در گذشته بود به

1- 359. طبقات ابن سعد ج 2، ص 247 وکامل ج 2، ص 219.
2- 360. نهج البلاغه ص 197.
3- 361. طبقات ج 2 ص 57.
4- 362. نهج البلاغه خطبه 235.

خاک بسپارند.قبر پیامبر توسط ابوعبیده جراح و زیدبن سهل آماده گردید و مراسم دفن به وسیله امیرمؤمنان و به کمک فضل بن عباس انجام گرفت و بدین نحو سر انجام آفتاب زندگی راد مرد بزرگ تاریخ که سرنوشت بشریت را دگرگون ساخت و دریچه نوینی از تمدن به روی انسان ها گشود غروب نمود.

ص:188

سَلامٌ عَليهِ يوم وُلِدَ يومَ يموت ويوم يبعث حياً

منابع

1 - قرآن کریم

2 - نهج البلاغه

3 - بحارالانوار، علامه ملا محمّد باقر مجلسی

4 - سیره النبی، ابن هشام، به روایت ابن اسحاق

5 - الطبقات الکبری، ابن سعد

6 - التنبیه والاشراف، مسعودی

7 - امتاع الاسماع، مقریزی

8 - الارشاد، شیخ مفید

9 - مجمع البیان، طبرسی، امین الاسلام

10 - دلائل الصدق، علامه مظفر

11 - تاریخ یعقوبی، یعقوبی

12 - تاریخ الامم والملوک، طبری

13 - اسدالغابه، ابن اثیر

14 - ترجمه تاریخ یعقوبی، دکتر محمّد ابراهیم آیتی

15 - الاصابه، ابن حجر عسقلانی

16 - الکامل، ابن اثیر

17 - مفاتيح الغيب، امام فخررازى

18 - جوامع السيره، ابن حزم اندلسى

19 - الاتقان فى علوم القران، جلال الدين سيوطى

20- الاستيعاب فى معرفه الاصحاب، ابن عبدالبرنمرى قرطبى

21 - اكمال الدين و تمام النعمه، شيخ صدوق

22 - امالى شيخ صدوق

23 - ربيع الابرار و كشاف، زمخشرى

24 - انساب الاشراف، بلاذرى

25 - تبيان، شيخ طوسى

26 - سيره حلبى، انسان العيون فى سيره النبى المأمون، حلبى على بن برهان الدين

27 - الذريعه الى تصانيف الشيعه، آغابزرگ طهرانى

28 - صحيح بخارى، محمّد بن اسماعيل بخارى

29 - صحيح مسلم، مسلم نيشابورى

30 - مروج الذهب، مسعودى

31 - كشف الحق و نهج الصدق، علامه حلى

32 - تاريخ ادبيات زبان عربى، حناالفاخورى

33 - روضه كافى، محمّد بن يعقوب كلينى

34 - مسند امام احمد حنبل

35 - شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد

36 - سفینه البحار و مدینه الحکم والاثار، شیخ عباس قمی

37 - عمده الطالب فی انساب آل ابی طالب، ابن عذبه

38 - اصول کافی، محمّد بن یعقوب کلینی

ص:190

39 - معانی الاخبار، شیخ صدوق

40 - المعارف، ابن قتبه دینوری

41 - مصباح المتهجد، شیخ طوسی

42 - الاصنام، سائل کلبی

43 - مقاتل الطالبین، ابوالفرج اصفهانی

44 - الغدیر، علامه امینی

45 - مراصد الاطلاع، صفی الدین بغدادی (عبدالمؤمن بن عبدالحق)

46 - کنزالعمال، متقی هندی حنفی

47 - البدء والتاریخ، مقدسی

48 - خصال، شیخ صدوق

49 - النص والاجتهاد، علّامه شرف الدین عاملی

50 - الملل والنحل: شهرستانی

51 - مناقب آل ابی طالب، ابوالفرج اصفهانی

52 - صبح الاعشی فی صناعه الانشاء، قلقشندی

53 - ناسخ التواریخ، سپهر محمّد تقی تقی خان لسان الملک

54 - اعلام الوری، امین الاسلام طبرسی (فضل بنی حسن)

ص:191

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109